

# حرمسرای محمد

حامد نظری

انتشارات کاوه



بادهء بی خردی پرشده در شیشهء ما      نیست جز شیشهء او حام به اندیشهء ما  
 ساغر عقل نکلون مانده به نخانهء جهل      تاک بی معرفتی سرزده در شیشهء ما (باقی قابلزاده)

## ایداء به فرخنده و فرخنده ما:



فرخنده یادت گرامی باد



تقدیم به فرخنده که قربانی جهل مسلمانان تندر و شد و تقدیم به فرخنده ما:  
 فرخنده! تنها تو قربانی این استبداد نیستی که لت و کوب شدی، سنگسار شدی، زیر چرخ  
 موتر شدی، به آتش کشیده شدی.



فرخنده! تو نخستین و آخرین قربانی نیستی. مادامی که در این جامعه، فرسنگ زن ستیزی  
 حاکم باشد، عدالت وجود نخواهد داشت. زن در جامعه مردسالار ماحقی به جز در زندان  
 چادری زیستن یا در کنج خانه نشستن، شلاق خوردن و سنگسار شدن ندارد.



فرخنده! سربلند کن، نگاه کن، قاتلان، آنانی که ترا کشند، از جزای جنایتی که انجام  
 داده اند معاف می شوند. این تحفه عدل الهی و عدل دین و شریعت غرای محمد



زنباره و زن سیتر است که با فریب می گوید: (بهشت زیر پای مادان است) اما  
 در دنیا زنان و مادان باید به آتش کشیده شوند.

فرخنده! مرگ تو باعث شد که وجدان به خواب رفته جامعه ما خیلی کوتاه بیدار شود. اما دریغ که دوباره به خواب عمیق فرو

(کاووه)

رفت و صدای عدالتخواهی قتل تو و هزاران زن نکلونخت دیگر به باد فنا سپرده شد.



## إهداء به رخشانه که سنگسار شد.

باز هم تندوران و متعصبان دینی زن جوانی را سنگسار کردند، به جرم عشق ... در این سرزمین عاشق شدن حکم سنگسار دارد...



إهداء به تبسم: طفل نه ساله که سرش را بریدند، تبسم مرتکب چه جرمی شده بود؟





اهداء

:

لطيفه و نوروز



دکيه و علی

جرم آنان تنها عشق بود. هميگر را دوست داشتند و آرزو مند يک زندگي مشترک در آينده

بودند.

اما سگسار شدند.





# شناسنامه کتاب

نام کتاب: حرمسرای محمد

نویسنده: حامد نظری

سال چاپ: ۲۰۱۸

رون چاپ: چاپ نخست

جای چاپ: کلن، آلمان

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

ناشر: انتشارات «کاو»

آرستار: حامد نظری

انتشارات کاوه

Hamed Nazari  
Konrad-Adenauer Platz 9  
50259 Pulheim (Germany)  
Tel-0049 - 2234-276845  
Fax.0049-2234-276846  
Kaweh-verlag@gmx.de



# فهرست:

۱- سخن ناشر

۲- به جای مقدمه: چرا این بحث؟

۳- ازدواج در کشورهای مختلف در عهد باستان

۴- ازدواج در عربستان قبل از اسلام و بعد از اسلام

حرمسرای محمد و زنان وی

۱- زنانی که محمد با آنان عروسی کرد.

۲- زنانی که محمد با آنان عقد کرد.

۳- زنانی که خود را به محمد بخشیدند و عقد شدند.

۳- زنانی که محمد از آنان خواستگاری کرد و عقد با ایشان صورت نگرفت.

۴- زنانی که به محمد تحفه داده شدند.

۵- زنانی که در جنگ اسیر شدند.

۶- کنیزان، خدمتگزاران و بردگان محمد.

۷- یادداشت ها.

- ۱ - سخن ناشر
- ۲ - زن در اسلام
- ۳ - قانون احوال شخصیه اهل تشیع
- ۴ - عوامل خشونت و زن ستیزی در جامعه
- ۵ - بکر و بکارت چیست؟

از دید مسلمانان، پیشوایان دینی معصوم یا بیگناه اند و هیچ علاقه و توجهی به مادیات دنیایی و همچنان هیچ احساس شهوانی نداشته اند و پیرامون این رهبران افسانه ها و داستان های فراوان و توصیف شمایل نامنتاهی ساخته اند.

اگر آیات قرآن و احادیث در یک جهت، و روایات تاریخ نویسان اسلامی و مفسران و مبلغان دینی در جهت دیگر مورد پژوهش قرار گیرد، تناقضات و تفاوت های موجود میان آنها همچون روز روشن آشکار می شود.

شخصیت پرستی با شیوه های مقدس ساختن محمد و یاران وی که به نام عشره مبشره (۱) یاد می شوند چنان بالنده شده و تلاش می ورزند که در هر یک از ایشان سیمای یک ابر انسان و عاری از هر نوع خطا و تمایلات جنسی یا غریزه شهوانی را به نمایش بگذارند. این نمایش تنها در باره محمد نیست، بل در باره ۱۲۴ هزار پیامبر نیز صادق است. در حالی که ما در آثار دیگر مانند توارت و کتاب مسیحیان به نام پادشاهان از آنان روایات دیگری را مطالعه می کنیم. ۲ همین گونه مسلمانان ادعا دارند که محمد هیچ تمایلی به لذات دنیایی نداشت. همه ازدواج های وی محصول جبر شرایط اجتماعی و اقتصادی و جنگ ها بود و ازدواج با آنان، کمک به زنان بیوه و زنان بینوا بوده است.

.....

۱، روایت عشره مبشره روایت معروف و شایعی میان اهل سنت است که محمد به ده تن از یاران نزدیک خویش بشارت بهشت را داده است. این ده تن که به نام عشره مبشره شناخته می شوند، اینان اند:

۱، ابوبکر بن ابی قحافه ۲، عمر بن خطاب ۳، عثمان بن عفان ۴، علی بن ابی طالب ۵، طلحه بن عبیدالله ۶، زبیر بن عوام ۷، سعد بن ابی وقاص یا سعد بن مالک ۸، سعید بن زید ۹، ابو عبیده جراح یا عبدالله بن مسعود ۱۰، عبدالرحمن بن عوف

۲، غیر از لقمان حکیم و ذوالقرنین که در بود شان اختلاف است، نام ۲۷ پیامبر به صراحت در قرآن آمده است: آدم، ۲۵ بار - ادریس، ۲ بار - نوح، ۴۳ بار - هود، ۳۰ بار - لوط، ۲۷ بار - شعیب، ۱۱ بار - یعقوب،

توجیه تاریخ نویسان و مفسران اسلام در باره محمد مغایرت با قرآن و احادیث و همچنان توجیحات قرآن در باره دیگر پیامبران با روایات تورات تناقض دارد.

### هیچ کدام از زنان محمد بینوا نبودند:

۱ - خدیجه زن اول وی تاجر و دارای مال و ثروت بود که محمد را برای کار استخدام کرده بود و سپس با وی ازدواج کرد.

۲ - سوده دختر زمعه بن قیس بیوه بود اما زنی بی بضاعت و بینوا نبود.

۳ - دختر نه ساله، زن سومش، عایشه بنت ابوبکر بود که پدرش یکی از تاجران مشهور پارچه در مکه بود.

۴ - ام سلمه دختر امیه یا

۵ - حفصه دختر عمر بن خطاب

به جز از کنیزان و یا اسیران جنگی که به زور غضب شده و از خود اختیار نداشتند، زنان دیگرش همه دارای مال و ثروت هنگفت بودند.

تورات نویسان در روایات در باره زندگی شخصی رهبران دینی یا پادشاهان خود کمتر به توجیه کردن پرداخته اند. به گونه مثال:

تورات: کتاب اول پادشاهان (باب یازدهم آیه سوم) و سلیمان پادشاه یا پیامبر هفصد زن و سیصد کنیز داشت.

در قرآن پنجاه و شش آیه در باره نکاح و لواحق آن وجود دارد که هفت آیه آن

خاص برای محمد و زنان وی است.

بقیه از صفحه ۱۳

۱۶ بار - اسحاق، ۱۷ بار - ایوب، ۴ بار - موسی، ۱۳۶ بار - هارون، ۲۰ بار - ذوالکفل، ۲ بار - زکریا، ۷ بار - ابراهیم، ۶۹ بار - یوسف، ۲۷ بار - اسماعیل، ۱۲ بار - الیاس، ۲ بار - یونس، ۴ بار - یسع، ۲ بار - داوود، ۱۶ بار - سلیمان، ۱۷ بار - عیسی، ۲۵ بار - محمد، ۴ بار - یحیی، ۵ بار - صالح، ۹ بار - عزیر، ۱ بار - اسماعیل صادق الوعد، ۲۷ بار.

## آیات خاص قرآن در باره محمد و زنان وی.

در آیه ۵۳ سوره احزاب، محمد از قول الله می گوید که کسی حق ندارد پس از مرگ محمد با همسران فراوانش ازدواج کند و این کار را گناهی نابخشودنی معرفی می کند. مضمون این آیه چنین است:

وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيكُمْ كَمَا كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا (۵۳)

ترجمه: شما هرگز حق ندارید رسول خدا را برنجانید و مطلقاً [نباید] زنانش را پس از [مرگ] او به نکاح خود درآورید چرا که این [کار] نزد خدا [گناه] بسیار بزرگی است. ۵۳.

این آیه یکی از غیر انسانی ترین و وحشیانه ترین احکام در مورد حقوق این زنان نگون بخت است (حدود ۱۳ زن) که پس از مرگ محمد اجازه ازدواج و داشتن همسر نداشتن و بقیه عمرشان را باید در تنهایی و فلاکت زندگی کنند.

۱- محمد بیش تر از چهار زن عقدی می تواند داشته باشد. (قرآن. آیه ۵۰ سوره احزاب)

۲- محمد می تواند هر زن مومنه ای که خود را بدون مهریه و شهود به او ببخشد و محمد هم به ازدواج با او مایل باشد را به عنوان همسر بپذیرد. (قرآن. آیه ۵۰ سوره احزاب)

۳- محمد، نوبت هم خوابه گی با زنانش را به هر نحوی که صلاح بداند، می تواند تنظیم و یا مقدم و موخر سازد. (قرآن. آیه ۵۱ سوره احزاب)

۴ - زنان محمد از نوبت همخوابه گی که محمد برای آنان قائل می شود، باید که محزون نباشند. (قرآن. آیه ۵۱ سوره احزاب)

۵ - پس از وفات محمد، کسی نمی تواند با زنان محمد ازدواج نماید. (قرآن. آیه ۵۳ سوره احزاب)

۶ - زنان محمد، باید در خانه هایشان بنشینید و مانند روزگار جاهلیت آرایش و خودآرایی نکنند. (قرآن. آیه ۳۳ سوره احزاب)

۷ - هر کس از زنان محمد، مبادرت به کار زشت آشکاری کند، عذابش دو چندان خواهد بود. (قرآن. آیه ۳۰. سوره احزاب)

۸ - محمد، نسبت به سایر مومنان برتری خواهد داشت. (قرآن. آیه ۶ سوره احزاب)

۹ - محمد، می تواند با دختران عمو و دختران عمه و دختران دایی و دختران خاله اش که با محمد از وطن خود هجرت کردند، ازدواج کند. (قرآن. آیه ۵۰ سوره احزاب)

۱۰ - هر کس از زنان محمد، الله و رسولش را فرمان برد و کار شایسته کند پاداشش را دو چندان می دهیم. (قرآن. آیه ۳۱ سوره احزاب)

۱۱ - محمد از رعایت عدالت و شناختن حق تساوی برای زنان خود معاف است. (قرآن. آیه ۵۱ سوره احزاب)

۱۲ - زنان محمد، از آنچه به ایشان عطاء می شود (نفقه) باید همه خوشنود باشند. (قرآن. آیه ۵۱ سوره احزاب)

۱۳ - هرگاه کسی از زنان محمد متاعی می طلبد، باید که از پشت پرده با آنان صحبت کنند. (قرآن. آیه ۵۳ سوره احزاب)



طوری که آیات قرآن بیان می دارند، محمد به لذت های دنیایی و زنان تمایل خیلی شدید و افراطی داشت و همه ازدواج های وی محصول جبر شرایط اجتماعی و اقتصادی و جنگ ها نبوده و هم ازدواج با زنان نه از روی کمک بشری به زنان بیوه و زنان بینوا بوده بل ناشی از غرایز شهوانی وی بوده است.

### حدیثی از صحیح بخاری در باره قدرت شهوانی محمد:

۱۹۱ - عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ  $\tau$  قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ يُدَوِّرُ عَلَي نِسَائِهِ فِي السَّاعَةِ الْوَاحِدَةِ مِنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَهِنَّ إِحْدَى عَشْرَةَ. قِيلَ: أَوْ كَانَ يُطِيقُهُ؟ قَالَ: كُنَّا نَتَحَدَّثُ أَنَّهُ أُعْطِيَ قُوَّةَ ثَلَاثِينَ. (بخاری: ۲۶۸)

ترجمه: انس بن مالک می گوید: رسول الله در بخشی از روز یا شب، با همه همسران خود که تعداد آن ها یازده نفر بود، همبستری می کرد. از او پرسیدند: آیا رسول الله توانایی چنین کاری را داشت؟ انس گفت: به نظر ما، آن حضرت به اندازه سی نفر، توانایی داشت.

از طاوس نقل است که پیامبر به اندازهٔ چهل مرد دارای نیروی جنسی بوده است و از صفوان سلیم هم همین موضوع نقل شده است.

سلمی کنیز پیامبر می گوید پیامبر شب ها با هر نه همسر خود نزدیکی می کرد...

ابن عباس می گوید ... و آن حضرت در ساعات مختلف روز و شب با همسران خود که یازده زن بودند نزدیکی می کرد...۱

.....  
۱ - نهاییه الارب - شهاب الدین احمد نویری - ترجمه: دکتر محمود مهدوی دامغانی چاپ ۱۳۶۵ - جلد سوم - صفحات ۲۲۱ الی ۲۲۲

## زن در اسلام

زن در اسلام یک موجود گنهکار و شهوات برانگیز و علت فساد و گناه در جامعه می باشد و باعث گناه مردان و سبب دخول آنان به دوزخ می شود از همین رو، (جایگاه زن در خانه یا گور است) حضورش در جامعه مایه فساد اخلاقی و هم بی عفتی وی می شود و تا هنگامی که ازدواج نکرده اجازه صحبت و یا نزدیکی با هیچ مرد را ندارد و عفت خود را تا شب زفاف باید حفظ کند و (بکر) باشد.

زن در اسلام از همه حقوق اجتماعی و مدنی خود محروم است. مرد در همه امور مقدم بر زن است، شهادت دو زن مساوی به یک مرد است، مردان کار اندیش زنان هستند زنان کشت مردان هستند

۱ - سورة نسا آیه ۲۴ - مردان کار اندیش زن اند، برای آن که خدا بعضی کسان را بر برخی دیگر برتری داده ...

و مردان می توانند از هر جهت به کشت خود داخل شوند؟ (سورة بقره آیه ۲۲۳) زنان از حق طلاق محروم اند. اما مردان حق دارند در هر زمان و مکان که خواسته باشند، زن خود را سه طلاقه کنند، (سورة بقره از آیات ۲۲۵ تا ۲۴۳) و به انتخاب دومی، سومی و چارمی بروند یا بدون طلاق می توانند در حرمسرای خود چهار زن داشته باشند. (سورة نسا آیه ۳) این یک تحفهء خداوندی به مردان است. مردان حق دارند زنان خود را لت و کوب کنند، از خوابگاه خارج کنند و از نان و آب محروم کنند و هم زندانی اش کند، (سورة نسا آیه ۲۴) در حق میراث مردان دو برابر زنان است. (سورة نسا آیه ۱۱)

ذکر چند نمونه از آیات قرآن در باره عدالت اجتماعی اسلام و محروم کردن زنان از حق انسانی شان و زندانی کردن آنان در چهار دیواری خانه به نام عفت و اخلاق اسلامی.

آیات زیادی در قرآن در باره عفت و اخلاقیات زنان ذکر شده، اما در باره برده داری که انسان های آزاده را به برده تبدیل می کنند، و زنان آزاده را کنیز می سازند هیچ آیه یی نیست؟ آیا در قرآن یک آیه در تحریم و یا ضد این مناسبات ظالمانه و ضد انسانی برده داری و کنیزی وجود دارد؟ ۱۰.

در قرآن یک آیه هم در تحریم این مناسبات وجود ندارد. بل در تشویق مسلمانان به جنگ در راه الله، برده گیری و کنیزگیری آیات فراوانی موجود است، که این عمل زشت را عنایت الهی و تحفه ای برای مسلمانان غازی قلمداد نموده و به آنان اجازه می دهد که بدون نکاح با کنیزان خود همبستر شوند. (سوره نسا آیه ۲۴ - سوره نور ۳۲ - سوره احزاب آیه ۵۰)

مبلغان اسلامی عدل الهی را تبلیغ می کنند، که الله عادل است اما هنگامی که از بی عدالتی در برابر زنان اعتراض شود، عدلش به باد فنا می رود.

گرچه اعراب یا لشکریان اسلام در سر زمین فارس از آغاز تسلط تلاش ورزیدن که قوانین بدوی و زن ستیزانه خود را در منطقه حاکم سازند، اما با مقاومت زنان و مردان آن سر زمین که میراثداران حق بشر و کوروش بودند طرف شده و قرن ها طول کشید تا قوانین ضد بشری اسلام را به اجرا درآورند.

واژه برده، برده داری: در آن قوانین لغو شده بود و هیچ کسی حق نداشت که فردی را به هر نام و نشان بدون رضایت اش و ادار به انجام کاری کند. اما اسلام عزیز برده داری را دو باره احیا کرده و بازار برده فروشان بغداد و شام را گرمتر ساخت.

---

۱ - از آزادی برده در قرآن و احکام هست اما مساله ارزشی است، مثل، کفاره یک روز روزه نگرفتن باید کفاره پرداخت شود. یعنی باید یک گوسفند قربانی شود یا چهل تن را غذا باید داد و یا یک برده را آزاد کرد. توجه کنید: ارزش یک انسان که برده شده مساوی است بیک گوسفند و یا یک دیگ پلو که شکم چهل گرسنه را سیر کند، آیا می توان این برخورد ضد انسانی را بعنوان آزادی برده قبول کرد یا یک توجیه از آزادی است...

واژه کنیز: در فرهنگ آن عصر معنی (پرستار زنان) داشت که در مقابل خدمتی که انجام می داد، حقوق دریافت می کردند. اما لشکر اسلام اسیران جنگ را بعنوان تحفه الله که در قرآن ذکر شده ، از زنان و مردان آزاده برده و کنیز ساختند. ۱

.....

۱ - کنیز. [ کَآ ] (ا) پرستار و خدمتکار زنان باشد و به عربی جاریه خوانند. (برهان). زن مملوکه و پرستار زنان. (غیاث). خادمه و آن را برای تصغیر کنیزک گویند. (انجمن آرا) (آندراج). آمه. مولاة. مقابل غلام. عبد. مولی. بنده. زن که بخرند خدمت را. صیغه. جاریه. داه. دده. برده. مادینه. (یادداشت به خط مرحوم دهخدا). ترنی. (منتهی الارب). برده ای که دختر یا زن باشد و داه و لاجین و خدمتکار و پرستار زنانه و جاریه. (ناظم الاطباء). اوستا، «کنیا، کینین، کینیکا» X (دختر جوان). پهلوی، کنیک X. هندی باستان، «کنیه، کنیه» X. و این کلمه مرکب است از: کن (زن) + ییز (پسوند تصغیر) = یزه (دوشیزه). با پهلوی، پازند «کنیچک» X قیاس شود. امروزه به معنی زن است و مجازاً به معنی پرستار استعمال می شود. (از حاشیه برهان چ معین).

## «قانون احوال شخصیه اهل تشیع»

### بعبارت دیگر

استبداد دینی بر زنان افغانستان ضمانت حقوقی یافته و در قانون اساسی

افغانستان درج شد

قانون «احوال شخصیه اهل تشیع»، که در ۱۰ حمل ۱۳۸۷ به تصویب ولسی جرگه (مجلس نمایندگان) و به تاریخ ۱۹ حوت ۱۳۸۷ به تصویب مشرانو جرگه (مجلس سنا) رسیده بود؛ به تاریخ ۲۹ حوت ۱۳۸۷ از سوی رئیس جمهور توشیح شد.

آقای سیدحسین عالمی بلخی، یکی از اعضای روحانی شیعه در پارلمان کابل گفت، پیروان مذهب جعفری همیشه از رسیدگی قانونی به مسائل فقی مربوط به احوال شخصیه محروم بودند و مسائل فقهی آنها در مساجد و نزد روحانیون حل و فصل میشد و از نگاه قانونی ضمانت اجرایی نداشت.

چون در قوانین اساسی گذشته افغانستان، فقط فقه حنفی رسمیت حقوقی داشت، اما نظر به قانون اساسی جدید احکام و اصول هر دو مذاهب و یا شریعت جعفری و حنفی دارای ضمانت اجرای و رسمیت حقوقی دارد. بگفته آقای بلخی گرچه اختلاف چندانی بین مذاهب جعفری و حنفی وجود ندارد و با تصویب این قانون «شُبّهات» (یعنی مثل یا مانند سازی فقه) به پیروان مذهب حنفی در مورد شیعیان کاهش خواهد یافت.

یعنی این قانون فقهی در ۲۴۹ ماده، برای تقریباً ۲۵ فیصد جامعه امتیاز حقوقی داد تا شریعت جعفری را با ضمانت قانونی اجرا کرده بتوانند، که تا به امروز به طور غیر رسمی موجود بوده و به شکل غیر قانونی در جامعه اجرا می شد.

تصویب این قانون، نظر به ماده های ۱۳۰ و ۱۳۱ قانون اساسی که چنین درج است بوجود آمده:

«ماده یکصدوسی ام - محاکم در قضایای مورد رسیدگی، احکام این قانون اساسی و سایر قوانین را تطبیق میکنند. هرگاه برای قضیه یی از قضایای مورد رسیدگی در قانون اساسی و سایر قوانین، حکمی موجود نباشد، محاکم به پیروی از احکام فقه حنفی و در داخل حدودی که این قانون اساسی وضع نموده قضیه را به نحوی حل و فصل می نماید که عدالت را به بهترین وجه تامین نماید.

ماده یکصدوسی و یکم- محاکم برای اهل تشیع، در قضایای مربوط به احوال شخصیه، احکام مذهب تشیع را مطابق به احکام قانون تطبیق می نمایند. در سایر دعاوی نیز اگر در این قانون اساسی و قوانین دیگر حکمی موجود نباشد و طرفین دعوا از اهل تشیع باشند، محاکم قضیه را مطابق به احکام این مذهب حل و فصل مینمایند.»

قانون اساسی افغانستان، یک قانون اسلامی است، که در یک فضای عجولانه و با شتاب زدگی، روی مصلحت ها که در یک جهت آن رهبران جهادی احزاب اسلامی و جنگ سالاران که سال ها خود را علم بردار و سنگ دفاع اسلام را به سینه میزدند و جهت دیگر آن متحدین بین المللی و قوانین شناخته شده بین الملل، از بطن همان ابزار قرون وسطایی یعنی لوی جرگه بوجود آمد.

همینطوریکه مهندسان و معماران این قانون اساسی از دیدگاه ها و خواسته های سیاسی و اجتماعی متضاد و متناقض بودند، بنابراین قانون اساسی افغانستان هم نمی توانست بهتر از آن باشد. بقول شاعر، «از کوزه همان طراود که در او ست».

توجه شما را به چند ماده قانون اساسی جلب می کنم.

ماده اول: افغانستان، دولت جمهوری اسلامی، مستقل، واحد و غیر قابل تجزیه می باشد.

ماده دوم: دین افغانستان، دین مقدس اسلام است.

پیروان سایر ادیان در اجرای مراسم دینی شان در حدود احکام قانون آزاد می باشد.

ماده سوم: در افغانستان هیچ قانون نمی تواند نافذ شود که مخالف دین اسلام و ارزشهای مندرج این قانون اساسی باشد.

ماده ششم: دولت مکلف به ایجاد یک جامعه مرفع و مترقی براساس عدالت اجتماعی، حفظ کرامت انسانی، حمایت حقوق بشر، تحقق دموکراسی، تامین وحدت ملی، برابری بین همه اقوام و قبایل و انکشاف متوازن در همه مناطق کشور می باشد.

ماده هفتم: دولت منشور ملل متحد، معاهدات بین الدول، میثاق های بین المللی و اعلامیه جهانی حقوق بشر را رعایت می کند.

اگر همینطور به تمام قوانین افغانستان مشاهده و بررسی شود متناقض و نادرست و ضد حق بشر بودنش ظاهر می گردد.

نخست در ماده اول، نظام سیاسی افغانستان اسلامی استف که از شریعت اسلام الهام می گیرد نه از خواسته ها و نیازهای اجتماعی مردم.

در ماده دوم، دین افغانستان، دین مقدس اسلام است. اولاً، این جمله از نگاه دستور زبان فارسی درست نیست چون افغانستان جغرافیا است و نمی تواند دیندار باشد. اما مردم یک کشور می تواند دیندار باشد نه یک جغرافیا.

ماده سوم: در افغانستان هیچ قانون نافذ نخواهد شد که در مخالفت با ارزش دین اسلامی باشد.

همینطوریکه در ماده ها اول، دوم، سوم و یکصدوسی و یکصدوسی و یکم قانون اساسی افغانستان مشاهده میشود، منابع اساسی آن دین اسلام و فقه اسلامی میباشد و در تناقض با ماده های شش و هفت قانون اساسی است.

که در این دو ماده، دولت خود را مکلف به حقوق بشر و کرامت انسانی و عدالت اجتماعی می داند و متعهد به معیار های انسانی و ارزش های آن میدانند و اما در جهت دیگر بپای توشیح همچو قوانین می شتابد.

بهر صورت، این قوانین برای کی و برای چه وضع شده؟

**اولاً**، تلاشی است تا مردم را بیشتر وادار به تابعیت به احکام و قوانین فقهی نماید، بجای قوانین مدنی که خواسته و نیاز ها امروزی (نه ۱۴ قرن قبل) جامعه و مردم است.

**ثانیاً**، نفعی که در عقب آن برای دو کاندیدان دین نهفته است. تا موجودیت خویش را در پناه دین و سایه شریعت خوبتر و بهتر حفظ کرده بتوانند.

قانون شیعیان افغانستان با قوانین دیگر فرقه های اسلامی چه حنفی، شافعی، وهابی و هفتاد سه فرقه دیگری که از بطن اسلام ناب محمدی زاده شده باهم در جوهر بگفته آقای عالمی بلخی نماینده روحانی شیعه پارلمان افغانستان کدام فرق ندارد. آنچه فرق در «شبهات» است. یعنی به رسمیت شناختن دوگانگی های مذهبیون و اقتدار ی که از فرقه های مذهبی برای رسیدن به جا و جلال خویش هستند.

گرچه در رابطه به مسأله زن، احکام مربوط به خانواده، در مجموع آنچه در روزنامه ها و جرایده انعکاس یافته، کدام فرق با فرقه های دیگر اسلامی ندارد. چون مایه اساسی دین اسلام، قرآن است که بنیاد و اساس این باور از بطن آن زاده شده، بی تفاوت که مربوط به کدام فرقه مذهبی سنی، شیعه و یا وهابی باشد.

مسایلی چون ارث، سن ازدواج، روابط زناشویی، حق طلاق، حقوق زن در مجموع و چند زنی این همه احکام تخطی ناپذیر قرآنی اند. که هیچ قانونی آنرا حذف کرده نمی تواند.

قانون احوال شخصیه اهل تشیع، مانند دیگر فرقه های مذهبی اسلام و با الهام از آیات قرآن، مداخله در امور خانواده و نکته اساسی زن و اطاعت از مرد بدون



چون و چرا است، یعنی مرد هر زمانی میل رابطه جنسی داشته باشد زن باید اطاعت کند مهم نیست که میل دارد یا خیر.

همینطور حق طلاق در این قانون در انحصار مردان است و هر لحظه و به هر بهانهء مانند: بچه نداشتند زن را سه طلاقه کند و به سراغ زن دومی و سومی برود. از اینکه حضرت رسول مقبول (۵۴ ساله) با کودک ۹ ساله (عایشه) ازدواج کرده بود در این قرن و در این قانون ازدواج با کودک ۹ ساله رسمیت حقوقی پیدا کرده.

اهل تشیع افغانستان که پیرو فقه جعفری می باشند و دستورات و توضیحات فقه شعیه را می توان در دو آثار مشهور که نزد اکثریت اهل تشیع رجعت دارد، (توضیح المسائل آقا سید علی حسینی سیستانی و رساله توضیح المسائل خمینی) است، در این دو رساله یک مسأله ضد انسانی و کودک ستیزانه مطالعه میکنیم که شما خود قضاوت کنید. سیستانی: (مسأله ۲۴۱۹ - اگر کسی دختر نابالغی را برای خود عقد کند، حرام است پیش از آنکه نه سال دختر تمام شود با او نزدیکی کند، ولی اگر نزدیکی بکند. بعد از بلوغ دختر نزدیکی با او حرام نیست اگر چه افضاء\* نموده باشد). ۱.

خمینی: (مسأله ۲۴۱۰ - اگر کسی دختر نابالغی را برای خود عقد کند و پیش از آنکه نه سال دختر تمام شود، با او نزدیکی و دخول کند، چنانچه او را افضاء نماید هیچ وقت نباید با او نزدیکی کند). ۲

.....  
۱ - توضیح المسائل - آیت الله العظمی حاج سید علی حسینی سیستانی - چاپ ۱۴۱۸ هـ ق - صفحه ۴۵۳

۲ - رساله توضیح المسائل حضرت امام خمینی - صفحه ۲۶۴.

\* - آقای سیستانی در مسله (۲۳۸۹ - افضاء را چنین تعریف می کند: یعنی راه بول و حیض و غائط او، یا هر سه یکی شده باشد).

ظلمانه تر از همه مواردی که می توان عقد را بهم زد. آقای سیستانی: مساله، ۲۳۸۹  
- در ماده پنجم: موضوع افضاء بودن زن است که مرد می تواند هم عقد بهم زند  
و هم باعث طلاق شود.

همینطور مواد دیگر قانون احوال شخصیه تشیع با الهام از آثار سیستانی و خمینی  
که مملو از زن ستیزی بوده، زنان را فقط بعنوان یک ابزار برای ارضای شهوانی  
مردان قرار داده . اطاعت و رضایت مردان جز احکام دین بوده و بر زنان فرض  
است که از آن اطاعت کنند.

یکی از مفسرین و مترجم قرآن که چند سال قبل در امریکا، بنام «ترجمه روان  
فارسی قرآن - قدرت الله بختیاری نژاد» قرآن را بفارسی بدون متون عربی (۶۱۰  
صفحه) ترجمه بفارسی، بخش های قرآن را تفسیر، چاپ و پخش کرد. که باعث  
سر و صدا های زیادی در بعضی از کشور های اسلامی مانند افغانستان شد. آقای  
غوث زلمی ناشر بنام (قرآن پاک در ۶۵۰ صفحه) و آقای قاری مشتاق احمد، امام  
مسجد تمیم انصار کابل که فتواء نشر داده بود، هر دو در محاکمه ابتدایی به بیست  
سال حبس محکوم به زندان شدند. مسؤل چاپخانه به پنج سال زندان محکوم شد،  
و بعد از مدتی در اثر اعتراضات جامعه مدنی و زد و بند های سیاسی و مداخلات  
بین المللی همه آزاد شدند.

آقای بختیاری نژاد در بخش آخر قرآن بعضی از آیات را تفسیر کرده است، که  
خیلی جالب و در خور اندیشه است. مفسرین ، مترجمین و ملایان بدینگونه  
اندیشه های خرافاتی و جعل و دورغ را بمردم تبلیغ و ترویج میکنند، شما خود  
قضاوت کنید...

تفسیر آیه ۳۴ سوره نسا (۳۴: ۴) - این ناسازگاری «نشوز» فقط در مورد رابطه  
جنسی است که عقد در باره آن صورت گرفته. ناسازگاری مرد «نشوز مرد» در  
آیه ۱۲۸ - ۴ سوره نسا همین سوره - بیان شده. زنان مسلمان که تسلیم حکم و

نظر خدا هستند و وظائف و حقوق خود و شوهرانشان را میدانند و مردان مسلمان نیز وظائف و حقوق خود و همسرانشان را میدانند و کار به اینجا نمیرسد. آیه ۱۹ همین سوره و آیه ۲۱ - ۳۰ سوره روم را ببینید. ولی اگر زنی نامسلمان بود یعنی تسلیم حکم و نظر خدا نبود از سه حال خارج نیست یا منطقی است که با یادآوری کردن عقدی که بسته اند از نشور «انجام ندادن وظیفه زناشوئی» دست برمیدارد. یا زنی است خیالباف که فکر میکند اگر وظیفه جنسی خود را انجام ندهد شوهرش بدست و پایش می افتد که با بی اعتنائی شوهر به او متوجه غلط بودن فکرش شده و از کار خود دست برمیدارد. یا زنی است که از مرد خشن خوشش می آید بقول انگلیسی مزوکیست و بقول فرانسوی ها مازوشیست و بقول آلمانی ها مازوخیست است. لذا از کتک خوردن لذت میبرد. عده این زنان در جوامع بشری کم نیستند. چنین زنانی از خشونت مردان لذت میبرند و از مرد مقتدر و خشن خوششان می آید. اینجا است که حالت سوم پیش می آید.

این بود اشاره به بنیاد اندیشه فقهی ها و مفسرین و مبلغین اسلامی و مذهب سازان که با دورغ و جعل و فریب خود را حاکم بر جامعه ساخته اند. ۱.

## عوامل خشونت و زن ستیزی در جامعه:.

اگر به همه عوامل خشونت در جامعه بطور همه جانبه یا اقلأ در این چهار دهه و اندی معاصر دقیقاً پردازیم. نیازمند زمان بیشتر است.

روی این اساس در این رابطه به چند نکته مهم و اساسی و کلی مکث کوتاه می نمایم.

سکه خشونت دو جهت دارد: یکی، انسان و طبیعت یا غرایز انسانی. دوم، مناسبات اجتماعی است.

۱ - در صفحات قبلی در باره انسان و غریزه مکث کوتاه داشتم، که انسان در بین دو حالت در نوسان است به همان اندازه که رحیم و کریم و مهربان و عاطفی می باشد و در یک لحظه خیلی کوتاه می تواند به ضد آن تبدیل شود. یعنی در مقابل هر عمل، یک عکس العمل طبیعتاً صورت می گیرد. این کنش و واکنش ها غریزه انسان است، که نمی توان آنرا نابود و یا سرکوب کرد. اما می توان آنرا در تحت شرایط خاص مهار کرده و به سمتی که در آن خشونت نباشد یا خیلی کم باشد سوق داد.

### ۲ - مناسبات اجتماعی انسان،

سازندهء جامعه فقط جمعی از انسان ها نیستند بلکه این جمع زاده مناسبات اقتصادی است، که بر مبنای آن اجتماع انسانی و پدیده های فرهنگی شکل میگیرند. این مناسبات خودش هم علت است و هم معلول آن، یعنی آنچه در مناسبات اجتماعی است خودش پرورنده ضد خود هم میباشد که تاریخ در آن شکل میگیرد. بر این اساس جامعه تنها جمعی از انسان ها نیست که بنابر منافع مشترک ایجاد شده باشد. بلکه از طبقات و اقشار مختلفی که دارای منافع متضاد اند. جامعه نتیجه مناسبات طبقاتی است، که انسان ها را به برده، آزاده یا دهقان و

ارباب و یا کارگر و کارفرما تقسیم میکند. تضاد اجتماعی دو عامل اساسی را در مورد فراشد تاریخ پیشکش میکند.

۱ - عامل عینی که همان دیالکتیک نیرو های تولید و مناسبات اجتماعی تولید است.

۲ - عامل ذهنی که در مجموع آگاهی اجتماعی و تحولات اجتماعی است، اما در این چهارچوب عامل تعیین کننده تغییرات و تحولات اجتماعی، عامل عینی یا نیاز ها اساسی بقا یا حیات انسانی است، زیرا طبقات که خود نیز با مناسبات اجتماعی تولید تعیین می شوند. براین اساس تغییرات و تحولات در آگاهی اجتماعی تابع همان شرایط و مناسبات حاکم در جامعه می باشد، که در پیشرفت و رشد آن و یا انتقال و تبدیل آن نقش اساسی را ایفا میکنند.

اگر همینطور بتاریخ نگاه کنیم، تمام رویداد های گذشته در فراشد مناسبات و تضاد های اجتماعی آن بوجود میآیند. تحولات اجتماعی زاده نظر خیرخواهانه این و آن نیست بلکه در بستر منافع طبقات اجتماعی رشد یافته و مسیر خود را از آن جهت تعیین میکنند، ما در تاریخ از قیام اسپارتاکوس تا امروز شاهد هستیم که تمام خیزشها و جنگ ها بر روی منافع اقتصادی صورت گرفته است. نیرو های متخاصم در مقابل هم قیام کردند. برده ها برای آزاده بودن و اربابان برای اسیر و برده کردن در ستیز بودند. بقول کارل مارکس که در مانیفست میگوید: «تاریخ زادهٔ پیکار طبقاتی است» و یا در کتاب ایدئولوژی آلمان مینویسد: تاریخ امر بیرون انسان نیست. «انسان تاریخ را می سازد.» آن چه بر نسل های بعدی به عنوان داده های تاریخی تاثیر می گذارد ساخته نسل های پیشین است، یعنی انسان ها همیشه از صفر آغاز نمی کنند، بلکه از بازماندهٔ گذشتگان به پیش می روند. زندگی انسان مثل حیوانات نیست، بلکه بر دستاورد های گذشتگان اتکا دارد. مارکس براین باور است «تاریخ هیچ نیست مگر توالی نسل های متفاوت که هر یک مواد، ذخیره های سرمایه ای، نیرو های تولیدی را که از نسل های پیشین به آن ها رسیده است،

به کار می گیرند، و اینسان از یک سو فعالیتی سنتی را در شرایطی سراپا متفاوت ادامه می دهند، و از سوی دیگر موقعیت های کهن را با فعالیتی به طور کامل متفاوت دگرگون میکنند.»

دگرگونی تنها به مناسبات اقتصادی خلاصه نمی شود. بلکه در نظام فرهنگی، باورها و عقاید و دیگر شیوه ها و ابزار ارتباطی انسان ها نیز تغییر و تحول میابند. فرهنگ هم جز و زاده مناسبات اجتماعی و اقتصادی است و همیشه دو برخرده متفاوت در دگرگونی ها داشته وهم نقش تعیین کننده و سازنده در تحولات ایفا کرده و هم انسان ها را وادار به تسلیم میکند.

درست است که اقتصاد نقش تعیین کننده دارد و شکی در آن نیست ، اما هر امر اقتصادی و مناسبات اجتماعی ، فرهنگ خود را هم دارد و یا برای اجرای آن پیش داوری هایی را ارائه میکنند و تلاش میکنند تا جامعه و انسان ها را بخدمت آن بکشند. در دنیای ما نه فرهنگی وجود دارد و نه اقتصادی که در اجتماع انسانی وابسته به طبقات نباشد و ارتباط به فرهنگ آن نداشته باشد.

اگر از همین نظر جامعه و روابط اجتماعی انسان ها نمی تواند جدا از مناسبات حاکم اقتصادی، سیاسی و فرهنگی باشد. تمام پدیده های اجتماعیا از همدگر متاثر بوده و با هم گره خورده اند. از این روی رابطه دولت با مردم یک نکته اساسی در ساختار سیاست و حاکمیت می باشد و نقش مردم در این راستا تعیین کننده می باشد. در جوامعی که مردم تا اندازه نقش در ساختار دولت، قانون و قانونگزاری دارند. دولت را متکلف می سازد به حق شهروندی، امنیت شهروندان و رفاه اجتماعی ارجحیت قایل شود.

در جوامعی که شرایط زندگی و رفاه و امنیت اجتماعی حاکم است و سخت دانش در رشد می باشد. تحقیقات و آمار نشان می دهد که خشونت کم و در بخش هایی مهار شده. بدین معنی نیست که اقتصاد خوب خشونت را مهار می

سازد، درست و دقیق نیست. در کشور های پیش رفته با اقتصاد خوب مثل امریکا و یا کشورهای غربی، در بین سرمایه داران و هنرمندان مشهور سینما قتل ها لت، کوب و آمار طلاق از نرخ روز هم ارزان تر و از عصر باستان هم ساده تر است و ده ها نوعی گوناگون زن سیتزی، تجاوز جنسی پدر بدختر و تجاوز به همسر، اتفاق افتاده که بعضی اوقات این گزارشات سرخط اخبار می شوند. اما نظر به قوانین خیلی شدید علیه همچو اعمال تا حدی خشونت نسبت به بسیاری کشور های جهان مهار شده است.

اما خشونت و زن ستیزی در افغانستان عامل اساسی در مناسبات اجتماعی جامعه و ساختار های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نهفته است. کشوری که بنام افغانستان در جغرافیای جهان مسما شده از اوان پیدایش براساس و بنیاد استبداد شرقی که از بطن استعمار غرب بوجود آمد و همینطور بر همان شیوه های استبدادی سنک بنای حاکمیت گذاشته شد. که شوربختانه تا به امروز بر آن منوال در جریان است.

۱ - روابط اجتماعی بین دولت و مردم دو پدیده جدا و بیگانه بوده و شکاف عمیق و وسیع موجود است، دولت نه بعنوان نماینده مردم بر ارکه قدرت و جهت خدمت گذاری به مردم بوده، بل برعکس دولت ها در افغانستان با شیوه های استبدادی و سرکوب گری حاکمیت می کنند. خشونت یکی از ابزار اساسی و بنیادی این حاکمیت ها می باشد، زندان، شکنجه، اعدام، سنگسار و شلاق زدن در قوانین کشور صراحت یافته است.

نیچه فیلسوف آلمانی دو قرن پیش از دولت تعریف جالب کرده بود که در عصر حاضر بیان یک واقعیت از دولت کنونی افغانستان می باشد.

نیچه Nietzsche می گوید: «دسته یی از وحوش خوش رنگ گوستخوار، جماعتی از اربابان پیروز شده، که با نظامات جنگی و نیروی منظم چنگالهای

هولناک خود را بتن جماعت عظیمی از مردم فرو کرده اند و شاید عدد این مردم بمراتب از آنها بیشتر بوده ولی انتظامی نداشته اند تا بتوانند مقاومت کنند..... این است اصل دولت» ۱.

در کشوری که دولت و یا حاکمیت آن براساس استبداد و انحصارگری بنا شده باشد از وحدت این دو در نتیجه قوه قهریه در دولت و نهاد های سیاسی حاکمیت اجباریت رشد و خشونت در جامعه تولید می شود و بین مردم و دولت فاصله ایجاد می گردد. تنها ابزار برای سرکوب مردم همانا زندان، شکنجه، اعدام، سنگسار و قصاص است و چیزی دیگری برای حاکمیت ندارد.

از اینجا خشونت در جامعه بوجود آمده و در بین مردم رشد و نهادینه می شود. اگر در باره افغانستان صحبت را آغاز کنیم، در افغانستان باید همه عوامل خشونت درست کالبد شکافی شود، تا همه عوامل را درست شناسایی نموده، تا بتوان در مهار کردن آن برنامه های اساسی سیاسی و اجتماعی طرح ریزی شود.

عامل خشونت فقط در فقر اقتصادی و یا بی سواد خلاصه نمی شود، که آنرا عامل اساسی نشانی کنیم. قبلا اشاره کردم که در کشورهای ثروتمند و با سواد خشونت در بین طرفداران تیم های فوتبال و یا در تظاهرات سیاسی بارها به خشونت پایان یافته است.

عامل اساسی خشونت را در شیوه ها و ساختار دولت و نهاد های سیاسی در قوانین و نورم ها و فرهنگ در کل در ایدئولوژی حاکمیت جستجو کرد. دولتی که در قوانین جزای حکم اعدام، سنگسار و قصاص داشته و اجرا کند یعنی هیچ ارزش بحق طبیعی حیات یا جان شهروندان ندارد. از اینجا است انسان کشی قانونی شده و خشونت در جامعه رشد و نهادینه می شود.

.....  
۱ - تاریخ تمدن - ویل دورانت - چاپ ۱۳۴۳ هـ خ - جلد اول - صفحه ۳۸.



خشونت پدیده است هم ذاتی انسان و هم محصول همه فرایندهای سیاسی و اجتماعی می باشد، که از بطن آن زاده می شود و رشد می کند و تمام ساختارها سیاسی و فرهنگی نقش و تاثیر مستقیم در سازندگی تفکر و رفتار اجتماعی وی دارد.

خشونت در افغانستان پدیده است که گره خورده در همه شیون زندگی مردم و چنان رخنه کرده که تار و پود جامعه را در انحصار دارد، از خانواده آغاز به کودکستان، مکتب و مسجد در مجموعه در کل جامعه همچو میکروبی بدان مبتلا و تبدیل به یک مرض رفتار اجتماعی شده است.

خشونت و زن ستیزی فقط محصول جامعه مردسالار نیست بل محصول شرایط همه دادهای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی است، که انسان را بی عاطفه بی مهر و خشونت گر و انتحاری به بار می آورد و خشونت در جامعه چنان نهادینه شده که زنان در بعضی از مواقع رفتار زن ستیزانه تر از مردان دارند نمونه آن رفتار خشو یا (مادر مرد یا مادر زن) و یا خواهران پسر با عروس خیلی ظلمان و غیر انسانی می باشد و حتی بارها باعث قتل، گوش و بینی بریدن، در آتش تنور سوختانده شدن و این جنایات شوربختانه تا هنوز همچو سریال ادامه دارد.

اکثر واقعات خشونت توسط زنان علیه زنان صورت گرفته و یا نقش مهم در تشویق این جنایت داشته است.

جنایتی که علیه (فرخنده) دو سال و اندی پیش در شهر کابل صورت گرفت بیان گر نهادینه شدن خشونت در جامعه و مخصوصاً علیه زنان تشدید شده، آنانی که در جنایت دست داشتند همه جوانان بودند، که با چه شور و شوق (فرخنده) رالت و کوب کرده زیر چرخ موتر کرده و بعد به آتش کشیده شد. این جنایات نشان می دهد که خشونت، قهر و جنایت به اشکال مختلف در همه شئون زندگی مردم رسوخ کرده.

نقش زنان در زن ستیزی: زنان در افغانستان از باردار شدن دختر شرم دارند و از تولد دختر خودش یا نواسه خود که زن است ناراحت می شود و آنرا باعث ننگ خانواده تلقی می کند و قتیکه زنان از زن بودن خود نفرت داشته باشند و جنسیت خود را مایه شرم بدانند. پس اینجا است که زنان هم نقش اساسی در بی هویتی و بی نامی خود ایفا کرده اند. زمانی که زنان از جنسیت خود شرم داشته باشند و زن بودن را مایه ننگ بدانند، در حقیقت امر به رسمیت شناختن استبداد علیه خود است اگر زن در افغانستان نام ندارند و گرفتن نام زن یا دختر باعث تخریش غیرت مردان می شود، نباید نقش زنان را در این بی نامی و بی هویتی نادیده گرفت.

از سال ۲۰۱۷ م در شهر هرات ۲۷۰۰ تن زنان دست بخودکشی زدند که گزارش شده است و متأسفانه برای ۱۵ تن که کمک ها ناوقت رسید وفات کردند و بقیه خوشبختانه نجات یافتند، این گزارش فقط از شهر هرات بود در ۳۴ شهر های دیگر افغانستان اوضاع بدین منوال مانند هرات است. این گزارشات بیانگر آن است که در افغانستان استبداد، ظلم و خشونت در کل جامعه و خانواده چگونه تولید و باز تولید می شود و زنان هیچ پناهگاه فرار از خشونت بجز از خودکشی ندارد. همینطور بینی و گوش بریدن و تیزاب بصورت زنان پاشیدن از وقایع هرروزه بوده و از هر منطقه گزارش می شود.

در افغانستان زنان بیک ابزار معاماتی تبدیل شده زن با زن دیگر بعنوان عروس عوض می شود یا بجای پول قرض که بنام «بدی» معامله می شود و یا در مقابل پول نقد بفروش می رسد. آخرین گزارش از شمال افغانستان از بادغیس در رسانه ها داخل و خارج پخش شد. این واقعه در روستای «جوزآقا» ولسوالی قادس ولایت بادغیس صورت گرفته است و چنین روایت می شود که: دو سال پیش این دختر خورد سال بنام «حامیه» در بدل یک میلیون افغانی به عقد «شرف الدین» در

آمده بود. علت وقوع این رویداد را مقام های پولیس بادغیس خشونت های خانوادگی عنوان می کنند.

این یک نمونه از جنایات علیه دختران خورد سال و زنان است. آنطور که گزارش شده نقل می کنم:



اطلاعات روز: مقام‌های امنیتی ولایت بادغیس می‌گویند که یک دختر ۷ ساله از سوی شوهرش در این ولایت کشته شده است.

نقیب الله امینی، سخن‌گوی فرماندهی پولیس بادغیس به روزنامه اطلاعات روز گفت که این دختر ۷ ساله «حامیه» نام داشت که شب گذشته (یکشنبه، ۷ اسد) از سوی شوهر کهن سالش خفه شده و جانش را از دست داده است.

این حادثه در روستای «جوزآقا» ولسوالی قادس ولایت بادغیس رخ داده است. سخن‌گوی پولیس بادغیس افزود که دو سال پیش این دختر خورد سال در بدل یک میلیون افغانی به عقد «شرف‌الدین» در آمده بود. علت وقوع این رویداد را مقام‌های پولیس بادغیس خشونت‌های خانوادگی عنوان می‌کنند. در پیوند به قتل حامیه، پدر این دختر بازداشت شده و شراف الدین شوهر این دختر موفق به فرار شده است.

در همین حال، زرغونه شیرزاد، رییس امور زنان بادغیس از افزایش خشونت‌ها در این ولایت ابراز نگرانی می‌کند. وی می‌گوید که اکثر خشونت‌ها علیه زنان و دختران در این ولایت در مناطق دور افتاده و ناامن این ولایت که تحت کنترل طالبان قرار دارد به وقوع می‌پیوندد.

ولسوالی قادس بادغیس از مناطق دورافتاده این ولایت است که بیش از ۱۰۰ کیلومتر از مرکز این ولایت فاصله دارد.

Read

MkvGZUOn5/#ixzz6۳۷۵۴more: <https://etilaatroz.com/>

این تصاویر خود سخن میگویند.





## بکر یا بکارت چیست؟ (۱)

در هیچ فرهنگ و یا زبان و یا واژه نامه های جهان چه باستان یا معاصر واژه (مرد بکر) و معنی آن وجود ندارد. واژه عفت زن در تاریخ باستان از همیت چندانی برخوردار نبوده و طی همین چند سده آخر ساخته و پرداخته شده و آفریدگار آن مردان بوده اند و با اختراع و بنام ارزش اخلاقی خواسته اند زنان را خوبتر و بهتر در کنترل و در انحصار خود داشته باشند.

مردان هیچگاه بدین اندیشه نیفتاده اند که این " ارزش والا " را به سود خود به کارگیرند، در هیچ جایی از جهان مردانی وجود نداشته اند که بر خود فرض گردانیده باشند تا پیش از ازدواج عفت خود را هم حفظ کنند، زیرا به زعم خودشان مردان آزاد و همه کاره هستند و این حق آنان است. از این رو مردان غیرت را جاگزین عفت کردند تا چوکی دار عفت دختران باشند. یعنی دختران باید این گردن بند یا طوق لعنتی بکر بودن را بر گردن خود داشته باشند.

مردان در حالی که خود یکی از عوامل اساسی فساد و انحرافات اخلاقی و فحشا در جامعه اند، و در جهت دیگر تلاش دارند تا خود را پرچمدار شعار غیرت دانسته و آنرا برافراشته نگاه دارند. و با قتل های ناموسی و سنگسار کردن زنان غیرت خود رابه نمایش بگذارند.

ناگفته نباید گذاشت که در بسیاری فرهنگ های باستانی برعکس امروز زنان باید بدون بکر بودن به خانه شوهر می رفتند و حتی بکر بودن مانع ازدواج آنان می شد.

---

۱- بکر. [ ب ] (ا) ماخوذ از تازی، دوشیزه خواه بزرگ و یا کوچک باشد. (ناظم الاطباء). دختر و زنی که در آن دخول نکرده باشند. (ناظم الاطباء): روایت درست آن است که [ خانی بنت بهمن ] بکر بوده و تا به مردن شوهر نکرد و بکر مُرد. (فارسانامه ابن بلخی ص ۵۲).

همین طور زنی که پیش ازدواج صاحب فرزند می شد، شانس بیشتر به خانه شوهر رفتن را داشت، چون داشتن فرزند نشان دهنده آن بود که زن مذکور عقیم نیست و می تواند در آینده با داشتن فرزندان زیاد مردی را که با وی ازدواج نماید صاحب ثروت بیشتری سازد.

حتا در بعضی از اجتماعات ابتدایی پیش از ظهور مالکیت بر زنان، زنان بکر بودن را به نظر تحقیر می دیدند و این را دلیل عدم توجه مردان به خود می دانستند. در قبیله کافچا دال Kamchadal اگر داماد عروس خود را بکر می دید، برآشفته می شد. چون هنگامی که به خانه می برد، مورد تحقیر و دشنام مادرش قرار می گرفت.

چی شد که بکارت روزگاری گناه به شمار می رفت، اما امروز جز و فضایل اخلاق و عفت زنان به شمار می رود؟! این تغییر محصول طبقاتی شدن جامعه انسانی است که مرد مالک زن گردید، قوانین پیش از ازدواج آلت بکارت واضح شد که زن پیش از ازدواج برای شوهر یا مالک آینده خود بکر یا عفت را نگاه دارد.

در بیشتر کشورها چه دیروز و یا عصر امروز، بی عفتی یا برقراری رابطه جنسی پیش از ازدواج مجازات مرگ داشت و دارد. در طایفه طوارق کیفر دختر یا خواهری که عفت داری نمی کردند، جزای مرگ داشت. سیاهان نوبه و حبشه و صومالی در آلات تناسلی دختران حلقه هایی می گذاشته و باین شکل جلوگیری از عمل جنسی آنان را قفل می کرده اند، این عمل هنوز در بیرمانی و سرانندیب به اجرا در می آید.

در شماری از کشورها دختران برای این که فریب کسی را نخورند و یا باعث فریب مردان نشوند و از عمل جنسی پیش از ازدواج جلوگیری یا در امان باشند.



مثلاً در انگلستان خانواده های ثروتمند دختران جوان خود را برای مدت پنج سال که بحران آغاز جوانی می باشد در یک کلبه زندانی می کردند و پیر زن پاکدامنی را به زندانبانی وی می گماشتند و هیچ کسی به جز از خانواده حق دیدار وی را نداشتند و هم دختر حق بیرون شدن از کلبه را نداشت. در بعضی از قبایل «برنثو» همچو رسم وجود دارد. (۱)

در مصر، سودان، سومالی و عربستان سعودی و بعضی دیگری از کشورهای افریقایی مسلمان و غیره عمل وحشیانه یی که علیه زنان انجام می دهند، ختنه کردن زنان است. این یکی وحشی ترین عملی است که در مقابل زن انجام می دهند وی را برای همیشه از لذت جنسی طبیعی محروم و به درد و شکنجه تبدیل می کنند، این مشکل تنها در رابطه جنسی نیست بل پس ازدواج نیز در روابط زناشویی دچار مشکل شده و هنگام زایمان و تولد کودک درد کشیده و شکنجه می شود.

در خرید و فروش زن برای زناشویی بکارت نقش برجسته یی داشت و سبب استفاده مالی پدر و برده فروشان می شد، کنیزی که بکر می بود، در بازار برده فروشان و کنیزان زودتر و گران بها تر به فروش می رسید، از این سبب رسم بر این شد که دختران کنیز بکر باید لباس سفید به تن کنند تا با زنان غیر بکر فرق شوند. لباس سفید که امروز عروسان به تن می کنند از همان ریشه گرفته شده و همان مفهوم را دارد. یعنی دامن پاک و بدون لکه است. پس می توان گفت که این عنعنه تمدن امروز ریشه در همان نماد عصر برده داری دارد.

واز این جا می توان دید که فاصله میان بربریت و تمدن کمتر از یک گام است، ما در مدنیت زندگی می کنیم، اما اندیشه های ما ریشه در بربریت دارد و بدون آن که بیندیشیم، از رسوم و عادات بربریت پیروی می کنیم.

در جمهوری اسلامی ایران قانونی وضع شده است که دختران ۹ ساله که به سن بلوغ می رسند باید قانون محرم بودن شریعت را مراعات و اجرا کنند، به همین منظور در مدارس به مناسبت ۹ ساله گی و جوان شدن دختران، در کلاس درسی جشنی برپا کرده به دختر تبلیغ و تلقین می نمایند که تو حالا دیگر به سن بلوغ رسیدی و باید بین محرم و نامحرم فرق بگذاری و به افراد نامحرم نباید نزدیکی کرده و به آنان دست و یا بوسه بدهی و موی های سرت را باید با چادر پنهان کنی و سطر عورت را مراعات نمایی چون تو دیگر یک دختر بالغ هستی باید خود را از چشمان نامحرمان دور نگهداری. از همین رو نام این جشن را (جشن تکلیف) گذاشته اند. آیا این عمل تجاوز فکری به کودک ۹ ساله نیست؟ آیا تحمیل کردن هر اندیشه بدیگری یک عمل استبدادی نیست؟ چرا به کودکان اجازه داده نمی شود که بدون مداخله خانواده زندگی آینده را براساس تجربه خود سازمان و سامان بدهند.

بهررو، برای دختران ۹ سال جشن تکالیف آغاز تبلیغ و ترویج و تاکید بر زن بودن و آماده سازی بر همه محدودیت ها که در آینده در انتظار زندگی وی خواهد بود می باشد.

در این اواخر چندین گزارش از دختر آزاری دولتی در تلویزیون ها و دیگر رسانه های اجتماعی خبر ساز شد، که ماموران امنیتی و پلیس جمهوری اسلامی افغانستان که «شعارش دموکراسی با تفکر طالبی» را یدک می کشد با همان شیوه طالبانی با مردم رفتار می کنند «پلیس ویژه این امور در زمان حاکمیت طالبان به نام امر بالمعروف ونهی عن المنکر یاد می شد»

هنگامی که یک دختر جوان با پسر جوانی در کوچه و بازار یا رستوران یا هر جای دیگری، یک جا با هم حضور داشته و تنها دوست دار هم دگر باشند یعنی خواهر و برادر یا نامزد یا زن و شوهر نباشند، آنان را گرفتار و زندانی می کنند و دختر جوان را وادار می کنند که در زندان بودن و یا تن دادن به معاینات طب عدلی پرده بکارت یکی را برگزیند. دختر جوان برای گریز از زندان و هم برای این که جلو آبروریزی بیشتر را گرفته باشد، ناگزیر تن به این معاینات غیر قانونی می دهد، (۱) که پیامدهای خیلی و حشتناکی در آینده برایش خواهد داشت. با این که قانون جزا تاکید بر رضایت زن می کند، اما نیروهای دولت طالبی جمهوری اسلامی افغانستان قانون شکنی می کنند که باعث بدبختی خانواده ها شده و دختران جوان از خانواده و دوستان رانده می شوند.

۱، (باب هشتم جرایم علیه عفت و اخلاق عمومی - فصل اول، تجاوز جنسی و مجازات آن)

ماده ۶۴۰: ۱ / شخصی که مرتکب تجاوز به عفت و ناموس زن گردد، ولی تجاوز وی منجر به دخول در پیش یا دبر نگردد، بلکه منجر به تفریح، مساحقه یا تماس جنسی گردد، به حبس طویل تا هفت سال، محکوم می گردد.

۲ - امر اجرای معاینات عدلی طبی پرده بکارت بدون رضایت زن یا محکمه ای ذیصلاح ممنوع بوده، مرتکب به حبس قصیر، محکوم می گردد.

۳ - هرگاه عمل مندرج فقره (۲) این ماده با استفاده از زور، تهدید یا ارباب انجام داده شود، مرتکب به حبس متوسط، محکوم می گردد. نقل از (جریده رسمی صفحه ۵۷۲ - ۵۷۳ قانون جزا)

این موضوع در خور اندیشیدن است. درست، که بکر یا پرده بکارت باعث بیماری های روانی و عصبی در دختران می شود. رابطه جنسی یک پدیده غریزه یی در

وجود انسان و جانوران است که از آوان تولد با وی یک جا به دنیا می آید، اما در سنین بعدی با رشد ارگانیزم انسان و بالغ شدن میل بر رابطه جنسی طبیعتاً و ناخود آگاه به وجود می آید. غریزه را نمی توان نابود کرد، بل می توان مهار و سرکوب کرد که خود سبب بیماری های روانی مانند افسردگی، بدبینی، و حتا نفرت از مردان می شود.

باوجود آن چه در باره بکر بودن گفته شد، حاکم شدن سنت بکارت در جامعه برای مردان هم محدودیت هایی به وجود آورد. پرده بکارت باعث ایجاد موانعی در مقابل شهواترانی مردان شد، و هم باعث احترام به زنان و عامل رشد حس عاطفه عشق در مردان گردید و زن در مرکز شعر شاعران قرار گرفت. برای دختران هم یک وسیله خوب در میدان کار و زار خواستگاری گردید تا از میان خواستگاران خوبترین و شایسته ترین آنان را انتخاب کنند.

.....  
- نقل از ویکی پدیا، دانشنامه آزاد

جشن تکلیف یکی از مراسم مذهبی دین اسلام است که برای دختران و پسران مسلمانانی که به سن تکلیف رسیده اند، به اجرا در می آید. بر اساس دستورهای دینی، دختران و پسران مسلمان که این آئین مذهبی برای آنها به اجرا در می آید، مکلف نامیده می شوند و می بایست واجبات دین اسلام را انجام داده و از محرمات (آنچه خداوند ممنوع دانسته) دوری بجویند.

جشن تکلیف برای دختران مسلمان، در پایان ۹ ساله گی و آغاز ۱۰ ساله گی و برای پسران، پایان ۱۵ ساله گی و آغاز ۱۶ ساله گی می باشد. همچنین در مدارس کشور مراسم مختلفی برای این روز برگزار می شود که از مهم ترین آنها می توان به جشن تکلیف اشاره نمود که هر ساله برای دانش آموزان پایه سوم ابتدایی برگزار می شود.

افرادی که به سن تکلیف رسیده اند، موظف هستند که نسبت به فراگیری احکام دینی نیز اقدام نمایند.

دین اسلام، انجام جشن تکلیف را در خصوص دختران و پسرانی که بجز سن، سایر شرایط تکلیف را احراز نکنند، واجب نمی داند. ۴ شرط اصلی که لازمه مکلف دانستن فرد است، عبارتند از: بلوغ، عقل، علم، قدرت بدنی.

## به جای مقدمه چرا این بحث؟

ارسطو زمانی گفته بود: که انسان حیوان سیاسی است و سیاست را تدبیری که متکی بر خرد شهروندان باشد، تعریف می کند. مشارکت و پیوند عمیق شهروندان یک جامعه را در اداره امور و حل اختلافات و مشکلات جمعی را در همکاری برای همزیستی مسالمت آمیز می داند.

این گفته ارسطو، یعنی چه؟ انسان از روی غریزه طبیعی یا از روی دانش و رضای خاطر یک حیوان سیاسی نیست بلکه براساس نیازها و برای بقا غریزه طبیعی است که انسان را وادار به اجتماعی بودن و جمع شدن در جامعه کرده است، مانند جانوران که در گله و گروه گروه در جنگل دور هم زنده گی می کند. این اجتماعات جبر است که بر آنان تحمیل می شود.

انسان مانند حیوان طبیعتاً خودخواه و گوشه گیر است. چون زندگی اش روی بقاء استوار است و برای زنده بود ناگزیر به تقلید و فشار می باشد. طوری که روانشناسان و کارشناسان آموزش و پرورش و انسان شناسان می گویند: انسان در میان دو قطب فرهنگی و بیولوژیکی در نوسان است. از یک جهت مانند گونهء اولی ها (Primatengattung) هم سرشت تهاجمی و هم آماده گی برای خشونت دارد و از سوی دیگر دارای یک هسته فرهنگی هست که می توان زیر تاثیر آموزش و پرورش روشنگرانه این را تقویت کرد و خشونت را مهار و به صلحجوی کمک کرد.

در غیر آن غریزه در وی حاکم می شود که در میدان تنازع بقا تنها شجاعتش همیشه در جنگ و ستیز است. اگر این طور عمل نکند، نابود می شود، انسان همانقدر که از تنهایی ترس دارد، بیشتر از آن میل و علاقه به اجتماع ندارد. روی این اساس، انسان همیشه در نوسان است بین غریزه و اجتماع یا فرهنگ اجتماعی شدن و اگر هر کس به میل طبیعی خود عمل می کرد، آیا جامعه و مناسبات آن

شکل می گرفت ترس و وحشت از تنهایی ما را وادار به اجتماع کرد تا دور هم جمع شویم و زندگی را از فردی به جمعی که سود آن بهتر و آسان تر است ارتقا بخشیم.

در جامعه یی که ما در آن زندگی می کنیم، از اساس و بنیادش تنها روی حالت نوسانی یا دو گانه گی نه روی یک باور درست و دقیق جمعی استوار شده بل روی دروغ، جعل و فریب ها سیاست دینی و مذهبی می باشد، پس چگونه می تواند به سود همگان باشد. در اجتماع زندگی کردن به معنای اجتماعی شدن انسان نیست. آگاهی اجتماعی یا شعور اجتماعی و درک از زندگی اجتماعی همکاری اجتماعی و جامعه را خانه مشترک خود دانستن، آیا انسان هایی که امروز در شهر ها با هم زندگی می کنند این درک اجتماعی را دارند؟

چرا انسان ها از اجتماع ترس دارند و از دولت و قانون گریزان اند، چون که قانون مانع خواسته ها و میل شخصی و خودسری است و او نمی تواند در چوکات قانون آزادانه و بدون کدام مانع و خودسرانه عمل کند و هم مالیات و دیگر خواسته های دولت را باجی برگردن خود می داند و همیشه خواهان آن است که هیچ حکومتی نباشد یا کمتر حکومت کند و قوانین اگر برایش سود داشت خوب هست و در غیر آن، آن را کاملاً بی فایده و زاید می داند.

این اندیشه خاص یک فرد نیست بل که همه انسان ها از غرایز خودخواهی و خودپرستی یا خودشیفته گی برخوردار هستند، اگر قوانین نمی بود هر زورمند به شکار همسایه ناتوان خود می رفت و هر چه می خواست انجام می داد، یعنی هرج و مرج در جامعه فرمانفرما می شد و دیگر هیچ فرقی با جنگل نداشت.

اگر به ابتدایی ترین جوامع بشری نگاه کنیم، چیزی به نام دولت و حکومت پیدا نمی شود. اما در ابتدایی ترین جوامع چه به شکل خانواده یا قبیله دارای یک نظم

و قواعد یا توتّم و تابو ها بودند اما آنچه به ندرت می توان دید، شاه و رهبر است به جز در مواقع خاصی دور هم جمع می شدند.

به گفته ویل دورانت: (بوشمن ها معمولاً به شکل خانواده های جدا، جدا و دور از یکدیگر بسر می برند و همچنین کوتوله های افریقایی و بومیان استرالیا که عقب مانده هستند، سازمان سیاسی را تنها برای مدتی کوتاه می پذیرند و سعی دارند هرچه زودتر به خانواده های خود باز گشت کنند. مردم تاسمانی رئیس و قانون و حکومت منظم نداشتند، وداهای سران‌دیب از لحاظ پیوند های خانواده گی جمعیت های تشکیل می دادند ولی هرگز حکومتی نداشته اند.

طوایف کوبو Kubus در سوماترا «بدون رجال برجسته بسر می برند» و هر خانواده خودش را اداره می کند، فوئجیان به ندرت بیش از دوازده نفر با هم بسر می برند، تونگوها Tungus در جماعتی زندگی می کنند که عدد آن ها از ده خیمه تجاوز نمی کند، عده افراد اوربه ها (hordes) استرالیایی به ندرت از شصت نفر بیشتر می شود. در همه این مثال ها اجتماع و همکاری محدود است به کار معینی مثلاً شکار، و هرگز منجر به یک سازمان سیاسی دائمی نمی گردد.)<sup>۱</sup>

در ابتدایی ترین دوران تاریخ، انسان ها که در یک روند تاریخی از جمع چند خانواده به تشکیل یک نهاد جدیدی به نام قبیله (Clan) کلان پرداختند و نخستین گام را برای سازماندهی اجتماع گذاشتند قبیله یعنی سازمان اجتماعی است که از چند خانواده خویشاوند که در یک سرزمین زندگی می کنند و دارای یک رشته فرهنگ، آداب، عادت و قواعد و قانون و توتّم و تابو (totam) مشترک هستند و از آن پیروی می کنند.<sup>۲</sup>

.....  
۱، ویل دورانت، جلد اول - فصل سوم - صفحه ۳۴ - ۳۵

۲. توتّم: آئین توتّم اکثر مردم جهان باستان به بعضی از اقسام موجودات و اشیاء را مقدس شمرده و آن را توتّم نام گذاشتند. این سه واژه توتّم، مانا و تابو ریشه های اساسی تمام ادیان می باشد روی این اساس در بخش آخر این نوشته مفصلاً به آن پرداخته ام.

هنگامی که چند قبیله با یکدیگر زیر فرمان یک رهبر یا رئیس واحد با هم متحد می شوند یک (عشیره tribu) به وجود می آید با پیدایش عشیره دومین گام برای تشکیل دولت و حکومت برداشته شده است. ولی این تکامل بسیار کند صورت پذیرفته است بسیاری از جماعات اصلا رئیس و رهبر نداشتند و بعضی از جماعات در زمانه های خاص مثل جنگ باهم متحد و زیر فرمان یک رهبر قرار می گرفتند. در آن عصر حکومت ها به دست روسای خانواده رهبری می شد، که قبیله تشکیل داده اند، قبایل هندی (ایروکوا دلاوار Delaware) به هیچ قاعده و قانونی به جز از قواعد طبیعی و خانواده گی تسلیم نیستند و رئیسان قدرت بسیار محدودی دارند باوجود آن پیران قبایل هر زمان بخواهند همان قدرت محدود را از آنان سلب می کند.

قبایل هندی (اومانا Omaha) در زیر اداره یک شورای هفت نفری رهبری می شود و این شورا در هر موضوعی آن اندازه بحث می کرده است تا همه باهم اتفاق نظر حاصل می نمودند، چون بر این شورا انجمن (ایروکوای) مشهور را که در آن میان قبایل فراوان اتحادی برای بقای صلح ایجاد گردید، ناگفته نباید گذاشت همان بدویان همه تعهدات و تصمیمات شورا را محترم می شمرده اند.

---

طوری که در صفحات پیشین دیدیم، ارسطو گفته بود که انسان یک حیوان سیاسی است، اما با سیاست تولد نمی شود زندگی در اجتماع انسان را سیاسی می سازد، مثل جنگ ها که باعث پیدایش رهبر، رئیس و پادشاه و دولت شد و این به نوبه خود دوباره باعث جنگ ها می شد. در جزایر (ساموآ) قدرت رئیس تنها محدود به زمان جنگ بود و در زمان صلح مردم هیچ گونه توجه و اعتنایی به رئیس نداشتند.

---



مردم قبیله دایاک هیچ سلطه و قدرت را به جز رئیس خانواده نمی شناختند و اگر واقعه‌ی پیش می‌آمد جنگاورترین و شجاعترین فرد را به عنوان رئیس و فرمانده بر می‌گزیدند و بدون چون و چرا از آن طاعت می‌نمودند و هنگامی که جنگ به پایان می‌رسید، وی را معزول کرده و به کار پیشین اش می‌فرستادند.

---

در هنگام صلح کاهن، راهب و جادوگران بیش از دیگران بر قبیله تسلط و نفوذ داشتند اما هنگامی که دولت تکامل یافت و پادشاهی رواج یافت، پادشاه صاحب و نماینده هر سه رمز قدرت گردید این قدرت سه گانه وظایف اصلی وی را تشکیل می‌داد جنگاوری (قهرمان ملی) و پدری. (بابا) و کاهنی (مفتی) در سه چهره ظاهر می‌شد گرچه دولت از دو نیرو در اداره حکومت استفاده می‌کند در هنگام صلح سخن و پند و اندرز دینداری است و اگر جا نیافتاد جنگ و شمشیر سخن اول را می‌گوید.

---

روی این اساس نمی‌توانست موقعیت و جایگاه همه طبیعتاً یکسان باشد، قوانین که با استفاده از همان هنجارها شناخته شده و پذیرفته شده در جامعه ساخته شده است، بر خی افراد و گروه‌ها از همان آغاز خواسته‌اند تا با ایجاد آن به سود خود سود جسته اقتدار خود را محکم سازند.

تاریخ گواه است که ما انسان‌ها در یک روند که سده‌ها را در برداشته است به این جا رسیده‌ایم اگر خود نمایی را کنار بگذاریم، ما زمانی آدم‌خور بودیم و از گوشت هموعان خود، خود را تغذیه می‌کردیم. طوری که مختصر مکث از جمع شدن انسان در جامعه از خانواده به قبیله و عشیره و به دولت و به وجود آمدن آن به عنوان یک نهاد اجتماعی از آغاز براساس همان تفکر توتمی بنا شد و روی همان محرّمات و یا تابوها استوار و تا به امروز ادامه دارد، و دولت نقش چند گانه را به دوش گرفت.

این حرف از من است: که در تاریخ یک نکته را واضح می توان مشاهده کرد، که این پیامبران، راهبان و کاهنان دین را به وجود نیاورده اند بلکه آن طوری که یک مرد سیاستمدار از نیازها و تمایلات فطری و غریزی و عادات بشری استفاده می کند، پیامبران و کاهنان نیز دین را برای مقاصد خود مورد استفاده قرار داده اند. عقیده دینی کشف یا حيله و بازی خدمتگزاران معابد نیست، بلکه سازنده آن غریزه و فطرت و ناآگاهی انسان است.

این انسان ها هستند که دائماً در بین غریزه و خرد در نوسان می باشند ترس، تجسس، اضطراب، آرزو و احساس و ترس از مرگ و تنهایی او را همیشه برمی انگیزد و می خواهد به جایی تکیه داشته باشد از این جا است دین و یا سیاست مورد استفاده کاهن و سیاستمدار، هر دو از قانون و اخلاق به یک شیوه و دو وسیله پشتیبانی می کنند:

#### ۱- اساطیر

#### ۲- محرمات.

اساطیرعاملی است که باعث اعتقاد به نیروی مافوق طبیعی شده و همین اعتقاد سبب می شود که ریشه های دین باوری در انسانها ساده و سطحی نگر تقویت شود.

محرمات، یعنی: روش های اخلاقی و قوانین و دیگر سنت ها که اجتماع انسانی را بدان نیازمند نگاه می دارند، تا کاهن و سیاستمدار با تکیه بر آن جامعه را در انحصار خود آورده و بر آن مسلط و حاکم شوند.

ناپلیون و موسیلینی: این حقیقت را به سهولت دریافتند و از همین جهت می گویند: (هر وضعی میل آن را دارد که با دین بسازد) از این رو هست که در جوامع ابتدایی رؤسا و کاهن قبیله نیروی خود را با سحر و جادوگری به نمایش می گذارند، سیاستمداران و حکومت های امروزی هم با برپا کردن عیدها و

جشن های خدایان و تولد وفات و آسمان رفتن و زمین رفتن پیامبران و امامان و رهبران مذهبی انجام داده و از آن استفاده سیاسی می کنند.

### چه کسانی و چرا این قوانین یا محرمات را به وجود آورده اند؟

که زن نجس و خطرناک است دست زدن و لمس کردن باعث گناه می شود و علت تراشی کرده اند تا زن را مثل دیگر پدیده ها و اشیای ملموس و فتنه برانگیز معرفی کنند، نه تنها در ادیان سامی بلکه در بسیاری ادیان دیگر اسطوره ها و افسانه ها بی موجود است که زن یک موجود گناه برانگیز و مایه فساد است، در اساطیر تورات و قرآن داستان آدم و حوا و تابو شکنی حوا، خوردن گیاه یا میوه توتم یا مقدس که باعث رانده شدن آنان از بهشت موعود به زمین و یا داستان های شیطان و أجنه و دیوها و فرشته گان موجود است.

در ابتدایی ترین دوران تاریخ در بین ملت ها یا فرهنگ ها می توان محرمات و تابوهای مختلف در باره زمان بارداری یا حامله گی و حیض مشاهده کرد، زنی که در حالت حیض است دست زدن بدان باعث از دست دادن فضیلت انسان می شود، در این ایام زن به آب نباید دست بزند که آب مسموم می شود و نباید به جنگل برود زیرا مارها عاشق همچو زنانی می شوند، همین طور حامله گی و شیردادن به نوزاد مثل زمان حیض نجاست است و مردان نباید در این ایام با زنان همخوابه گی کنند چون نجس می شوند و حرام است. این قوانین و محرمات توسط مردان طرح شده ناشی از ضعف مردان است که توان کنترل هوای نفسانی و شهوات خود را ندارند و براین که ناکامی خود را توجیه کرده باشد، زن را سرچشمه همه گناهان و بدبختی های خود می دادند.

حتاً امروز در سده ۲۱ م، ما شاهد فتوهای علمای کرام مکه و قم هستیم که زن باید چادری بپوشد و صدای پایش در راه رفتن بلند نشود و این که چشمان زنان

هم فتنه انگیز است و باید پوشیده شود که شهوت مردان تحریک نشود همچنان فتوا جدیدی که از سوی ملاحای وهابی برون داده شد، و مشعر بر آن است که هر گاه حیات مردها در اثر گرسنه گی به خطر مواجه گردد می توانند زنان خود را نوش جان کنند و از گوشت بدن آنان تغذیه نمایند.

با این همه خرافات و اسطوره سازی ها تنها یک هدف را در مد نظر داشته اند و آن این که زن را بهتر و راحت تر در انحصار خود بیاورند و داشته باشند چون بی زن هم نمی شود زنده گی کرد و برای شکستن این محرمات قوانین نزدیکی به زن و ازدواج همه به سود مردان ساخته شده است چون سازنده آن مردان بوده اند.

ویل دورانت در تاریخ تمدن می نویسد: ازدواج از اختراعات نیاکان حیوانی ما بوده است. در بعضی از پرنده گان، تنها به همسر خود اکتفا می شود. اما در بعضی دیگر آنان چند همسری حاکم است مانند فیلمرغان، مرغان خانگی، گفترها ...

در گوریلا ها و اورانگوتان ها پیوند نر و ماده تا پایان دوره پرورش نوزاد ادامه دارد و این ارتباط از بسیاری نظر ها شبیه به روابط زن و مرد است، و هر گاه ماده بخواهد با نر دیگر نزدیکی کند، به سختی مورد تنبیه نر خود قرار می گیرد. اما در بعضی دیگر حیوانات مانند خران، اسپان و شیران چند همسری وجود دارد.

دولت و کاهن هر دو برای حفظ اقتدار خود در جامعه نخستین گامی که برداشتند وضع قوانین اخلاقی اجتماع بود و در مرکز ثقل این قوانین زن و نزدیکی با زن و روابط جنسی میان مرد و زن قرار داشت و این موضوع یکی از نکات اساسی محرمات است طوری که در میان ابتدایی ترین ملل مشاهدات نشان داده که از لحاظ تحریمات زن در درجه اول قرار داشته است.

همین طور در تاریخ اجتماعات را می توان یافت که بدون ازدواج و یا زناشویی رابطه جنسی دارند. در قبیله فوتوتا Futune از جزایر هبرید جدید و در جزایر هاوایی مردم اصلاً ازدواج نمی کنند. مردم قبیله لوبو Lubu و بعضی از قبایل بورنتو بدون هیچ قاعده و قانونی رابطه جنسی برقرار میکردند و هر هنگامی که می خواستند، از هم جدا می شدند. ملت های قدیم روس، مردان و زنان بدون تفاوت رابطه جنسی داشتند به طوری که معلوم نبود، شوهر هر زن کدام مرد است یا قبیله به کوتوله های افریقا، تابع، روی شخص زنده پیش از عضو شدن به قبیله و روی مرده پیش از خاکسپاری تصویر توتم را رسم می کردند و مردم قبیله تلاش داشتند تا صورت و قیافه توتم خویش را به خود بگیرند با آویزان کردن حلقه ها در گوش یا بینی و یا لبان و یا وزنه ها را به بدن خود آویزان می کردند و انواع این حرکات بیان عقاید توتم قبیله است، مثلاً در قبیله ای که توتم آنان گاومیش است موهای سر خود را به صورت شاخ آرایش می کنند و در قبیله دیگری که توتم آنان سنگ پشت است سر خود را تراشیده و به شکل شش حلقه که نشانه پنجه و دم حیوان می باشد و سر خود را آن طور آرایش می کردند و یا مجموعه حیوان را بالای سر خود می گذاشتند و از استخوان آن حلقه هایی درست کرده به گردن آویزان می کردند و اگر توتم یک پرنده می بود، پرهای پرنده مذکور را تاجی برای سر خود درست می کردند.

هیچ سازمان ازدواج و همسری نیستند و بدون هیچ قاعده روابط جنسی داشتند. به گفته ویل دورانت: «ملی بودن زنان» که نظیر کمونیسم ابتدایی در مورد زمین و خوراک به شمار می رود، خیلی زود از میان رفته است، اما نباید نادیده گرفت امروز در کشور های سکولار بسیاری از نسل های جدید زنان و مردان بدون هیچ قاعده و قوانین چه دینی و مذهبی یا مدنی و دولتی، زندگی مشترک براساس عشق و محبت همسر و همبستر می شوند و فرزندان به دنیا آورده و هر دو در آموزش و پرورش مسؤولیت مشترک را به دوش می گیرند.

تک همسری monogamy - چند همسری polygamy - چند شوهری  
polyandry

تک همسری monogamy : بسیاری قبایل و ملت هایی که به حالت طبیعی زندگی و رشد کرده اند، براین عقیده اند که تک همسری حاکمیت یک مرد بر یک زن است و مخالف طبیعت و اخلاق انسان می باشد، از همین رو در ابتدایی ترین دوران تاریخ قبایل مختلف جشن هایی برپا می کردند تا از این قیود جنسی رها شوند یا به عبارت دیگر، تابو شکنی می نمودند که نمونه آن تا امروز در بسیاری کشور های جهان مانند آلمان ، هالند و برازیل به نام (کارنیوال) برگزار می شود یکی از شب های این جشن به نام (شب جشن، پریز، مانا یا وحشت مقدس، مثل روزه، زنان Weiberfastnacht - Weiberfasching) یاد می شود که زنان بدون همسران خود به منطقه دیگری به محل برگزاری جشن رفته تا با مردان دیگری بیامیزند.

همین طور نمونه ها و اشکال مختلف دیگری هم در تاریخ موجود است. در بابل باستان از زنان می خواسته اند پیش از این که شوهر کنند، خود را به نخستین مردی که وی را می خواست، باید تسلیم کنند، و این عمل در معبد میلیتا (Mylitta) در بابل صورت می گرفت و عمل معمولی بوده است.

همچنان در ابتدایی ترین ملت ها و تا امروز در برخی کشور های جهان به شمول افغانستان همچو عملی وجود داشت و دارد. در اروپا نیز چه در نظام ملوک الطوائفی و چه پس از آن، در شب اول زفاف یا دریدن پرده بکارت، حق بهره برداری از عروس به اربابان و زورمندان و یا روحانیون بوده آنان که خود را جانشین حقوق قدیمی همان قبیله می دانستند و به خود اجازه می دادند که بکارت

عروس را پیش از رفتن به خانه داماد بگیرند و سپس وی را روانه خانه شوهرش نمایند، چنان که در افغانستان می توان از (سید کیان) نام برد.

عادت دیگری در بعضی فرهنگ ها و قبایل وجود داشت که زن خود را به عنوان کرامت و بزرگی به قرض می دادند یا زن خود را با زن شخص دیگری برای مدتی عوض می کردند و این فرهنگ تا به امروز موجود است مثل سکس پارتی ها و کلوپ شبانه های مختلف سکس جمعی و یا کارانوال ها، چنانکه در افغانستان مردی زن خود را با الاغ همسایه عوض کرد، (این واقعه که در سال ۲۰۰۵ م مردی زنش را که مادر چار نوزاد خورد سال بود با خر همسایه خود عوض کرد و این خبر در رسانه های مختلف بخش شد).

در تاریخ اشکال مختلفی از اتحاد و یا روابط زن و مرد ثبت شده، در قبیله (اورانگ ساکای Orang sakai) در مالاکا، زنان با همه مردان قبیله برای مدتی زنده گی می کنند چون دوره همه تمام می شود این عمل را از سر آغاز می نمایند، همین گونه در میان افراد قبیله (یاکوت Yakuts) در سیبری و قبیله (بوتو کودو Botocudos) در افریقای جنوبی و طبقات پائین جامعه مردم تبت و بسیاری از ملت های دیگر زناشویی آزمایشی به همه معنی بوده و هریک از دوطرف و هر زمان که می خواستند بدون ذکر دلیل می توانند از هم جدا شوند، در میان افراد قبیله بوشمن های استرالیا کوچکترین اختلافی کافی بود که رابطه زناشویی را قطع کنند و همسر دیگری انتخاب کنند، عادت جالب دیگر در قبیله (دامارا ، Damaras) زنان تقریباً هر هفته یک بار شوهر خود را عوض می کردند، همینطور در قبیله (بایلا Baila) زنان به ساده گی دست به دست می شدند و با موافقت مشترک یک شوهر را ترک گفته و نزد شوهر جدید می رفتند و بسیاری از این زنان که هنوز بیست سال عمر را سپری نکرده بودند ، پنج مرتبه شوهر عوض کرده بودند.

واژه‌ی که در هاوایی معنی زنا شویی می دهد در اصل به معنای آزمودن است. تا چند صد سال قبل از امروز برای مردم تاهیتی هیچ قید و بند زناشویی و جود نداشت به جز هنگامی که زن حامله و صاحب فرزند می شد و هر دو حق داشتند سرنوشت فرزند را طبق دل خواه خودشان تعیین کنند، او را به قتل برسانند یا پرورش دهند و بزرگ سازند، بدون این که کسی ایشان را ملامت کند و یا بکارشان مداخله داشته باشد.

مارکو پولو Marco Polo در باره مردمان قبایل آسیای میانه که در ناحیه (پین Peyn) زندگی می کردند و فعلاً به نام (کریا Keriya در ترکستان شرقی چین امروز نام دارد) می نویسد: که اگر مردی بیش از بیست روز از خانه خود دور می شد زنش در صورتی که می خواست شوهر دیگری انتخاب می کرد و مرد هم در جای که می رسید زنی جدید اختیار می کرد.

(لورتونور Letourneau) می گوید: که در باره زناشویی «همه آزمایش های مختلف ممکن در میان قبایل همجی و وحشی صورت پذیرفته و بسیاری از آن ها هنوز هم در میان بعضی مردم جریان دارد» Letourneau, Marriage, in Sumner and Keller, iii 1521

در بعضی نقاط ازدواج دسته جمعی صورت می گرفته و هنوز هم در مناطقی که جوامع قبیله‌ی وجود دارد به اشکال مختلف دیده شده، گروهی از مردان یک طایفه یا یک قبیله با گروهی از زنان قبیله دیگر ازدواج می کردند یا در تبت عادت بر آن بود که چند برادر با تعداد خود با چند خواهر ازدواج می کردند طوری که هیچ معلوم نبود که کدام خواهر زن کدام برادر است هر زن و مرد که می خواستند با هم همخوابه می شدند و هم در تبت و ترکمنستان، افغانستان مرکزی و جنوبی برادر بزرگ با زنی ازدواج می کند و هنگامی که وی در خانه



نباشد و یا مسافرات رفته باشد برادر دوم با زن وی همخواه گمی می کند و یا ازدواج با زن برادر پس از مرگ وی صورت می گیرد.

(سزار Caesar) بعدادت مشابهی در میان مردم قدیم انگلستان می گوید: عادت ازدواج زن برادر پس از مرگ برادر است همچنان در اقوام یهود و عرب و بسیاری اقوام هنوز هم موجود است.

### چند همسری Polygamy و چند شوهری polyandry:

تک همسری و یا چند همسری یا چند شوهری در حقیقت وسیله ی بست برای رفع نیازمندی جنسی که یک امر و پدیده طبیعی و غریزه یی همه موجودات زنده بوده و پس از هوا، آب و غذا مایه اساسی برای بقاء به حساب می آید، غریزه جنسی نیروی است که باعث بسیاری از حرکات و فعالیت های موجودات زنده به خاطر بقاء و تداوم حیات خود و نسلهای بعدی می شود.

نظریه کلاسیک فروید یکی از نظریه های مطرح در روانشناسی اجتماعی در باره خشونت است، به نظر وی یکی از عوامل مهم خشونت در انسان محصول غریزه مرگ نبام غده (تاناتوس) در روان انسان می باشد و این را یک اصل متضاد اصل زندگی یا غریزه جنسی می داند. فروید معتقد است که انگیزه جنسی میل به زندگی را در انسان تقویت می کند و منش بروز فعالیت ها و انرژی مثبت در انسان می شود و در مقابل غریزه مرگ میل به خشونت و انهدام را در انسان تقویت می کند.

طوری که قبلاً یادآور شدم، این تئوری فروید و دیگر روانشناسان، گرچه در علم روانشناسی نو آوری بود و بعدها باعث بحث ها و جنجال هایی شد که تا امروز در دانشگاه ها در جریان است ، بنابراین فروید باورمند به وجود دوگانه گمی یا تعارض در روان انسان است. یعنی انسان همیشه در کشاکش این دو میل یا غریزه است و هیچ وقت به طور کامل در بین این دو غریزه اعتدال وجود ندارد انسان

همان گونه که میل به زندگی و عشق یا عاطفه دارد میل به مرگ و نابودی خود و دیگران نیز دارد.

هر انسان در جوهر محصول دو عنصر است که یکی وجود انسان و دیگری روان انسان می باشد و در بین این دو رابطه دیالکتیکی و داد و ستد وجود دارد و متاثر از یک دیگری می باشند و با دگرگونی یکی دیگری نیز دگرگون می شود و تغییر می یابد. همین گونه دگرگونی در روابط اجتماعی انسان محصول قرار داشتن انسان در چهارچوب ساختارهای اجتماعی حاکم بر جامعه است که رابطه جنسی هم جزئی از آن است، چند شوهری یا چند همسری زمانی یک پدیده عادی بود شاید دلیل تعداد بیشتر مردان نسبت به زنان و یا برعکس آن تعداد بیشتر زنان بر مردان و یا میل مردان برای داشتن کنیزان بیشتر و یا قیمت ارزان زنان در بازار کنیزان باعث چند همسری polygamy شده باشد و هم یک علت مهم دیگری که جنگ است، که در اثر جنگ ها برای کسب غنیمت و اسیران جنگی در طول تاریخ یک منبع اساسی اقتصادی در هر زمانی بوده، و بازار برده فروشان و کنیزان را گرم می داشت، مهم نیست که جنگ به چه دلیل آغاز می شود. آنچه از جنگ حاصل می شود، مهم بوده است که شوربختانه تا به امروز ادامه دارد.

\*\*\*\*

درنگ کوتاه یی در باره این نوشته و نام آن (حرمسرای محمد) که نکته محوری بحث در باره محمد و زنان وی می باشد، که در شهر مدینه اساس دولت اسلامی گذاشته شد و با آغاز محکم شدن پایه های حاکمیتش خواسته های و تمایلات زندگی شخصی وی به شور آمد و به قول نویسنده گان صدر اسلام که محمد بعد از فرار از مکه و در طول ۱۰ سال زندگی در مدینه با چندین تن از زنان ازدواج کرد همه آنان را در یک مکان و اتاق هایی که با اشکال مختلف پهلوی همدیگر بنا شده بود نگهداری می کرد و واقدی در طبقات از آن تحت عنوان (حجره های همسران رسول خدا) ذکر کرده است.

واقدی «از عبدالله بن زید هذلی نقل می کند که می گفت: خانه های همسران رسول خدا به فرمان ولید عبدالملک مروان توسط عمر بن عبدالعزیز ویران شد. من دیدم که دیوار حیاط ها از خشت خام بود و هر حیاط دارای حجره هایی بود از چوب و شاخ خرما که میان آنها را از گل اندود کرده بودند...»<sup>۱</sup>

در باب منابع که در این نوشتار و مخصوصاً بخش زنان محمد از آن فیض بردم تواریخ اسلامی، قرآن و احادیث که در صدر اسلام تحریر شده که هر سه منابع اساسی در اسلام شناسی می باشد استفاده کرده با ذکر نام کتاب، نویسنده، جلد و صفحه تحریر داشتم.

گرچه این منابع که ما را از احوال آن روزگار مطلع می سازد در حدود چیزی بیشتر و یا کمتر از چهارصد سال بعد از مرگ محمد تحریر شده است، و هیچ کدام از این نویسندگان در آن عصر حضور نداشته اند تا چشم دیده یا وقایع روزگار خود را بنویسند بلکه همه این آثار در حقیقت امر روایت های افسانه مانند و از روایان مجهول الهویتی است که قرآن، احادیث و تاریخ اسلام را تشکیل می دهند و به هیچ وجه نمی توان بالای آن اعتماد داشت و آنرا بیان حقیقی وقایع آن روزگار به حساب آورد.

پژوهش های جدید که در باره اسلام صورت گرفته درستی این همه منابع اسلامی را به شدت سوال برانگیز ساخته است که نیاز بر آن می رود تا با استفاده از منابع و دست آوردهای جدید تاریخی و باستان شناسی در باره پیدایش اسلام، قرآن و احادیث بازنگری جدی صورت گیرد، به هرصورت تاریخ اسلام نیاز به یک بازنگری دارد و برای این کار در آینده نزدیک نوشته یی زیر نام «اسلام را باید از نو شناخت» پیشکش خواننده گان گرامی خواهم کرد.

۱ طبقات از محمد بن سعد کاتب واقدی جلد اول صفحات ۴۹۲ - ۴۹۳







# ازدواج در ملل باستان

- ۱- ازدواج در مصر باستان
- ۲- ازدواج در بابل
- ۳- ازدواج در دین یهودیت
- ۴- مادر سالاری یا زن محوری در عربستان قبل از اسلام
- ۵- فرزند کشی
- ۶- نقش زنان پیش از اسلام و اقسام ازدواج در عربستان
- ۷- نکاح یا ازدواج چیست و اقسام آن
- ۸- پسر خوانده گی یا (تبنی)
- ۹- زید بن حارث یا بن محمد
- ۱۰- زید بن حارث آزاده یی که برده شد
- ۱۱- خلیع یا طرید چیست؟





## ازدواج در مصر باستان:

هشت سده پیش از میلاد مسیح یکی از فرعون های مصر به نام «بوشوریس» قانونی وضع کرد که به موجب آن همه قراردادهای باید براساس آزادی اراده صورت بگیرد. حتا ازدواج زن و مرد باید با اراده آزاد صورت بگیرد و حتی رضایت پدر و مادر شرط و امر لازم نبود، زن مالک و صاحب اموال خودش بود و قرارداد ازدواج طوری ترتیب می شد که تضمین یا ضمانت برای زن بود.

۱ - پیش از ازدواج مرد ناگزیر بود مقدار پول تعیین شده را به زن بدهد.

۲ - تعیین مقدار نفقه ماهانه یا سالانه زن.

۳ - همه دارائی مرد در هنگام ازدواج و پس از ازدواج وثیقه و جزء اموال زوجه اش می شد و در اختیارش قرار می گرفت.

در این قوانین چند همسری جواز بود و هم ازدواج با خویشاوندان و اعضای خانواده مثل خواهر و برادر منع نبود. هر دو می توانستند باهم مزاجت کنند، همین گونه فرزند خوانده گی رسمیت و قانونی شناخته شد و هر نوع فرق و تبعیض با فرزند طبیعی منع شد و هر دو ارث مساوی داشتند و هم در تقسیم ارث بین خواهر و برادر فرق وجود نداشت و مساوی بود به جز از استثنا برادر بزرگ ارث بیشتر داشت چون برای بقیه ارث را عادلانه تقسیم کند.

فلیندرزپتری، در کتاب جهان باستان در باره این نوع ازدواج برادر و خواهر در مصر باستان چنین می گوید: «مرد ها تا دوره های اخیر هنگام زناشویی به سود همسر خود از همه املاک و در آمد های آینده خود صرف نظر می کردند و فراطیر، می گوید: سبب زناشویی با خواهر آن نبوده است که برادر از عشق خواهر بیتاب می شده، بلکه مردان می خواسته اند به این ترتیب از میراث خانواده که از مادر به خواهر انتقال می

یافته بود، بهره برداری کنند و نمی خواسته اند که این ثروت به چنگ بیگانه گان بیفتد.»

ازدواج با افراد خانواده گرچه از قدیمترین زمان یک تابو بود اما هنگامی که پای ثروت در میان آید، همه اخلاقیات و تابوها شکسته می شود. چه در گذشته های دور و یا امروز ما شاهد خانواده های همخون یا قبیله یی و مذهبی مثل یهودیان، یزدانیان کردی، و قبایل مختلفی که خود را برتر از دیگران می پندارند هستیم که برای حفظ خون خانواده از خون بیگانه گان و مردم عادی اقدام به همچو ازدواجهایی می نمودند. این رسم در بین شاهان و مصریان در آن عصر رایج و عادی پنداشته می شد.

ویل دورانت در تاریخ تمدن می گوید: سیاحان یونانی عادت داشته اند بر زنان سلیطه خود سخت بگیرند، از مشاهده این آزادی زنان در مصر تعجب کرده و مردان مصری را که در زیر تسلط زنان خویش به سر می بردند استهزا می کردند. ۱. (دیودوروس سیکولوس) به صورتی مسخره آمیز این مطلب را نقل می کند که در دره نیل یکی از شرایطی که در قباله نکاح ذکر می شود آن است که مرد باید از زن خویش اطاعت کند. ۲.

زنان مالک می شدند و ملکیت خود را به ارث می گذاشتند، و یکی از اسناد قدیمی تاریخ باین نکته اشاره می کند، و آن وصیت نامه یی است از زمان سلسله سوم که در آن زنی به نام (نب - سنت sent.Neb) در باره قسمت شدن زمین هایی که در اختیار خود دارد میان فرزندان و وصیت کرده است. ۳.

حچسوت و کلئوپاترا به تخت پادشاهی مصر نشستند و همان گونه که شاهان حکم می کنند و ویران می کنند این دو ملکه نیز به حکم راندن و ویران ساختن

پرداختند با وجود این گاهی در میان ادبیات قدیم مصر نغمه ریشخند آمیزی در  
باره زنان شنیده می شود. ۴

منابع

1 - ویل دوانت جلد اول بخش هشتم صفحه ۲۴۶

2, In White, E... M.. 45

۳, Petrie, Sir W.F., Egypt and Israel, 23

#### ۴- کلئوپاترا, ملکه مصر کی بود و چگونه به قدرت رسید؟

کلئوپاترا ملکه مشهور مصر یکی از شاهان معروف تاریخ باستان مصر می باشد. کلئوپاترا هفتم دختر پتوله  
مه اولت دوازدهم (ptolemee xlii auletes) بود. پدرش شرط وراثت را برای او و برادرش به نام  
پتولمه سیزدهم کلئوپاترا (Ptolemee XLL Cleopatre) بر این قرارداد که آن دو یعنی برادر و  
خواهر با هم ازدواج نمایند. ازدواج با محارم بین مصریان باستان از این رو رواج داشت که آن را مایه  
حفظ خون پادشاهان در خانواده و آمیخته نشدن آن با خون مردم عادی می پنداشتند.

کلئوپاترا زنی تربیت شده و تحصیل کرده و دانشمند بود و زبان های متعددی را می دانست و بدون شک  
یکی از شخصیت های بزرگ دودمان لاژید است (سلسله لاژید Lagide را یک از سرداران اسکندر  
به نام Ptolemee پسر لاگوس Lagos به وجود آورد این دودمان از ۳۰۶ تا ۳۰ پیش از میلاد دوام  
نمود.) کلئوپاترا همه دانش و نیروی جاذبه خود را صرف برکنار نمودن برادرش از پادشاهی نمود.

ابتدا با همه هواداران برادرش جنگید. خواجه باشی در بار به نام پوتن (Pothin) و مربی پادشاه  
تئودورتوس (Theodortos) و فرمانده ارتش آشیلوس (Achillos) کلئوپاترا را متهم به توطئه در  
برابر برادرش کردند و ناگزیر شد اسکندریه را ترک نماید.

ژولیوس سزاریس از این که در فارسال (Pharsal) فاتح شد، به طرف اسکندریه رفت و در سال ۴۸  
پیش از میلاد وارد شهر مزبور شد و در کاخ شاهی سکونت گزید. در همین هنگام کلئوپاترا ارتشی تهیه  
نمود و با حيله خاصی پیش سزار رفت. به این ترتیب که او را در داخل پتوئی پیچیده و بدون این که  
بدانند در داخل آن چیست، به نزد سزار بردند و همین امر موجب شد که بیشتر مورد توجه سزار قرار  
گیرد. سزار میان پتولمه و او حکم شد و هر دو نفر را در امر اداره پادشاهی شریک نمود. ولی پتولمه  
سیزدهم در اسکندریه شورش کرد و سزار او را بوسیله میتريدات دوپرگام (Mithredate  
Peargame) شکست داد. پتولمه در جنگ اسکندریه کشته شد و سزار کلئوپاترا را ملکه مصر

اعلام نمود و او بدون رقیب مالک تخت پادشاهی گردید.

سزار از کلئوپاترا دارای پسری شد که آن را سزاریون (Cesarioun) نام نهاد. در سال ۴۷ پیش از میلاد او را به رم دعوت کرد و استقبال با شکوهی از او به عمل آورد. سزار در معبد ونوس (Venus Genitrix) تندیس زرین کلئوپاترا را نصب کرد. کلئوپاترا پس از کشته شدن سزار، (سال ۴۴ پیش از میلاد) به کشور خود مراجعت کرد و این بار با آنتوان (Antony) یا Antonie یا Marcus Antonius) که به قدرت رسیده و مأمور فتح شرق گردیده بود، متحد گردید. کلئوپاترا برای دیدار آنتوان به سوریه رفت.

آنتوان او را در افزار (Ephese) در طی مراسم با شکوهی که تنها برای خدایان برپا می‌کردند، پذیرفت. در آن هنگام کلئوپاترا طوری زیر تاثیر این مراسم قرار گرفته بود که در نظرش چنین می‌آمد که دیونیزوس یا باگوس (Dionysos) خدای شراب و جاذبه عارفانه، به جسم او حلول کرده و در آن مراسم پرابهت آفرودیت (Aphrodite) الهه عشق و زیبایی‌های خیره‌کننده خود محصور شده و کوپیدونها (Cupidons) خداوند عشق روم‌ها که معادل Eros خدای عشق یونانی است) او را در میان گرفته بودند، مجسم می‌دید.

آنتوان مرد نیرومند جهان نیروی خود را به او تقدیم نمود و در خدمت او گماشت و با او یک زندگی بی نظیر و مجلل را که از یونانی الهام گرفته، ولی دارای شکوه و جلال شرقی بود و در آن فانتزی‌ها تا مرز ظرافت و تجمل و بی‌اندازه رسیده بود، آغاز کرد.

در بهار سال ۴۰ بر اثر وضعی که در امور داخلی ایتالیا به وجود آمده بود، به رم بازگشت. ولی چهار سال پس برای لشکرکشی به ایران حرکت کرد، نخست به اسکندریه رفت تا سه فرزند خود را به نام الکساندر، و کلئوپاترا سهله نه (Cheopart selene) و پتولمه که عنوان پادشاهی را برای آن‌ها شناخته بود (۳۶، ۳۷ پیش از میلاد) ببیند. آنتوان کشور فینقی (Phenicie)، کوله سیری (Coelesyrie)، قبرس (Chypre) و همچنین یک قسمت از سیلیسی (Cilicie) و ژوده (Judee) یا (Jueda) و عربستان را برای توسعه سرزمین مصر ضمیمه قلمرو کلئوپاترا نمود. آنتوان هرگز دودمانی به نام آژیدها را نشاخت.

آنتوان پس از لشکرکشی به ارمنستان و شکست و ناکامی به اسکندریه برگشت و در آن جا به توصیه کلئوپاترا شکست خود را به عنوان پیروزی که بیشتر جنبه سیاسی داشت، جشن گرفت و برای ملکه مصر مرتبه‌خدائی قائل گردید و کلئوپاترا بار دیگر به صورت یک ایزیس (Isis) الهه مصری و زوجه Qsiris خدای مصر باستان جدید در آمد سال ۳۴ پیش از میلاد).

در این اثنا اکتاو (Octave) که نیرومند شده بود، تصمیم گرفت کار را با رقیب خود آنتوان یکسره کند. به همین منظور به ملکه مصر که نیروی دریایی شایان توجهی گرد آورده بود، اعلان جنگ داد. کلئوپاترا با ۶۰ کشتی جنگی مجهز به کمک آنتوان آمد، ولی در محلی به نام آکتیوم (Actium) در سال ۳۱ پیش از میلاد شکست فاحشی خوردند هر دو اول کلئوپاترا و سپس آنتوان به مصر گریختند. و در آن جا برای این که به دست دشمن اسیر نشوند، خودکشی نمودند. کلئوپاترا به این ترتیب ۲۱ سال حکومت نمود. درباره مرگ کلئوپاترا افسانه ای وجود دارد که بیشتر با حقیقت وفق می دهد و آن این است که ملکه مصر لباس های پادشاهی خود را در بر نمود و به وسیله نیش مار خود را کشت و او را با عاشقش آنتوان یکجا دفن نمودند. بچه ها ئی که از آنتوان داشت در رم تربیت شدند، ولی پسری که از سزار داشت (سزاریون) در ۳۰ پیش از میلاد به دست اکتاو کشته شد.



## ۲، ازدواج در بابل

هرودوت، وضع زنان بابل را در آن عصر چنین تعریف می کند: «بر هر زن بابلی واجب است که در مدت عمرش یک بار در معبد آفرودیتا (زهره، ونوس) «ربه النوع جمال» بنشیند و با یک مرد بیگانه ارتباط جنسی پیدا کند. بعضی از زنان هستند که بنا بر کبر و غروری که از ثروتمندی در آن ها حاصل شده، از آن عار دارند که با دیگر زنان مخلوط شوند، و به برای همین در ارابه های بسته به معبد می آیند و همراه با ندیمان و خدمتگزاران متعدد در آنجا می نشینند، ولی بیشتر زنان راهی که برای این کار پیش می گیرند باین ترتیب است، زنان در معبد می نشینند و تاجی از ریسمان بر روی سر خود قرار می دهند، گروهی پیوسته داخل می شوند و گروهی دیگر از معبد بیرون می روند، گذر گاه ها مستقیماً به جاهایی می رسد که زنان در آنجا نشسته اند، و از این گذر گاه ها بیگانه گان عبور می کنند تا هر زنی را که می پسندند، برای خود برگزینند.

پس از آن که زنی باین ترتیب در معبد نشست، حق بیرون رفتن از آن را ندارد، مگر آن گاه که بیگانه یی قطعه نقره یی را در دامان او بیندازد و در خارج معبد با او همخوابه گی کند، بر آن مرد که قطعه نقره را می اندازد، واجب است که در آن حال بگوید، از (الهه مولیتا یا میلیتا Mylitta) مسئلت دارم که رحمت خود را بر تو نازل کند، چه آشوریان و نوس را به نام میلیتا می نامند (یونانیان مردم آشور و بابل هر دو را آشوری می نامیدند، و میلیتا یکی از صور عشتار بوده است) آن قطعه نقره هر اندازه کوچک باشد، زن حق رد کردن آن را ندارد، چه این قطعه نقره عنوان تبرک و تیمن دارد، زن با نخستین مردی که نقره بدامن او می اندازد، به راه می افتد و حق ندارد او را رد کند، و چون با وی همخوابه شد و تکلیف

واجبی را که نسبت به خدایان بر عهد داشت، به انجام رسانید، به خانه خود باز می گردد. زنانی که تناسب اندام و زیبایی دارند، هر چه زودتر معبد را ترک می کنند و به خانه خود می روند، ولی آنان که چنین نیستند، زشتی و بد ترکیبی شان مانع آن می شود که بتوانند وامی را که قانون برگردن آنان گذاشته به زودی ادا کنند، و چه بسیارند زنانی که سه یا چهار سال انتظار می کشند که نوبت انجام امر واجبی که بر عهده دارند، برسد.» به چه دلیل این سنت را پیروی می کردند شاید آثار باقی مانده یی از زندگی گذشته گان ما باشد که روش اشتراکی جنسی داشتند که در آن عصر چنین تغییری کرده باشد. ۱

به گفته ویل دورانت: این سنت که این طور باقی مانده و داماد آینده «حق شب زفاف» خود را به نخستین فرد گمنامی که با عروس او برخورد می کرد، می پرداخته است و یا منشأ آن ترس داماد از آن بوده است که به کار حرام شده یی که ریختن خون است، اقدام کند یا آن که این عمل برای آن بوده است که زنان برای شوهر داری آمادگی پیدا کنند، همان گونه که در میان پاره یی از قبایل استرالیا در زمان حاضر چنین رسمی موجود است یا این که زنان با این کار هیچ منظوری جز تقدیم هدیه یی برای تقرب به خدایان نداشته و در واقع نو بر خود را خدایان پیشکش می کرده اند. ۲

---

۱ ، تاریخ هرودوت: کتاب اول - کلیو ، صفحه ۹۷ - ترجمه وحید مازندرانی - چاپ پیک ایران ، ۱۳۸۰ هجری خورشیدی

۲ - ویل دورانت جلد اول / بخش نهم، صفحه ۳۶۸.



بابلیان معمولاً روابط جنسی پیش از زناشویی را تا حد زیاد مجاز می شمردند و زنان و مردان می توانستند پیش از ازدواج آزادانه با یکدیگر ارتباط داشته باشند. می توانبه آن نوعی از «ازدواج آزمایشی» نام گذاشت، و خوبی این عمل در آن بود که هر وقت یکی از دو طرف می خواست می توانست با دلیل یا بی دلیل از هم جدا شوند زنانی که باین صورت زندگی می کردند، باید مهره سنگی بی به اندازه یک زیتون همراه خود داشتند. در عصر ما در اکثر مناطق جهان زنان و مردان حلقه بی از طلا یا نقره در یکی از انگشتان دست خود می کنند چه در زمان نامزدی باشند و یا در شب عروسی عوض می شود و یا در هند زنان خال کوبی در پیشانی و یا در بین یا قسمت وسط موی به شکل نیمه خط رنگ سرخ می کنند، همین گونه در فرهنگ های مختلف همچو سمبول هایی را می توان مشاهده کرد که بیان گر زندگی مشترک زن و مرد است.

در بابل باستان همین سنت که پدران و مادران به اشکال مختلف زمینه ازدواج قانونی را فراهم می ساختند، بر یک دیگر تحفه بی هدیه می کردند. خانواده داماد پول نقد هدیه به خانواده عروس می کردند و در مقابل انتظار جهیزیه های گرانبها به دختر خود را داشتند، پیروی از این سنت تا به امروز در بیشتر کشورهای جهان مثل افغانستان امروز موجود است. به گفته ویل دورانت: (پیروی از این سنت که از بقایای عصر انسان فروشی یا زن فروشی است و باین ترتیب درست نمی توان معلوم کرد که کدام یک زن و یا مرد در این معامله خریداری می شده.) با وجود این گاهی اتفاق می افتاد که زناشویی درست به صورت معامله در می آمد.

هرودوت در این باره چنین می نویسد: (عادت مردم «انه تی» در «ایلیری» دارند، در هر دهکده آن جا یک بار در هر سال همه دختران دم بخت را جمع می کنند و مردان این دخترها را حلقه وار در میان می گیرند. متصدی حراج نام هر دختر را بر خوانده برای فروش عرضه می دارد و این کار را از زیباترین ایشان آغاز و پس

از فروش نفر اول به بهای گزاف به تناسب و جاهت، کار را تا زشت ترین نفر دنبال می کند. و منظور از این داد و ستد پیوند زناشوئی است.

مردهائی که مشتاق ازدواج هستند، در باره زیبا رویان رقابت شدید می نمایند و افراد طبقه پائین که به خاطر صورت زن نمی گیرند با دریافت مبلغی جزئی دختران زشت را می برند و چون پس از آن که دختران زیبا به فروش می رفتند، متصدی حراج نام زشت ها و حتی دختران عاجز را بر می خواند و اعلام می کرد کدام مرد با دریافت مبلغ مختصری خواستار ازدواج با اوست. آن گاه دخترک را به داوطلب می داد. وجه مزبور از فروش زیبا رویان فراهم می گردید و بدین ترتیب ایشان پول و جهیزیه خواهران زشت یا فلج خود را تأمین می کردند. به علاوه ممنوع بود کسی دخترش را به مردی که تنها خود می پسندیده است، شوهر دهد و هیچ کسی هم نمی توانست دختری را که به قصد ازدواج تصاحب کرده بود بدون تعهد و ضامن به عقد زناشوئی با خود ببرد. در صورت ناسازگاری زن و مرد قانون حکم می کرد که مرد پولش را باز ستاند و به شرط تمایل، مرد های سایر روستاها نیز در این داد و ستد ها اجازه شرکت داشتند. ۲

با وجود این عادات و مراسم عجیبی که در امر ازدواج بابل باستان وجود داشت، باید گفت که از لحاظ اکتفا کردن مرد به یک زن و اخلاص وفاداری بود، همین گونه آزادی مجاز پیش از زناشوئی را اطاعت از وفاداری سختی پس از ازدواج در پی داشت و اگر زنی زنا می کرد، حکم قانون چنان بود که وی را با مرد زنا کار غرق می کردند و اگر شوهر دلش برای زن می سوخت، زن را نیمه عریان در کوچه ها به نمایش می گذاشتند.

در قانون حمورابی در مورد آبروی زن چنین حکم می کنند، اگر زنی انگشت نما شود که با مردی خوابیده و آن را در یک بستر نگرفته باشند، بر آن می تواند برای حفظ آبرویش شوهر خود را در رودخانه غرق کند.

.....

۱، ویل دورانت جلد اول / بخش نهم، صفحه ۳۶۹.

۲، تاریخ هرودوت همان جا، صفحه ۹۶.

## - ازدواج در دین یهودیت

در دین یهودیت برخورد به زن و مرد از داستان خلقت انسان آغاز می شود. روایات تورات در این مورد خیلی پرسش برانگیز است چون دو روایت متفاوت در باره داستان آدم در تورات تحریر شده. ۱.

بیشتر دانشمندان و تورات شناسان بر این باور اند که در روایت توراتی در باره پیدایش انسان تضاد وجود دارد. در قدیمی ترین جزء از اسفار تورات، دو داستان متضاد در سفر پیدایش ذکر شده، نویسنده گان اسفار پنجگانه دو داستان مختلف را بدون این که مخلوط کرده باشد، در باب اول و باب دوم سفر پیدایش تحریر داشته اند. در سفر پیدایش باب اول آیه ۲۸ - از پروردگار به نام (الوهیم) که معنی «ارواح» را می دهد و قوم موسی و چادر نشینان اعتقاد به ارواحی زیر عنوان «الوهیم» داشتند و آن را مقدس می شمردند.

(در سفر پیدایش باب اول، آیه ۲۸، چنین گفته شده: «پس خدا آدم را به صورت خود آفرید او را به صورت خدا آفرید ایشان را نر و ماده آفرید» و خدا ایشان را برکت داد و خدا بدیشان گفت بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و در آن تسلط نمائید بر ماهیان دریا و پرنده گان آسمان و همه جانورانی که بر زمین می خزند، حکومت کنید ×»).

.....  
۱، تورات Torah واژه عبری و به معنای «هدایت» است، پنتاتوک و یا پنتانوش Pentateuch یونانی و به معنای «پنج طومار» است، و بر این مجموعه صحیفه (یوشع Josueh) را افزودند و بآن «هکزانوک Hexateuque» به معنای «اسفار ششگانه» نام دادند و تلمود اسم خاص و واژه عبری از ریشه آرامی به معنای (مطالعه و تعلیم) است این اثر چند جلدی احکام و قوانین و شرایع دین یهود می باشد که از سده دوم میلادی تا سده ششم گردآوری و تحریر شده است.

\* (کتاب عاموس نبی - باب اول - آیه ۲ - کتاب مزامیر یعنی زبور داوود، مزبور ۳۹ از آیه ۳ تا آخر)

در روایت دیگری از پروردگار به نام (یهوه) به معنای (آن که هست) تقدس داشتند، یهوه خدای قبیله مادیان، که متعلق به خانواده پدر زن موسی بود و آن را مقدس می شمردند، کوه مقدس آتشفشان بود و یهوه در بیابان به شکل شعله آتش در شب اما در روز مانند ستونی از ابر و دود برای اسرائیلیان ظاهر می شد که نمایش مشخص و معمول یک کوه آتشفشانی است.

الوهیم آتشفشان سینا طبیعتاً با رعد و برق و زمین لرزه همراه بود اما نوری که در کوه طور بر موسی ظاهر شد و شعله آتشفشان و رعد صدای یهوه بود.

سفر پیدایش باب دوم آیه ۲۱، ۲۲: «خداوند خدا خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخفت و یکی از دنده ها (استخوان قبرغه) یش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد× و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود، زنی بنا کرد و وی را به نزد آدم آورد× و آدم گفت همانا اینست استخوانی از استخوان هایم و گوشتی از گوشتم. از این سبب نساء نامیده شود زیرا که از انسان گرفته شد× از این سبب مرد پدر و مادر خود را ترک کرده با زن خویش خواهد پیوست و یک من خواهند بود× و آدم و زنش هر دو برهنه بودند و خجالت نداشتند×»

باب دوم آیه ۷ «خداوند خدا پس آدم را از خاک زمین بسشت و در بینی وی روح حیات دمید و آدم نفس زنده شد× و خداوند باغی در عدن بطرف مشرق غرس نمود و آن آدم را که سرشته بود در آن جا گذاشت× و خداوند...».

گرچه روایات تورات در باره پیدایش انسان متضاد و متناقض است اما از روایات تورات واضح می شود که زن بعد از پیدایش از مرد خلق شد یعنی بدون مرد زن نمی توانست در جهان وجود داشته باشد، زن موجود مستقل نیست و گناه نافرمانی در بهیشت و رانده شدن هر دو از آن به گردن زن است که در داستان های تورات سرشار روایت شده و قرآن هم از آن نقل کرده است.

## داستان آدم و حوا در قرآن مجید!

سوره الاعراف آیه ۱۸۹ (اوست که شما را از یک تن آفرید و همسر او را از او آفرید تا بدو آرام گیرد و چون وی را فرا پوشاند،)

سوره زمر آیه ۶.. شما را از یک تن آفرید و آنگاه همسر او را از او کرد و برای سوره طه آیه ۱۱۷.. گفتیم ای آدم این دشمن تو و همسر تو است.. داستان بهشت سوره ص آیه ۷۱.. من انسان را از گل خلق می کنم...  
سوره ص آیه ۷۶... ابلیس گفت من از او بهترم مرا از آتش آفریده یی و او را از گل آفریده یی

سوره الصافات آیه ۱۴۹... از مشرکان پرس آیا دختران از پروردگار تو اند و پسران از ایشانند...

سوره الانعام آیه... ۱۵۲ (بگو بیائید آنچه را پروردگارتان به شما حرام کرده، بخوانم این که: چیزی را با او شریک مکنید و با پدر و مادر، نیکی کنید و فرزندان خویش را از فقر مکشید که ما شما و آن ها را روزی می دهیم...)

سوره بنی اسرائیل آیه ۴۱.. (چگونه پروردگارتان، پسران را خاص شما کرده و از فرشته گان دختران اختیار کرد که حقا شما سخنی هول انگیز می گوید.. در این قرآن گونه گون سخن کردیم که پند گیرند...)

طوری که ذکر شد، در تورات، و نیز تلمود، زن نسبت مرد در جامعه جای گاه پایین تری دارد. زیرا به اعتقاد آنان، زن از آغاز خلقت آدم نماد گناه و سرکشی بوده است.

نظر به شریعت یهود، دختران می توانند هنگامی که به سن دوازده سال و نیم می رسند، ازدواج کنند، و زنی که شوهر می کند، خودش و مالش متعلق به شوهرش است و زن در حکم سفیه و دیوانه و کودک نابالغ است و از این روست که خانواده های یهودی از تولد فرزند دختر ناراحت می شوند. در تورات و تلمود چند زنی منع نشده اما بعضی از فرقه های یهودی تعدد زوجات را تحریم می کنند، شوهر از زن خود ارث می برد.

نظر به روایت تورات، زن را در پایگاه بسیار کمتر و پاینتر از مرد قرار داده اند و زن، پس از ازدواج، از هرگونه تصرف در اموال خود منع می شود، و حق فروش هیچ نوع از اموال خود را ندارد اگر چیزی از مال خود را بفروشد شوهرش حق برکشت آن را دارد. ازدواج دختر با کاکا و یا ماما یا (عمو یا دایی) خود منع نیست اما ازدواج مرد با عمه یا خاله اش ممنوع است، و بر زن بیوه، اگر فرزندی داشته باشد و یا اگر برادر شوهرش خاخام (۱) باشد این تکلیف از او رفع می گردد.

ازدواج یهودی با غیر یهودی مجاز نیست، و ازدواج با زن بیوه یا مطلقه را ناپسند می دانند. شوهر هر هنگامی که بخواهد زن خود را با رضا یا بی رضا می تواند طلاق دهد، و اگر زنی مرتکب زنا گردد و یا آن که برخلاف احکام شریعت رفتار کند و مثلاً بدون اجازه شوهر از خانه خارج شود یا با سر برهنه از خانه بیرون رود یا با مردان بیگانه سخن بگوید، طلاق او بر شوهر واجب است. زنای مرد یهودی با زن یهودی حرام است اما با زن غیر یهودی منعی ندارد، و حتی در احکام تحریف شده تورات زنای با نزدیکان یا محرم را روا دانسته اند. شهادت یک مرد در برابر محکمه برابر با شهادت صد زن است.

.....  
۱\_ رهبر مذهبی یهود یا ملا یهود

در برخی از کتب توراتی آمده است که اگر مصالح و منافع امت یهود اقتضا کند، زن یهودی می تواند با مرد غیر یهودی عشقبازی کند. (۱)

در حقیقت امر اگر در جامعه یهودی مانند اسرائیل دقیقاً نگاه کنیم، دو گروه از زنان را مشاهده می کنیم. یکی، گروهی از زنان اسرائیلی آگاه، سکولار، و نخبه گان شهری که اکثریت هستند، این زنان آزاده همه جا حضور دارند. دومی، گروهی از زنان اسرائیلی مربوط به فرقه های مذهبی و سنت گرا هستند مانند زنان فرقه ی حریدیه نه تنها با زنان گروه نخست، بلکه با زنان دیگر طوایف دینی یهود تفاوت بسیار دارند.

زنان وابسته به این طایفه بسیار پایبند احکام شریعت اند، که نمونه بارز آن ها زنان محله مشتعاریم واقع در بیت المقدس اند در مجالس و محافل و حتی در مراسم تشییع مردگان حضور نمی یابند و با مردهای بیگانه حرف نمی زنند. اما در خانه، مقامی والا دارند و چون فرزندان تا سن سیزده ساله گی زیر پرورش و حمایت مادران هستند آموزش فرزندان و حتی تعیین کودکستان و مدرسه ای که باید در آن درس بخوانند، در صلاحیت زنان حریدی است. و چون بسیاری از مردان طایفه حریدی بیشتر وقت خود را به مطالعه تورات و کتاب های دینی می گذرانند، به زنان خود اجازه می دهند که با رعایت شرایط خاص، در خارج کار کنند و مصرف خانواده را تامین نمایند.

.....  
۱\_ همانند عشقبازی «استر» با شاه ایران و روابط «راجب»، زن خود فروش یهودی با حاکم اریحا، که هر دو ماجرا در دو کتاب استر و یوشع در تورات آمده است. در تورات، سفر پیدایش اصحاح دوازدهم ۱۰\_۱۲ و اصحاح نوزدهم ۳۷\_۳۰.



تشریفات «یهودی شدن» نیز برای مردان و زنان متفاوت است، چنان که در مورد مردان مراسم دینی ختنه و در مورد زنان مراسم غسل دینی برگزار می گردد، بدین ترتیب که تقاضا کننده زن باید در برابر جمعی از خاخام های زن کاملاً لخت و برهنه بایستد. یهودیان ارتدوکس به ویژه در مورد یهودی شدن زنان سختگیری بسیار نشان می دهند زیرا از نظر آنان، دیانت کودکان وابسته به دیانت مادران آن هاست.

شایان یادآوری است که در نظامیان اسرائیل بیش از هر سازمان دیگری ملحدگرایی رواج دارد و به موجب قوانین نظامی، دختران و زنانی که در خدمت ارتش هستند، می توانند با سربازان و افسران مرد روابط جنسی داشته باشند مشروط به آن که این اعمال در بیرون از حوضه های نظامی و حداقل به فاصله شش متر از دیوار هر حوضه نظامی صورت گیرد.

روزنامه اورشلیم پست در فوریه ۱۹۹۳ در یک گزارش تحقیقی خبر داد که در طول سال ۱۹۹۲ یازده هزار زن و دختر یهودی مورد تجاوز جنسی قرار گرفته اند. پس از ورود امواج مهاجران روسی بر میزان این جرایم به شدت افزوده شد و حتی خاخام گری مرکزی یکی از خاخام ها را به جرم رابطه جنسی و تجاوز بر چهار دختر خردسالش مورد پیگرد قانونی قرار داد.

باید گفت که کنیست اسرائیل دومین پارلمانی بود (پس از پارلمان انگلستان) که همجنس بازی را مشروع و قانونی شناخت (قانون مصوب ۲۴ مارس ۱۹۸۳) شده است.

.....

۱ - تاریخ مختصر ادیان بزرگ ، از فلیسین شاله - ترجمه: دکتر منوچهر خدایار محبی - از صفحه ۲۸۴ الی ۳۲۷.

۲ - تاریخ تمدن - دیل دورانت - جلد اول صفحه ۴۸۵ - ۵۰۰.

۳ - ادیان بزرگ جهان - تحقیق و نوشته : هاشم رضی - از صفحه ۴۰۱ الی ۴۵۸.

## مادر سالاری یازن محوری در عربستان

دکتر جواد علی در کتاب تاریخ مفصل عرب پیش از اسلام می نویسد: رابرتسون اسمیث: از نامگذاری شدن بسیاری از قبایل عربی به نام های مونث مانند (مدر که، ظاعنه، خندف) و جز آن نتیجه گرفته است که عرب ها مرحله بلندی از تاریخ تکامل اجتماعی خود را زیر نظام مادر سالاری گذرانده اند.

در این مرحله، زناشویی به شکل امروزی نبوده بلکه زن یک مرد را برمی گزیده و چندی با او روزگار می گذارانده و سپس او را رها کرده با مرد دیگری در می آمیخته است. مرد و زن هر دو با همسران بسیار آمیزش می داشته اند و بر این پایه، فرزندان از مادر نژاد می برده اند زیرا پدر ناشناخته می بوده است.

یکی دیگر از دلایل اسمیث، هستی داشتن نام هایی از پیکر انسان در باره درجات قبایل مانند (بطن، فخذ، صلب، ظهر، دم و رحم) است که به ترتیب به معنی (شکم، ران، کمر، پشت، خون و زهدان است).

یکی دیگر از نام هایی که روی شاخه های قبایل می گذارند «حی» (زننده) است که با خون و زندگی پیوند دارد.

اسمیث در باره «حی» به تفصیل بحث کرده و گفته است افراد یک حی که قوم و اهل نیز خوانده می شوند، به یکدیگر به عنوان خویشاوند می نگرند. اعضای اصلی حی «صریح» نامیده می شوند که جمع آن در عبری «ازراخ» است ولی کسی که از راه ولاء (سرپرستی) به یک قبیله وابسته شود، مولا خوانده می شود. مولا به یک شخص یا قبیله پناه می آورد و در زیر حمایت او جای می گیرد به گمان اسمیث، بطن (شکم) کهن ترین وضع جامعه سامی بوده که زیرساخت مادرسالار دارد. او می گوید مفهوم این واژه در اصل با آن چه نزد متاخران و عبرانیان داشته، به کلی فرق می کرده است. او از این واژه معنی مجموعه بزرگ تر یعنی

ملت یا قبیله را فهمیده و گفته است معانی دیگری که دانشمندان لغت و ادب و اخبار برای آن یاد کرده اند، معنی های متاخرند که در جاهلیت نزدیک به اسلام بر آن بار شده اند. یکی از این معانی، داشتن مکان معین است که عبارت از یک رشته خانه می بوده و قبایل و عشایر در آن به سر می برده اند.

«نوكد» که نیز به اهمیت مونث بودن نام های قبایل اشاره کرده و این مرحله یعنی مادر سالاری را مرحله ای مهم در تایخ تکامل عرب ها خوانده است. «ویلکن» برخی از نظریات اسمیت را در این زمینه پذیرفته است. (الهلال ج ۸ ص ۴۷۸ سال ۱۴ می ۱۹۰۶)

یکی دیگر از دانشمندانی که در این زمینه پژوهش کرده، (یوهان یاکوب باخوفن) است که در بررسی چیزهای پنهانی که بشر آن را در زندگی خویش دخیل ساخته، تحقیقاتی انجام داده است. او گمان برده است، که تاریخ جهان عبارت از کشمکش میان روح و ماده است و میان نر و ماده. در دوره چند شویی هرج و مرج دیگری دیده می شود، که عبارت از جنگ ها و غارت های گوناگون و پیوسته قبایل و بر باد رفتن کشت و دام و سوخته شدن شهرها و روستاهاست. چون بشر گام های دیگری در راه تکامل اجتماعی برداشت، مرحله دیگری از خانواده گی آغاز گشت و آن مرحله پدرسالاری بوده که قضیه را وارونه کرد و به مرد امکان داد که در آن واحد دارای چندین زن بوده باشد. چند شویی و چند زنی هر دو دوران های ابتدایی بشر نامتمدن است.

.....

Smith, Kinship. P.37; Religion, P35 Noeldeke, in ZDMG, Bd.xvii, S707; G.A. ) Wilken, Het Matriarchaalti ide ande Arabieren, Oster Monatschrift fur d. Onent. 1889)

\*، تاریخ مفصل عرب پیش اسلام (دکتر جواد علی - ترجمه: دکتر محمد حسین روحانی جلد اول صفحه ۴۰۷ و ۴۰۸)

\*، تاریخ ادبی عرب (العصر الجاهلی) شوقی ضیف - ترجمه: علیرضا ذکاوتی قراگزا، فصل سوم، صفحه ۷۹ الی ۱۱۸.

## فرزندکشی:

فرزند کش تر از زنان یا مادران در دنیا کسی وجود ندارد. چه دیروز یا امروز در عصر حق بشر که پر افتخار کلاه همه شده است. شاید این جمله مایه شگفتی شما شده باشد اما یک واقعیت تاریخی است.

زنان را در عصر باستان به همان علل برای جلوگیری از باردار شدن وادار می کرده اند. همان ها است که زنان متمدن امروز را باین عمل برمی انگیزد، گریز از مادر شدن و گریز از آموزش و پرورش بارسنگین حمل و زادن، شیردادن و حفظ نیرومندی جوانی، داشتن شغل، گریز از ننگی که از تولد نوزاد نا مشروع برای زن به وجود می آید و گریز از مرگ و سنگسار شدن است.

در میان زنان جزیره پاپو در هند، سقط جنین از آب خوردن کرده آسان تر است و زنان می گویند ما از بچه داری سیر شده ایم و همه نیروی ما از بین می رود و این زنان گیاهان را استعمال می کنند و در رحم خود تغییراتی می دهند که بچه دار نشوند.

در بسیاری از قبایل اگر سقط جنین نتیجه خوب نمی داشت، کشتن نوزاد عمل مشکل نبود، و یا اگر کودک محصول زنا، ناقص و یا بیمار و یا در زمان تولد مادرش را از دست می داد، کشته می شد.

در قبیله (بوندی Bondei) اگر کودک با سر تولد شود او را خفه می کنند، و مردم قبایل کامچادال کودکی را که در هنگام طوفان به دینا بیاید می کشند، در قبایل جزیره (ماداگاسکار) اگر کودک در ماه های مارس یا آوریل یا در روز

چارشنبه و یا جمعه و در روزهای آخر ماه تولد شود، در هوای آزادی می گذارند تا بمیرد یا وی را زنده در آتش می سوزند و یا در آب خفه می کنند.

در بعضی از قبایل اگر زن دو نوزاد یا دو گانه گی به دینا می آورد، این برهان زناکاری او است به نظر آنان امکان ندارد که یک مرد عین زمان در آن قبایل پدر دو کودک باشد لذا یکی یا هر دو نوزاد محکوم به مرگ می شود.

در قبیله (بانگرانگ Bangerang) استرالیا نیمی از کودکان را در هنگام ولادت می کشند و در قبیله (لنگوآ Lenguas) در پاراگوای هر خانواده حق دارد در مدت هفت سال یک نوزاد به دنیا بیاورد، در غیر آن کودک از بین برده می شود. در قبیله (آبپون Abipones) در اوروگوای نیز همین قانون اجرا می شود.

در چین تا دو سال پیش هر خانواده تنها حق یک کودک را داشتند. در کشور های اروپایی از دو کودک بیشتر نمی خواهند و برای جلوگیری از بارداری داروهای ضد حامله گی و اشکال دیگری استفاده می نمایند.

در کشور های عقبمانده اسلامی و هند و کشورهای قبیله یی که تولد دختر را ننگ می دانند و زنان برای انتقام از مردان با استفاده از گیاه های مختلف جنین خود را می کشند تا از پیدایش نوزاد جلوگیری شود.

در آلمان چندین واقعه کشف شد که کودکان نوزاد را کشته بودند. چند سال پیش در یکی از شهر های آلمان همسرزنی به پلیس شکایت کرد و زن هم گرفتار شد ، وی شش نوزاد را در گلدان گل بالکن خانه گور کرده بود. نوزاد کشی در همه کشور های جهان با وجود قانون بین الملل و دفاع از حقوق کودکان شور بختانه به اشکال مختلف صورت می گیرد.

درست است که تصمیم باردار شدن حق مسلم زن است و من بدان ارج می گذارم اما نباید فراموش کرد، با این حق که زنان دارند با استفاده از داروهای ضد حامله گی و سقط جنین جلو رشد یک انسان کوچک را گرفته و علیه حق طبیعی او اقدام نمایند چون این مادر طبیعت است که زندگی می دهد و می گیرد و هر انسانی که در مغایرت با آن کاری انجام دهد در واقع جنایت کرده است. ۱

.....

۱ - ویل دورانت جلد اول - ۷۳ - ۷۹ - ، انسان در عصر توحش اثر ثولین رید - ترجمه محمود عنایت  
۱۲۹ - ۱۷۳.

## نقش زنان پیش از اسلام و اقسام ازدواج در عربستان:

زننده به گور کردن دختران و زنان یک پدیده کلی در جامعه اعراب نبود این طوری که مسلمانان ادعا می کنند که اعراب پیش از اسلام زن ستیز بودند و دختران نوزاد را زننده به گور می کردند در همه جا یکسان نبود بلکه خیلی برخورد با دختر و پسر متفاوت بود. حتی در بعضی از مواقع خواهان پسر هم نبودند.

زن در مجموع در آن عصر و در همه کشورهای جهان و به ویژه در کشورهای که دارای ادیان سامی یهودیت، مسیحیت و یا پسان ها اسلام آوردند، زیادتر زیر تاثیرات آیین یهودیت و مسیحیت و اساطیر رایج در باره پیدایش آدم از گل سیاه و پیدایش حوا از قبرغه یا دنده چپ آدم وجود داشت و هم پیدایش حوا در خلقت الله تنها روی دو نیاز بود

۱ - خوشگذرانی اوقات تنهایی آدم یا ارضای غرایز جنسی آدم یا مردان.  
۲ - بقا و تولید نسل انسان یعنی بچه زاییدن بود. این تفکر کلی در آن عصر بود، نه تنها در میان اعراب بلکه در همه کشورهای متمدن آن عصر وجود داشت. حق زن و تساوی حقوقی زنان با مردان این درک انسان امروزی است. با وجود آن انسان ها همان اعمالی را امروز انجام می دهند که کدام فرقی با اعمال انسان های ما پیشین ندارند.

همین گونه در جوامع قبیله یی اعراب برخورد با زنان از بیابان تا شهر و از زنان دارا و صاحب ثروت و تا زنان نادار و بی ثروت مثل جهان امروز ما فرق داشت همه یکسان نبود آنطوری که مسلمانان ادعا می کنند که پیش از اسلام زنان در بدترین شرایط زندگی می کردند درست و دقیق نیست تنها تلاشی هست برای

توجیه کردن تجاوزی که به زن می شود و ذکر آن به عنوان سپر دفع بلای زن ستیزی دین اسلام و بی عدالتی به زن توجیه و دورغی بیش نیست.

عوامل زن ستیزی و کم بها دادن زنان در عربستان پیش از اسلام و پس از اسلام تنها دو دلیل داشت:

۱ - خانواده های اعراب که در بیابان ها بود و باش داشتند، زندگی خیلی سختی را سپری می کردند. زندگی زیر سایه شمسیر و همیشه در جنگ و گریز اسیر و برده ساختن و شدن عمل معمولی در جامعه بود. در این حالت از یک سو بار اضافی و پر از مسؤولیت به دوش مردان جنگی بودند و از سوی دیگر دفاع از آنان جزء رسم و سنت آن زمان بود و بلای جان همه به شمار می آمدند.

۲ - عامل دیگر فقر و تنگدستی اعراب بادیه نشین بود. آن ها همیشه دسترسی به غذا، آب و وسایل ابتدایی معیشت را نداشتند. این محرومیت ها و نابرابری اجتماعی و مناسبات طبقاتی آن عصر و امروز باعث عدم تساوی حقوقی اجتماعی شده است.

ناداری و گرسنه گی یکی از عوامل اساسی دختر کشی و زنده به گور کردن دختران نوزاد در عربستان بود و پس از اسلام هم رایج بود که محمد در چندین آیات از قرآن بدین عامل اشاره می کند.

اما در شهر ها و دیگر مناطق که از مناسبات اجتماعی بهتری برخوردار بودند، برخورد با زنان فرق می کند. در شهرهای مکه، مدینه، طائف و مناطقی که از امنیت اقتصادی بهتر برخوردار بودند، زنان وضعیت اجتماعی بهتر داشتند. حتی در مناطق مختلف چند شوهری وجود داشت و هم زنان تجار و زندگی مرفه و از حق و حقوق بهتر در جامعه برخوردار بودند.



## نکاح یا ازدواج چیست؟ و اقسام آن:

واژه نکاح و ازدواج در تفکر اعراب تنها یک معنی و مفهوم داشته و دارد، معنی نکاح در جوهر خود (زناشویی کردن، جماع کردن، سکس کردن) و نکاحنامه هم یعنی جواز همخوابی کردن و سکس کردن است. مفهوم و درک از زن از این جا آغاز می شود که زن چیست و برای چه باید با زن نکاح یا ازدواج کرد.

ازدواج کردن چیزی بیشتر از حق تسلط و ملکیت به زن معنی و مفهوم دیگر ندارد. این مردان بودند که ازدواج را اختراع یا به وجود آوردند تا زنان را به عنوان ملکیت خود در هر زمان و مکان برای ارضای غرایز شهوانی خود در اختیار داشته باشند. زن تنها حق مهریه و نققه دارد نه حق مساوی و یا تساوی حقوقی با مرد و داشتن همچو حقی در پیش و پس از اسلام در عربستان به مشاهده نمی رسد.

زنان در عربستان تا هنگامی که در خانه پدر بودند، از خود ارادیت برخوردار نبوده و حاکم بر زندگی خویش نبودند و همه صلاحیت ها در اختیار پدر و برادر و دیگر مردان خانواده بود و پس از ازدواج نیز صاحب اختیار شوهر بود و حتی پس از مرگ شوهر اگر پسر بزرگ داشته باشد، زیر نظر وی و یا دیگر وابسته گان شوهر بود. در همه احوال زن در آن جامعه از خود صاحب اختیار نبود و حق تعیین سرنوشت خود را نداشت و ندارد.

اقوام یا افراد قبیله در جوامع قبیله یی، قبیله را یک اجتماع مشترک المنافع می دانند. در حقیقت امر قبیله به منزله یک کشور مستقل است و قبائل دیگر را به چشم بیگانه و به اصطلاح خارجی می نگرد و برای برقراری صلح و روابط دوستانه نیاز به پیمان و قرارداد و سوگند خوردن بود و برای اجرایی ساختن و عمل کردن بدان پیمان و یا محکم کردن پیمان رسم و یا سنت پسر خوانده گی و

سنت دختر دادن یا زن گرفتن رایج بود به این وسیله یک قرارداد صلح تبدیل به روابط خانوده گی می شد اما چطور؟

زنان و دختران قبیله متعلق به مردان قبیله بودند و از جمع آن ها باید به شوهر داده می شدند . در مرحله نخست به مردان خانواده پسران عمه، عمو و ماما تعلق داشتند. اگر یکی از آنان راغب نبود و رسماً رد می کرد، خانواده می توانست دختر خود را به دیگران دهد. اگر خواستگاران از قبیله بیگانه می بودند، باید به روسا و ریش سفیدان قبیله و پدر و برادران و دیگر اعضاء مردانه خانواده دختر مراجعه می کرد و آنان بودند که تصمیم قبول و یا رد تقاضاً را می گرفتند.

در صورت قبول ازدواج با قبیله بیگانه، رؤسا و ریش سفیدان قبیله به عنوان تالیف میان دو قبیله تلقی می شد و نیاز به یک نوع (پیمان تدافعی) داشت اگر در ظاهر این پیمان را سودمند می دانستند و به آن رضایت می داشتند اما در درون به علت بیگانه بودن قبیله خوش و راضی نبودند، ناخشنودی را چنین آشکار می ساختند. چون می دانستند که یک بطن را به قبیله بیگانه می دهند.

اعضای خانواده در زمان بدرقه عروس به طرف خانه شوهر رهسپار می شدند و اگر شوهر از قبیله بیگانه می بود، به عروس چنین می گفتند: (إذهبی! لا اذکرت ولا ایسرت لأنک تلدین الاعداء). «برو! امیدوارم پسر نزائی - و زایمان بر تو آسان مباد - زیرا که تو برای ما دشمن می زائی...».

اگر شوهر از خانواده و یا فردی از قبیله می بود، در این هنگام برای عروس چنین دعا را می خواند: (ایسرت و اذکرت ولا انثت، جعل الله منک عددا و عزا و خلدا...»، زایمانت آسان باد، پسر بزائی، دختر نزائی، از جمعی که مایه عزت و شوکت جاوید باشند، به ظهور رسد...).

آنچه رسم و سنت اعراب پیش از اسلام در باره زنان و ازدواج بود، به همان شکل به پس از اسلام در جامعه باقی ماند و تنها رنگ و بوی اسلامی به خود گرفت. برخورد با زن به عنوان انسان یا جنس درجه دوم و پائینتر از مردان چه در جامعه

چه در خانواده بوده و محروم از همه حقوق انسانی خودش می باشد. همین گونه در عصر پیش از اسلام در ازدواج مهر و صداق رایج بود و در روز نخست خواستگاری که آن را (یوم الاملاک) می گفتند، تعیین و معین می شد. اما زن از آن چیزها هیچ سهمی صاحب نمی شد و همه به به خانواده و ریس قبیله می رسید. حتی اشتر یا اسپ و خر که وسیله مخصوصی برای بردن عروس از طرف خانواده داماد فرستاده می شده که آن را «نافجه» \* می گفتند. پس از رساندن عروس به خانه داماد عروس ناگزیر بود که فردا آن وسیله را اگر شتر و یا هر حیوان دیگر می بود، به رمه خانواده رها می کرد.

.....  
بلوغ الارب جلد دوم صفحه ۱۳۵ و عقد الفرید جلد ۶ صفحه ۵۷

\*، نافجه: واژه نافجه از مصدر نفع به معنای افزودن است. هنگامی که خانواده دختری به دنیا می آورد، برای کم ساختن بار ناراحتی از برای دختر دار شدن به پدر دختر چنین می گفتند «هنیئا لك النافجه» یعنی (نافجه برای تو گوارا باد) منظور از نافجه همان شتری است که برای بردن عروس از طرف خانواده داماد به اختیار عروس گذاشته شده و به وی تقدیم می شد. یعنی مال عروس بود اما عروس فردای آن روز ناگزیر بود که شتر مذکور را در گله اشتران خانواده خود رها کند. و چون با این کار در شمار اشتران خانواده افزایش به عمل می آمد. آن را نافجه می گفتند.

## ۱- نکاح الاستضاع یا زناشویی برای باردار شدن

این نوع از نکاح تنها برای باردار شدن صورت می گرفت و رسم بر آن بود که هرگاه خانواده یی آرزو داشت تا فرزند آینده شان دارای صفتی عالی مثلاً شجاع، دلیر، شاعر، کاهن و ... باشد این عقد صورت می گرفت و آن این گونه بود که مرد زن خود را برای مدت معین و تعیین شده و پس از قرار و مدار و مذاکرات در اختیار مرد دیگری که دارای هیچو صفات و ویژه گی های برازنده می بود می گذاشت تا از وی باردار شود و برایش فرزندی با صفات عالی بزاید لذا پس از تولد گرچه نوزاد از مردی دیگر بود، اما طبق سنت رایج متعلق به شوهر اصلی و رسمی زن بوده و نوزاد نام او و خانواده اش را به خود می گرفت.

## ۱- نکاح الرط یا زناشویی دست جمعی

سنت دیگر نکاح که تنها در عربستان پیش از اسلام بلکه در تاریخ بشر در اکثر مناطق جهان رایج بود که در تاریخ به نام زن شاهی یا زن یا مادر سالاری یا زن محوری ذکر شده است هم در آن جامعه وجود داشت. رسم بر آن بود که تعدادی از مردان که از ده تن تجاوز نکنند، با رضایت همان زن در یک زمان ازدواج و رابطه همسری داشتند و همه متکفات زن بین آن مردان تقسیم می شد. زمانی که اگر پسر تولد می شد، چند روزی پس از تولد نوزاد آن زن همه مردان را دعوت می کرد و هم یک فرد «قیافه شناس به نام اوقی یا کلان کار» می آمد و شکل نوزاد را با مردان مقایسه می کرد و هر مردی که شباهت زیادی به نوزاد می داشت، نوزاد به نام آن مرد و خانواده و قبیله وی ثبت

می شد و هیچ کسی اعتراضی نمی کرد. همین گونه اگر نوزاد دختر می بود، هیچکدام آنان حاضر نبودند پدر دختر باشند.

عمرو بن عاص داهیه عرب و فاتح مصر و موجه جنجال حکمیت صفین، هم محصول همچو ازدواج های دسته جمعی بود. گرچه مادرش (لیلی) او را فرزند عاص بن وائل و با آن خانواده ملحق ساخت و به نام وی قلمداد می شد، اما ابوسفیان تا آخر عمر مدعی بود و می گفت عمر از نطفه وی پدیده آمده لیکن چون عاص پول بیشتر به (لیلی) می داد توانست از میان جمع ما پدر وی عاص بن وائل شناخته شد.

## ۲- نکاح البدل - زناشوئی تعویضی

این یک نوع نکاح یا زناشوئی معمولی و قانونی در جامعه عرب پیش از اسلام بود و تا زمان محمد نیز صورت می گرفت، هرگاه مردی از زن دیگری خوشش می آمد و آن زن دارای شوهر می بود، رسوم و قوانین به وی اجازه می داد تا از شوهر وی خواهش معاوضه کند، یعنی زن خودش را با زن وی برای مدت معین بدل کند. این مبادله را معمولاً پیشنهاد کننده با این الفاظ خاص به مرد دیگر ابراز می داشت: (انزل الی عن دابتک انزل لک عن دابتی) - (انزل الی عن امرتک لک عن امراتی). یعنی تو از مرکوبت! یا زنت به سود من پیاده شو و کنار رو، من نیز از مرکوبم یا زنم به سود تو پیاده می شوم!

زنان عرب در این نوع زناشوئی از خود اراده نداشتند جز تسلیم و رضا چاره ای نبود. در این امر عنصر تعیین کننده تنها اراده مرد بود. این خود سری و تسلط بر زنان که اکنون در اسلام موجود است، میراث همان فرهنگ است که به اسلام انتقال داده شده است.

ابومالک فزاری «عینه بن حصین» که از روسای قبائل بود، روزی به دیدن محمد به مدینه آمد و بدون اجازه وارد حرامسرای وی در خانه عایشه شد. محمد از این عمل وی ناراحت شد و گفت: چرا بدون اجازه وی داخل شدی؟

ابومالک پاسخ داد: برای روسا و اشراف اجازه عار بود و منافی با عظمت آن‌ها است، و من تا کنون برای ورود به هیچ سرائی از داخل شدن اجازه نخواستم! محمد گفت: این سنت از سنن نادانان است و این آیه قرآن نازل شد سوره نور آیه ۲۸: (یا ایها الذین آمنوا لات دخلوا...) «ای گروه مومنان به خانه‌های دیگران جز با کسب اجازه و تقاضای قبلی داخل نشوید...».

ابومالک که انتظار چنین پیشامد چنین ناراحتی برای محمد تصور نمی‌کرد، برای تسکین محمد گفت: چرا ناراحت شدید؟ «اعن هذه الحمیراء فی جنبک؟» (آیا به خاطر این بانوی گلرخ «عایشه» است که نزدیک شما است؟) و افزود: «افلا انزل لک عن احسن الخلق و تنزل عنهما؟» یعنی: آیا مایلی به سود تو از زیباترین زنان (منظورش از زن خودش) پیاده شوم و تو نیز از این زن پیاده شوی (یعنی مبادله کنیم!)؟

محمد پاسخ داد: این سنت زشت در اسلام ممنوع و تحریم گردید: قرآن (سوره احزاب آیه ۵۲).

هنگامی که ابو مالک از خانه محمد خارج شد، عایشه پرسید این مرد چکاره بود؟ محمد گفت: «هذا احمق مطاع وانه لسید قومه علی ماترین» «این مرد با این حماقتش که دیدی فرمانروای قبیله خودش است».

## ۴، نکاح المقت «زناشویی با خشم و زور»

رسم و سنت این نوع نکاح برآن بود هنگامی که مردی وفات می کرد همه اموالش حتی زنش در مرحله نخست به فرزندان متوفا تعلق می گرفت. اگر زن مذکور مادر اندر یا نامادرش باشد، اگر این زن جوان و قشنگ می بود و مورد پسند پسر متوفا قرار می گرفت با وی ازدواج می کرد\*.

اگر مورد توجه و پسند پسر واقع نمی شد، به دیگری می داد و صداقش را می گرفت و اگر متوفی پسر نمی داشت، در آن صورت زن بیوه به مردان خانواده تعلق داشت. هر یک از مردان که می خواستند، زن مذکور را برای خود داشته باشد، رسم برآن بود به سوی زن پارچه یی پرت می کردند یا بر سرش می انداختند و زن به وی متعلق می شد. در این رسم و سنت زن از خود اختیاری نداشت و هرگونه حق اعتراض یا مقاومت را از وی سلب کرده بودند. و چاره یی جز تسلیم شدن بدان سرنوشت را نداشت و به همان ساده گی سنتی که قانونی بود مثل «پارچه افگندن» و یا زن مثل اموال یا اشیاء متوفی به پسران و یا دیگر مردان خانواده تعلق داشت و اگر آنان به زناشویی راغب نبودند، این حق را هم داشتند که برای همیشه زن را از شوهر کردن با مردان دیگر ممانعت کنند و بی شوهر بگذارند تا بمیرد\*.

---

\*، عرب به کسی که زن پدرش را پس از مرگ پدر یا پس از طلاق بگیرد (ضیزن) می نامیدند. اسلام ازدواج با زن پدر را که مادراندر یا نامادری باشد منع کرده چنان که درسوره نساء، آیت بیست و دوم و بیست و سوم آمده است:

وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا (۲۲)

انصاریان: و با زنانی که پدرانان با آنان ازدواج کرده اند ازدواج نکنید، مگر آنچه [پیش از اعلام این حکم] انجام گرفته باشد. یقیناً این عمل، عملی بسیار زشت و منفور و بد راهی است.

خرمشاهی: و با زنانی که پدرانان ازدواج کرده اند، ازدواج نکنید، مگر آنچه در گذشته رخ داده باشد، چرا که این کار ناشایست و منفور و بی‌روشی است فولادوند: و با زنانی که پدرانان به ازدواج خود درآورده اند نکاح مکنید مگر آنچه که پیشتر رخ داده است چرا که آن زشتکاری و [مایه] دشمنی و بد راهی بوده است

قمشه‌ای: و نکاح مکنید زن پدر را (بعد از این حکم) الا آنچه از پیش کرده‌اید، زیرا این کاری است زشت و مبعوض (خدا) و بد راه و رسمی است.

مکارم شیرازی: با زنانی که پدران شما با آنها ازدواج کرده اند، هرگز ازدواج نکنید! مگر آنها که در گذشته (قبل از نزول این حکم) انجام شده است؛ زیرا این کار، عمل زشت و تنفر آور است و روش نادرستی می‌باشد.

حُرْمَتُ عَلَیْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخْوَانُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّائِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخْوَانُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّائِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۲۳)

انصاریان: [ازدواج با این زنان] بر شما حرام شده است: مادرانان، و دخترانان، و خواهرانان، و عمه‌هایتان، و خاله‌هایتان، و دختران برادر، و دختران خواهر، و مادرانی که شما را شیر داده اند، و خواهران رضاعی شما، و مادران همسرانان، و



دختران همسرانتان که در دامان شما پرورش یافته اند، البته [از آن همسرانی که با آنان آمیزش داشته اید، و اگر آمیزش نداشته اید، بر شما گناهی نیست] که مادرشان را رها کرده با آنان ازدواج کنید، و [نیز] همسران پسرانتان که از نسل شما هستند [بر شما حرام شده است]. و هم چنین جمع میان دو خواهر [در یک زمان ممنوع است]، جز آنچه [پیش از اعلام این حکم] انجام گرفته باشد؛ زیرا خدا همواره بسیار آمرزنده و مهربان است.

**خرمشاهی:** [نکاح] مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمه‌هایتان و خاله‌هایتان و دختران برادرتان و دختران خواهرتان و مادران [دایگانی] که شما را شیر داده‌اند و خواهران رضاعی‌تان و مادران زنانان و دختران زنانان [دختراندرهایی] که در دامان [تربیت و] نگهداری شما هستند - در صورتی که از زنانی باشند که با آنان آمیزش جنسی کرده‌اید، و اگر آمیزش جنسی نکرده باشید، گناهی بر شما نیستو [عروسان یا] همسران پسرانتان - پسرانی که از صلب خودتان هستند بر شما حرام گردیده است، و [همچنین] جمع بین دو خواهر [در یک زمان]، مگر آنچه در گذشته رخ داده باشد، که خداوند آمرزگار مهربان است

**فولادوند:** [نکاح اینان] بر شما حرام شده است مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمه‌هایتان و خاله‌هایتان و دختران برادر و دختران خواهر و مادرهایتان که به شما شیر داده‌اند و خواهران رضاعی شما و مادران زنانان و دختران همسرانتان که [آنها دختران] در دامان شما پرورش یافته‌اند و با آن همسران همبستر شده‌اید پس اگر با آنها همبستر نشده‌اید بر شما گناهی نیست [که با دخترانشان ازدواج کنید] و زنان پسرانتان که از پشت خودتان هستند و جمع دو خواهر با همدیگر مگر آنچه که در گذشته رخ داده باشد که خداوند آمرزنده مهربان است

**قمشه‌ای:** حرام شد بر شما (ازدواج با) مادران و دختران و خواهران و عمه‌ها و خاله‌ها و دختران برادر و دختران خواهر و مادران رضاعی و خواهران رضاعی و مادران زن و دختران زن که در دامن شما تربیت شده‌اند اگر با آن زن مباشرت

کرده باشید، و اگر دخول با آن زن نکرده (طلاق دهید) باکی نیست (که با دختر او ازدواج کنید). و نیز حرام شد زن فرزندان صلبی و نیز حرام شد جمع میان دو خواهر مگر آنچه پیش از نزول این حکم کرده‌اید (که خدا از آن درگذشت) که خدا (در حق بندگان) بخشنده و مهربان است.

**مکارم شیرازی:** حرام شده است بر شما، مادرانتان، و دختران، و خواهران، و عمه ها، و خاله ها، و دختران برادر، و دختران خواهر شما، و مادرانی که شما را شیر داده اند، و خواهران رضاعی شما، و مادران همسرانتان، و دختران همسران که در دامان شما پرورش یافته اند از همسرانی که با آنها آمیزش جنسی داشته‌اید - و چنانچه با آنها آمیزش جنسی نداشته‌اید، (دختران آنها) برای شما مانعی ندارد - و (همچنین) همسرهای پسرانتان که از نسل شما هستند (- نه پسر خوانده‌ها -) و (نیز حرام است بر شما) جمع میان دو خواهر کنید؛ مگر آنچه در گذشته واقع شده؛ چرا که خداوند، آمرزنده و مهربان است.

درست است که در اسلام ازدواج با زن پدر و مادر اندر منع است اما پس از مرگ یک برادر برادر دیگر متوفی با زن او ازدواج می‌کند. باز هم زن حق اعتراض و مقاومت و یا هیچ چاره‌ی جز تسلیمی ندارد. در عربستان چه قبل از اسلام و چه بعد از آن برای زن هیچ نوع حق انسانی که مردان از آن برخوردار هستند وجود نداشته و ندارد، مسلمانان برای توجیه حق زن به جز از دورغ و ریاکاری و فریب چیزی برای گفتن و عمل ندارند.

## ۵، نکاح اجمع «زناشویی، همگانی»

در گوشه و کنار مکه خانه های همه گانی می بود که در آن زنان آزاد و زنان کنیز زیبا که متعلق به اشخاص ثروتمند بودند و فن هنرنمایی و موسیقی و عشوهِ گری آموخته بودند از مهمانان با ساز و سرور و رقص و شراب و روابط جنسی پذیرایی می کردند.

خانه های مذکور با پرچمی خاص که در بام آن آویزان بود شناسایی می شد که بیانگر ورود آزاد همه گان و اعراب آن را به نام (ذوات الرایات) یعنی پرچم دار یاد می نمودند و زنانی که در این محل کار می کردند، به نام «قینات»<sup>\*</sup> می گفتند، نوع نکاحی که در محل صورت می گرفت برای یک وقت معین تعیین شده و در بدل آن پول دریافت می کردند. از صداق و مهر و نفقه و دیگر شرایطی که نکاح معمول بود، در آن وجود نداشت.

اگر در اثر این روابط و یا نکاح نوزاد متولد می شد، برای یافتن پدر اصلی اش به کمک قیافه شناسان و کاهنان به یکی از آن مردان که با آن زن رابطه داشت و قیافه نوزاد با آن مرد شباهت داشت، منتسب می شد و فرزند مشروع و رسمی آن قلمداد می گردید.

---

<sup>\*</sup>، قینات: عربی با «کینای» فارسی و «کینهای» سانسکرت تشابه لفظی و معنوی تام دارد. و لذا گفته می شود که از یک ریشه می باشند.

## ۶، نکاح الخدن، «زناشوئی دوستانه»

واژه (خدن) به معنای «دوست و معشوقه» است. زنان و مردانی که نظر به عوامل و شرایط مختلف آزادانه نمی توانستند با هم روابطی داشته باشند، می کوشیدند تا با مردان و یا زنان مورد پسند خود روابط مخفی و محرمانه داشته باشند. البته روابط نه آن چنان محرمانه بود که هیچ کسی متوجه نشود بلکه تا آن حد بود که زن مشهور هرزه گی و فاحشه گی نشود.

این نوع نکاح و یا زناشوئی دوستانه و در عین حال یک نکاح معمولی بود اما ضرورت به نفقه، مهر و صداق نداشته با وجود آن نظر به عرف محیط رسمی و قانونی شمرده می شد و بدان معتقد بودند (ما استتر فلا بأس و ما ظهر...) یعنی آنچه محرمانه و پنهانی باشد، مانعی ندارد ولی آنچه آشکارا است، مایه عار می باشد.

## ۷- نکاح الشغار، «زناشوئی تعویضی»

این نوع از نکاح معمولی اعراب بود. اما شرایط این نکاح با دیگر انواع آن فرق داشت دختران و زنان به جای اخذ صداق، مهر و کابین که به زن داده می شدند، به عوض آن با دختر و یا خواهر آن مرد مبادله و تعویض می شد. این نوع زناشوئی را به نام «شغار» می گفتند.

در این نوع نکاح، تنها رضایت و تمایل مردان موثر و تعیین کننده بود و زنان مانند متاع و یا کالا مبادله می شدند و از کدام شخصیت مستقل در این نوع تصمیم گیری برخوردار نبودند.

## ۸، نکاح السفاح، «زنا، روسپیکری فاحشه‌گری»

هرگاه زن و مردی به گونه اعلان نشده‌ی با همدیگر روابط جنسی برقرار نمایند به نام نکاح سفاح یاد می‌شود و معادل زنا پنداشته می‌شود. این نوع نکاح نیز پیش از اسلام در عربستان مروج بود و اسلام آنرا ممنوع ساخت.

گرچه در آن عصر در مناطق مختلف جزیره‌نمای عربستان هر قبیله رسوم و سنت‌های خاص داشتند، (فرید وجدی) در دائرة المعارف (ماده عرب) می‌نویسد: در یمن سنت و عادات ازدواج وجود داشت که چند برادر معمولاً یک زن را دسته‌جمعی می‌گرفتند «تعدد ازدواج» و جمعی شوهرش بودند! و همه با وی همبستر می‌شدند و رسم بر این بود که شب‌ها این زن در اختیار برادر بزرگتر بود و روزها هر یک از برادران که می‌خواست با وی خلوت و همبستر شود، باید عصای مخصوص خود را جلو درب می‌گذاشت تا دیگر برادران در این فرصت مزاحمت نکرده و داخل نشوند.

همین‌گونه در اکثر مناطق عربستان در میان قبائل این رسم و سنت و عرف رایج بود، اگر در زمان جنگ شوهر اسیر می‌شد، زنش آزاد بود تا هنگام بازگشت شوهر از اسارت نزد مرد دیگری بسر برد و اگر برای آن مرد نوزاد به دنیا می‌آورد، در بازگشت شوهر همه را رها می‌کرد و دوباره نزد شوهرش باز می‌گشت. اما اگر شوهر در زمان جنگ از معرکه‌گریز می‌کرد و برای مدتی ناپیدا می‌بود و اگر زنش با مرد دیگری ازواج می‌کرد، مرد گریزی پس از مراجعت به خانه، نظر به رسم و عرف محیط این اجازه را به زن نمی‌داد که به خانه بازگردد بلکه زن را موظف می‌ساختند تا نزد مرد دومی باقی بماند.

در حقیقت امر این سنت یک نوع جزا و کیفر و یا مجازات بود که به فرد گریزی از جنگ داده می‌شد تا مردان در هنگام جنگ از میدان جنگ گریز نکنند.

همچنان در بعضی از قبائل عرب رسم و سنت معمولی بود هنگامی که مردی در زمان مشخص قرض یا بدهکاری خود را داده نمی توانست، طلبکار این حق را داشت که زن وی را به جای آن بدهکاری به مردم عرضه کند تا از طریق اجرت فحشاء زن بدهکاری مردش پرداخته شود.

## نکاح دائمی و نکاح موقت یا متعه و یا صیغه

در بسیار فرهنگ هنوز به اشکال مختلفی نکاح موقت یا صیغه وجود داشته و دارد. در بین سرخ پوستان امریکا، به ندرت اتفاق می افتد که پیوند همسری چند سال طول بکشد، طوری که (سکولکرافت Schoolcraft) می نویسد: اغلب مردان تا به سن پیری برسند، چندین بار ازدواج می کنند که حتا فرزندان خود را نمی شناسند. آنان مردان اروپایی را مسخره می کردند، که به یک زن قناعت می کنند، به نظر آنان «روح بزرگ مرد و زن را آفریده است تا خوشبخت باشند و به برای همین هرگز شایسته نیست که اگر زن و شوهری با یکدیگر سازگار نباشند، همه عمر را با هم به سر برند».

مردان قبیله (چروکی Cherokees) هر سال سه تا چهار بار زن نو می گیرند، مردمان جزایر ساملوآ که محافظه کارترند، هر سه سال همسر جدید می گیرند. ۱ جامعه عربستان در آن عصر مانند همه جوامع بشر کم و بیش دارای همین رسوم و سنت هایی بود و در اکثر کشور های جهان چه اسلامی و یا غیر اسلامی این رسوم جزء قوانین شده و تا هنوز موجود است.

تاریخ بشر گواه است که در جوامع طبقاتی که انسان ها را نه تنها از نگاه اقتصادی به طبقات مختلف تقسیم می کنند، همین گونه در درون طبقات انسان ها را به بخش های متفاوت اقتصادی و اجتماعی و جنسیتی نیز بخش بندی کرده اند تا بتوانند از هر یک به گونه یی بهتر و آسانتر استفاده اقتصادی یا جنسیتی نمایند.

باید خاطر نشان ساخت که زن در ادوار تاریخ همیشه این طور بی شخصیت و بی اراده و مملوک و اسیر مردان نبوده است بلکه هزاران سال جایگاه برجسته یی در جامعه انسانی داشته و مانند امروز حقیر و محکوم به برده گی جنسی و خانه گی که محصول عصر تمدن و طبقاتی شدن جامعه است نبوده و از قدرت و صلاحیت کامل بهره مند بوده است.

## ۹، نکاح دایمی:

این گونه نکاح بیشتر از انواع دیگری که بر شمردیم از گذشته های دور در عربستان رایج بود. در نکاح دایمی که توسط مردان دو طرف از خانواده های عروس و داماد تصمیم گرفته می شد و زیر شرایطی که مرد ملزم به پرداخت نفقه، مهریه و صداق برای زن و خانواده وی می نمود انجام می یافت. این نوع ازدواج را برای آن دایمی می گویند که قید زمانی ندارد و تنها توسط طلاق و متارکه می توانند در صورت بجا آوردن شرایط طلاق از هم جدا شوند.

## ۱۰. نکاح موقت (متمعه):

این رسم در جامعه عرب و غیر اعراب به اشکال مختلف از دیر زمانی وجود داشته و تا اکنون مرعی الاجراء است. این گونه نکاح برای یک مدت معین صورت می گیرد و پس از پایان یافتن زمان تعیین شده با پرداخت اجرت و بدون طلاق از طرفین از هم جدا و هرکی به سوی سرنوشت خودش می رود.

این نوع نکاح در اسلام هم رسمیت داشت و دارد و تا زمان خلافت عمر بن الخطاب خلیفه دوم اسلام رایج بود و قرار گرفته تاریخ نویسان اسلامی، از خلیفه دوم عمر بن الخطاب روایت شده: «دو متمعه در عهد رسول خدا حلال بود و من از آن دو نهی می کنم و ارتکاب کننده را به عقوبت می رسانم».

به موجب روایت دیگری خلیفه دوم عمر بن الخطاب گفته است: «خداوند برای رسول خود هرچه می خواست حلال می کرد، شما حج و عمره را به قسمی که خداوند فرمان داده است کامل کنید ولی پیش من زنانی را که برای مدتی گرفته باشند نمی آوردند مگر آنکه آن ها را سنگسار خواهم کرد».

بنابر روایت های تاریخی نکاح متمعه در زمان محمد اجرا و حکم حلال داشت و به علاوه نهی از آن را عمر بن خطاب به خود نسبت داده و به محمد منسوب نساخته است، بیگمان جز محمد هیچ یک از خلفا، امامان و یا دیگر صحابه حق تغییر و منسوخ کردن آن را ندارد، چون کاشف و مخترع این دین محمد است و تنها کسی که می تواند ناسخ و منسوخ کند، محمد هست و بس.

به نظر می رسد که عمر نیز برای این تصمیم و اقدام خود کدام تشریح و تحلیل دقیق و قناعت بخش ارائه نکرده است و تنها روی احساسات شخصی آنرا اتخاذ نموده است



در زمینه این که چرا عمر بن خطاب نکاح متعه را منسوخ کرده در اکثر تواریخ اسلامی ذکر شده است که: روزی عمر بن خطاب به دیدن خواهراش رفته و دیده بود که نوزاد خواهرش که از طریق نکاح متعه به دنیا آمده بود در حال مکیدن شیر از پستان وی است، عمر از دیدن این منظره ناراحت و متاثر شده و تصمیم منع این گونه نکاح را اتخاذ نمود.

ابن عباس در این باب چنین روایت می کند: «عده یی از فقها به لفظ اجور تمسک جسته اند و می گویند: در عقد دائم عوضی که شوهر به زن می دهد در قرآن (صداق) نامیده شده است لکن این تمسک درست نیست زیرا اولاً در مورد مزاجت با کنیزان اعم از عقد دائم و عقد منقطع لفظ اجور اطلاق گردیده ثانیاً در عقد متعه و همچنین در آیات طلاق در سوره نساء از مهر معین به لفظ (صداق) مذکور نیست و تنها یک بار در آیه چهارم از سوره نساء از مهر بطور کلی به (صدقات) تعبیر گردیده است.»

بعضی فقها گفته اند: مراد از (استمتاع) لذت بردن و بهره گیری از زوجه است نه عقد تمتع این نظر درست نیست زیرا اگر مراد از استمتاع در آیه بیست و چهارم سوره نساء عقد متعه نمی بود، می بایست و جوب مهر در عقد دائم پس از حصول لذت باشد و حال آن که به موجب آیه طلاق هر گاه طلاق پیش از تمتع بر گرفتن از زن واقع گردد پرداخت نصف مهر واجب می شود، بعلاوه مهر در عقد متعه به محض وقوع عقد لازم می گردد و عقد منقطع بدون مهر صحیح نیست، به دلیل (فیما ترا ضیتم به من بعد الفریضه) بعضی از فقهای عامی، عقد متعه را به میانه های عدم حضور عدلین تجویز نمی کنند، زیرا آنان برخلاف امامیه، حضور عدلین را در نکاح شرط می دانند و به شرطیت آن را، در طلاق قائل نیستند و حال آن که امر به استشهاد طلاق در آیه مذکور است و به همین دلیل امامیه صحت این موضوع را تأیید و خود را بر حق می دانند.

به هر صورت بین فقهای محترم و فرقه های مذاهب اسلامی و مسلمانان در رابطهء کدام موضوعات دینی اختلاف وجود ندارد که در رابطه به نکاح و طلاق وجود نداشته باشد.

## ۱۱- همبستری با زنان بدون نکاح:

این رسم یا نوع همبستری با زنان در آن عصر و امروز برای مردان در همه جوامع بشری نظر به شرایط اقتصادی و اجتماعی رایج بوده و هست. همین گونه در عربستان زن به عنوان کنیز یا یک شی و جنس در بازار خرید و فروش می شد. در جنگ های بین قبایل یا حملات به کاروان ها هنگامی که در جنگ یکی غالب و دیگری مغلوب می شد، زنده گان مغلوب که توسط نیرو های غالب اسیر می شدند، زنان، مردان و کودکان همه اسیر بودند و دیگر اختیاری از خود نداشتند و هر معامله یی با آنان بدون در نظر گرفتن خواست ایشان جایز بود و این رویه شوم متأسفانه تا هنوز پا بر جاست .

دین اسلام با آن که نکاح و همبستری با زنان شوهر دار را حرام و منع کرده است، مگر زنانی که از دارال حرب اسیر مسلمانان شده باشند مشمول این ممنوعیت نبوده شوهر داشتن و نکاح کردن دیگر مهم نیست و مسلمانان پیروزمند می توانند همان لحظه از ایشان کام دل بگیرد.

این شیوه تجاوزگرانه و ضد انسانی را الله به عنوان تحفه، حلال غازیان جنایتکار لشکر اسلام کرد. محمد به عنوان رهبر دین، خودش شخصاً در جنگ ها از زنان اسیر بهترین و قشنگترین را برای خود انتخاب می نمود. مانند صفیه بنت حیی که در جنگ خیبر اسیر شد و محمد وی را برای خود انتخاب کرد و سه شبانه روز در آن نقطه زمینکوب شد حتی جهاد در راه الله را فراموش کرد و در آغوش صفیه

آرمید و کام گرفت، و هم به لشکر الله همین دستور را داد. چون این غازیان الله مدتی از خانه و کاشانه و آغوش زنان شان محروم بودند و این حق الهی را به همه مبارزان راه الله حلال کرد. از زنان اسیری که در همان روز مردان، پسران و دیگر اعضای خانواده آنان را از دم تیغ اسلام کشیدند و حال باید از زنان و دختران و خواهران آنان کام دل بگیرند. این است نمونه‌ی از اخلاق اسلامی، در این رابطه نگاه کوتاهی به کلام الله رحیم و کریم و مهربان به قرآن می‌اندازیم:

آیات ۵ و ۶ و ۷ از سوره مؤمنون که عیناً در سوره معارج و هم آیات ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و سوره نور آیه ۳۱ تکرار سروده شده است چنین می‌گوید:

ترجمه فولادوند:

و به زنان با ایمان بگو دیدگان خود را [از هر نامحرمی] فرو بندند و پاکدامنی ورزند و زیورهای خود را آشکار نگردانند مگر آنچه که طبعاً از آن پیدا است و باید روسری خود را بر سینه خویش [فرو] اندازند و زیورهایشان را جز برای شوهرانشان یا پدرانشان یا پدران شوهرانشان یا پسرانشان یا پسران شوهرانشان یا برادرانشان یا پسران برادرانشان یا پسران خواهرانشان یا زنان [همکیش] خود یا کنیزانشان یا خدمتکاران مرد که [از زن] بی‌نیازند یا کودکانی که بر عورت‌های زنان وقوف حاصل نکرده اند آشکار نکنند و پاهای خود را [به گونه‌ای به زمین] نکوبند تا آنچه از زینتشان نهفته می‌دارند معلوم گردد ای مؤمنان همگی [از مرد و زن] به درگاه خدا توبه کنید امید که رستگار شوید..

در آیه ۳۲ می‌گوید «البته باید مردان بی‌زن و زنان بی‌شوهر و کنیزان و بردگان خود را به نکاح یکدیگر در آورید...»

سوره نسا، آیه ۲۴، «نکاح زنان محصنه (شوهردار) برای شما حرام شد، مگر زنی که مالک آن شده اید. نوشته الله در باره شما است و جز این ها برای شما حلال است که با صرف اموال خویش (زنی) بجوئید که عقیف باشد نه زناکار. هر کس از زنان که از او برخوردار شده اید، مهر مقرر شان را بدهید. شما را در آنچه پس از مهر مقرر بر آن توافق کنید گناهی نیست که الله...»

سوره مومنون آیه ۶، «مگر بر جفت هاشان یا کنیزان ملکی متصرفی آن ها، که هیچگونه ملامتی در مباشرت با این زنان بر آن ها نیست...»

### آیات خاص تنها برای محمد

این چند آیات در سوره احزاب خاص برای حضرت مقبول است به سایر مسلمانان ربط ندارد.

سوره ۳۳ احزاب آیه ۵۰ -

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتٍ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتٍ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِن وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

(ترجمه ابولقاسم پاینده (ای پیامبر! ما همسران ترا که مهرشان را دادی، بر تو حلال کردیم و کنیزانی را که خدا به غنیمت، نصیب تو کرد و ملک تو شد و نیز با دختران عمویت با دختران عمه هایت، با دختران دائیت با دختر خاله هایت که با تو مهاجرت کرده اند، به تو حلال کرده ایم و زنان مومنی را که چون پیامبر خواهد او را به زنی گیرد، خویشان را به پیامبر هبه (بخشیدن) کند این خاص تو از

سایر مؤمنان است تا بر تو تکلیفی نباشد ما دانیم که بر مومنان در مورد همسرانشان و مملو کانشان (کنیزان) چه مقرر کرده ایم و خدا آمرزگار و رحیم است.

آیه ۵۰ و ۵۱ سوره احزاب:

تُرْجَى مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوَى إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلَّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا.

ترجمه ابولقاسم پانیده ، «هریک از زنان خویش را که خواهی «از نوبت» مؤخر کنی و هر که را خواهی نزد خویش آری و از آن ها که بر کنار کرده ای هر که را طلبی، تکلفی بر تو نیست، این مناسبتر است که دیدگانشان نگران نباشد و غم نخورند و از رفتاری که با همکیشان می کنی خشنود باشند، خدا داند که در قلوب شما چیست و خدا دانا و فرزانه است. ۵۱»

سوره احزاب آیه ۵۲:

لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا. (۵۲)

و دیگر زنان (جز آنها که داری) بر تو حلال نیستند، و نه رواست که آنها را به همسران دیگر بدل کنی و گرچه جمالشان ترا بشگفت آورده باشد، مگر آنها که مالکشان شوی که خدا مراقب همه چیز است. ۵۲

در پیوند به آیات فوق الذکر نکات زیرین قابل یاد آوری و دقت است .

۱ - همبستری یا همخوابه گی با زنان شوهر دار.

۲ - همبستری بدون نکاح با زنان کنیز و یا اسیران جنگی که به عنوان غنیمت به دست می آیند.

۳- در آیات ۵۰ و ۵۱ طوری که ذکر شد، خاص حضرت رسول است و برایش با هر کس و هر نوع همبستر شدن جائز است. این حق خاص تنها برای رسول است که از جانب الله امر شده.

اما در آیه ۵۲ به جز از زنانی که دارد، دیگر زنان بر محمد احرام شد یا منع شد که همبستر شود. نکته جالب این است که از بدل کردن زن یاد می شود، قبلاً در یکی از انواع همبستر شدن با زنان در شماره، ۳، نکاح البدل - زناشوئی تعویضی وجود داشت هنگامی که فردی از زن دیگری خوشش می آمد، از شوهرش تقاضای بدل می کرد، یعنی زن خودش را با زن وی برای مدتی تعویض می کرد.

از این آیه چنین برمی آید که این رسم تا آن واقعه که در مدینه صورت گرفت. طوری که ابومالک فزاری از عینه بن حصین که از روسای قبائل حکایت کرد رایج بوده و خودش شخصاً انجام می داده در غیر آن چه نیازی و دلیلی داشت که توسط این آیه وی را از همه خواهش های غریزی جنسی منع کنند و حتی از وی خوشتر هم بیاید، ذکر شده دیگر اجازه نیست که زنت را بدل کنی و با این صراحت حکم نمی شد.

در جلد ۵ و ۶ تفسیر طبری صفحه ۱۴۳۱، طبری در تفسیر این آیه چنین می نویسد: (حلال نگردد بر تو زنان از پس آن، و نه آن که بدل گیری بایشان از زنانی، و اگر چه خوش آید ترا. - حلال نه اند ترا زنان از این پس، و نه نیز بدل کنی بدیشان هیچ جفتانی، و اگر چند شگفت آید ترا.

همین گونه که در جنگ خیبر فردی به نام «دحیه» از بین اسیران جنگ صفیه را برای خود انتخاب می کند اما محمد وی را برای خود می گیرد در بخش ازدواج با صفیه این داستان شرح شده است و ما در اینجا تنها فشرده یی از آن را بازگو می نمایم.

انس بن مالک و ابن عبدالبر و ابن شهاب در کتاب نهایه الارب روایت نموده اند که صهیب می گفته است چون اسیران خیبر را جمع کردند، مردی به نام «دحیه» پیش محمد آمد و دختری از اسیران را برای خود طلبگار شد و محمد برایش گفت که یکی را خوش کن، او صفیه را انتخاب کرد اما به محمد گفته شد که این زن بهترین زنی از قریظه و بنی نضیر است و برای خود شما مناسب تر است، محمد به دحیه گفت زنی دیگر انتخاب کن و صفیه را برای خود نگاه داشت.

منابع:

- ۱- احکام قرآن - دکتر محمد خزائلی - چاپ ۱۳۶۰ هـ ش - از صفحات ۱۹ الی ۵۰.
- ۲- اعلام قرآن - دکتر محمد خزائلی - چاپ ۱۳۷۱ هـ ش - از صفحات ۴۳۴ الی ۴۵۰.
- ۳- العصر الجاهلی - تاریخ ادبی عرب - شوقی ضیف - ترجمه - علیرضا ذکاوتی قراگزلو - چاپ ۱۳۶۴ هـ ق - صفحات ۷۹ الی ۱۱۲.
- ۴- تاریخ مفصل عرب قبل از اسلام - دکتر جواد علی - ترجمه: دکتر محمد حسین روحانی - چاپ ۱۳۶۷ هـ ش - صفحات ۳۹۸ الی ۴۱۱.

## پسر خوانده‌گی یا (تبنی)

در عربستان قبل و بعد از اسلام رسم و سنت بر آن بود اگر فردی یا کسی شخصی را به فرزندی می خواند، باید روی تشریفات خاصی صورت می گرفت، و یا اگر دو قبیله که همیشه در جنگ و خشونت علیه هم دیگر بودند و برای این که به یک صلح دائمی برسند، به خاطر ایجاد روابط خویشاوندی دختری را از قبیله دیگر عروس می گرفتند و اگر دختر نمی شد، پسران خود را با یک دیگر تبادل می کردند و او را پسر می خواندند. این طور با هم روابط خویشاوندی برقرار می نمودند.

عرب ها قبل از اسلام و بعد از اسلام بیشتر به خاطر میل زیادی که به پسر داشتند و یا در اثر ترحم و یتیم نوازی و یا زیر تاثیر نبوغ و هنر و شجاعت پسری واقع می شدند او را پسر می خواندند اما معمولاً پسر خوانده ها از میان برده گان یا اسیرانی که در اثر جنگ یا غارت اسیر می شدند یا از بازار برده فروشان خریده می شدند پسر خوانده را انتخاب می کردند، اعراب به پسر خوانده گی «تبنی» و به پسر خوانده «دعی» که به معنای خوانده شده است می گویند، که در قرآن جمع دعی که ادعیا است در تأیید این رسم و سنت رایج ذکر شده است.

هیمن طور به گفته ابن اثیر محمد ۲۴ برده گان داشت و یکی از آنان به نام زید بن حارثه بود. وی را پسر خواند و پس وی را «خلیع و یا طرید» و هم رسم و سنت پسر خوانده گی را الغا و نسخ کرد.



## زید بن حارث یا بن محمد:

زید بن حارث کی بود: فرزند خوانده گی یا فرزندگی گرفتن یک رسم خیلی قدیمی در میان ملل مختلف تا به امروز رایج بوده و است، نظر به عوامل مختلف خانواده ها کودکان دیگران را به نام فرزند خود نگاهداری و سرپرستی می کنند. اما در جوامع قبیله یی و مخصوصاً در آن عصر که برده داری رایج بود، اشکال دیگری از فرزند خوانده گی هم وجود داشت، اگر فردی از قبیله خودش رانده می شد، بی سرپناه و بی پشتیبان می شد خطر کشته شدن، اسیر شدن یا برده شدن میرفت، از این روی فرد رانده شده مجبور بود برای نجات خویش هرچه زودتر به قبیله دیگری پناه برده و با افراد آن پیوندی پیدا کند. اگر شانس می آورد و پذیرفته می شد، پس از مدتی فرزند همان قبیله به شمار می رفت و در پناه آن قبیله در امن و امنیت زندگی می کرد. و شکل دیگر فرزند خوانده گی که در رسم برده داری آن زمان وجود داشت آزاد کردن برده بود که نظر به شرایط مختلف به آزادی خود نائل می شد دو گزینه داشت می توانست به آغوش خانواده برگردد یا پیش صاحب پیشین خود بماند در صورتی که صاحبش می پذیرفت رسم بر آن بود که وی را فرزند می خواند و پس از آن به نام یا فرزند آن شخص یاد می شد.

این یک رسم پذیرفته شده در جامعه عرب بود و بدان ارج می گذاشتند و با غرور در ادبیات عرب آن عصر بازتاب یافته و همین گونه در قرآن در چندین آیات از آن ذکر شده در سوره یوسف آیه ۲۱

ترجمه، ابولقاسم پاینده:

(آنکس از مردم مصر که وی را خریده بود به زن خود گفت، منزلت وی را گرامی بدار شاید ما را سود دهد یا فرزندیش بگیریم، چنین شد که یوسف را در

آن سر زمین جا دادیم، تا تعبیر حوادث رویا را تعلیمش دهیم که خدا بکار خویش مسلط است ولی بیشتر مردم نمیدانند.) ۲۱

در آیه ۴ و ۵ سوره احزاب، رسمی فرزندخوانده گی را یک شیوه معمولی در جامعه عرب بیان می دارد. «ما جعل الله لرجل من قلوبین فی جوفه و ما جعل ازواجکم...»

ترجمه ابولقاسم پاینده: (الله برای هیچ مردی دو قلب در اندرون وی ننهاد و همسرانتان را که به صیغه ظهار از ایشان جدا می شوید، مادران شما نکرده و پسرخواندگان تان را پسرانتان نکرده، این گفتار شما به زیان هایتان است و الله سخن درست می گوید و هم او به راه راست هدایت می کند ۴ پسر خواندگان را به نام پدرانشان بخوانید...). ۵.

زید بن حارثه کلبی، که در یکی از جنک های قبیله یی اسیر شده بود، در بازار برده فروشان حکیم بن حزام برادرزاده خدیجه وی را خریده و به عمه خود خدیجه بخشید و خدیجه پس از ازدواج زید را به محمد بخشید و محمد وی را آزاد کرد اما زید پس از اخذ آزادی نزد خانواده خود برنگشت بلکه نزد محمد ماند و نظر به رسم عرب محمد وی را فرزند خواند و همه وی را به نام زید بن محمد می شناختند و محمد همچو یک پدر راستین با وی رفتار می کرد، یعنی آنچه یک پدر باید همه مسؤلیت هایی که برای فرزند خود انجام بدهد در قبال زید به دوش محمد بود آن طوری که رسم و تقاضا زمان بود باید انجام می داد پسر خوانده مانند فرزند واقعی از پدر ارث می برد و هم پدر مسؤلیت داشت که برای تشکیل خانواده کمک اش کند و برایش زن بگیرد محمد هم همین کار را کرد و دختر عمه خود زینب را برایش خواستگاری کرد، اما زینب در جایگاه یک قریشی و از خانواده عالی مقام مکه که دارای امتیازات اجتماعی بهتری نظر بدیگر قبایل عرب داشتند حاضر نشد تا با یک برده آزاد شده ازدواج کند، محمد

ناراحت شد تا این که به یک باره آیه ۳۶ سوره احزاب نازل شد و محمد را از آن تنگنا نجات داد.

ترجمه ابولقاسم پاینده:

هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنی حق ندارد وقتی خدا و پیغمبر چیزی را اراده کردند، اختیار کار خویش داشته باشند، و هر که نافرمانی خدا و پیغمبر او کند بضلال افتاده ضلالی آشکار. ۳۶

پس از نزول این آیه، زینب دیگر اختیار خود را از دست داده و تسلیم شد و محمد خطبه عقد نکاح را خودش خواند و آن دو با هم مزاج شدند.

ابن اثیر در تاریخ کامل چنین می نویسد: ( رویداد های سال پنجم هجری ۶۲۶ - ۶۲۷ م، در این سال پیامبر خدا با زینب دختر جحش دختر عموی خود پیوند زناشویی بست. وی این زن را به زناشویی برده خویش زید بن حارثه، شناخته با نام زید بن محمد در آورده بود. یک روز پیامبر خدا به خانه پسر خوانده خویش زید رفت و بر در خانه پرده ای موین بود که باد آن را بلند کرد و پیامبر زینب را برهنه دید و او را خوش آمد.)

ابن اثیر، به ادامه آن می نویسد:

هنگامی که زید از جریان اطلاع یافت که محمد زنش را برهنه دیده و از وی خوش اش آمده زید از زینب دلزده گشت. او به نزد پیامبر آمد و گزارش بداد که از دلدار نازنین دلزده گشته ام و زینب را طلاق داد.

گرچه جریان بر وفق مراد محمد حرکت داشت اما اشکال در میان بود نظر به رسم اعراب ازدواج با دو خواهر در عین زمان منع بود. همین گونه ازدواج با عروس خود خواه از فرزند اصلی یا فرزند خوانده باشد منع بود از این که همه زید را به نام فرزند محمد می شناختند و محمد نمی توانست به عشق زار خود برسد و معشوق را به کام دل بگیرد.

در قرآن سوره نسا آیه ۲۳ چنین آمده است :

ترجمه، ابولقاسم پاینده: «این ها بر شما حرام است، مادران و دختران و خواهران و عمه گان و خاله گان و برادرزاده گان و خواهرزاده گان تان و مادرانی که شیر تان داده اند و خواهران شیری شما و مادر زنانان، و پرورش یافتگان شما که در کنار تان هستند، از زنانی که بر آن ها در آمده اید و اگر بر آن ها در نیامده اید گناهی بر شما نیست، و زنان پسرانی که از پشت شما هستند و جمع کردن میان دو خواهر، مگر آنچه گذشته که خدا آمرزگار و رحیم است ۲۳»

محمد در یک موقف خیلی حساسی قرار داشت در یک جهت، سنت ها و رسم و عادت اجتماعی و از جهت دیگر خواسته ها و نیاز های جنسی طبیعی خودش بود.

قرار گفته تاریخ نویسان مسلمان محمد زینب را برهنه دید و عاشق قد بالا و اندام زیبای وی گردید. چه باید می کرد؟ خوب طبیعی است جز سنت شکنی و تغییر و منسوخ کردن آن آیاتی که در بالا ذکر شد و با فرمان های الهی باید قوانین جدید ایجاد کند تا به کام دل یار برسد، در آیه های ۳۷ و ۳۸ سوره احزاب الله و محمد هر دو تلاش دارند تا موضوع را توجیه نماید و همه تقصیر را به دوش زید بیندازند که گویا او بود که غفلت کرد قدر نعمت الله و محمد را ندانست و زنی برایش دادند تا زندگی خود را سر و سامان بدهد اما او قدر این نعمت الهی را که جفت خود را نگهدارد اما نکرد و او را طلاق داد یعنی محمد و خواست نفسانی وی که از زینب خوشش آمده بود و باعث اساسی این جریان شد اصلا حرف در میان نیست این آیه را تا به آخر بخوانید که چگونه توجیه صورت گرفته است.

آیه ۳۷ و ۳۸ سوره احزاب

ترجمه ابولقاسم پاینده:

وقتی باکس که خدا نعمتش داده بود و تو نیز نعمتش داده بودی گفتی جفت خویش نگهدار و از خدا بترس و چیزی را که خدا آشکار کند آن بود در ضمیر خویش نهان میداشتی که از مردم بیم داشتی و خدا سزاوار تر بود که از او بیم کنی و چون زید تمنائی از او بر آورد جفت تو اش کردیم تا مومنان را در مورد پسر خواندگانشان وقتی پسرخواندگان تمنائی از آنها بر آورده اند تکلفی نباشد و فرمان خدا انجام گرفتنی بود. ۳۷- برای پیغمبر در مورد آن چیزها که خدا بر او مقرر کرده تکلفی نیست، آئین خدا در باره کسانی که از این پیش در گذشته اند، چنین بوده و فرمان خدا با اندازه معین است. ۳۸

اللَّهُ وَآتَى زَوْجَكَ عَلَيْكَ أَمْسِكَ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ اللَّهُ أَنْعَمَ لِلَّذِي تَقُولُ وَإِذْ

محمد با این آیه خود را از قید و بند مناسباتی که خودش بدان پابند و عملاً انجام داده بود نه تنها نجات داد بلکه برای همیشه آن را منسوخ ساخت و بدین وسیله توانست همه عواملی که مانع ازدواج وی با زینب می شد، رفع نماید.

## زید بن حارثه آزادہ پی کہ برده شد:

زید فرزند حارثہ کلبی بہ ہمراہ مادرش سعدی بہ دیدن اقوام مادرش یا قبیلہ (بنی معن) رفتہ بودند۔ گروہی از قبیلہ «بنی القین» بہ غارت قبیلہ «بنی معن» پرداختہ از جملہ اشیاء بہ غارت رفتہ تعدادی انسان ہا را ہم اسیر کردند کہ زید بن حارثہ در آن جمع بود کہ در بازار عکاظ مکہ بہ عنوان برده بفروش عرضہ کردند۔

حکیم بن حزام وی را کہ در آن زمان کودکی بیش نبود برای عمہ اش خدیجہ بہ چہارصد درہم خرید۔ هنگامی کہ محمد با خدیجہ ازدواج کرد، این غلام را بہ محمد بخشید و محمد او را زیر تربیت و محبت خود پرورش می داد، روزی از روزگاران پدر و مادر زید سراغ زید را در مکہ گرفتہ و بہ محمد مراجعہ و اظہار داشتند: کہ می خواہند بہاء و فدیہ زید را بپردازند و وی را با خود ببرند۔

محمد زید را صدا کردہ و پرسید کہ آیا این ہا را می شناسی؟ وی پاسخ داد بلی و ہریک را معرفی کرد۔ باز از وی پرسید آیا حاضرہستی کہ با خانوادہ ات بروی آزاد ہستی و ضرورت بہ بہا و فدیہ ہم ندارد کہ پرداختہ شود۔

زید گفت: من ہرگز ترا ترک نمی کنم۔ پدر و مادر زید پرخاش کردند کہ برده گی را بر پدر و کسانت ترجیح می دہی؟ زید پاسخ داد: اگر آن مکارم و بزرگواری را کہ من از این مرد دیدم، شما نیز دیدہ بودید، تن بہ برده گی وی می دادید۔

محمد هنگامی کہ اوضاع را چنین دید، زید را با اتفاق کسانش در کنار کعبہ برده، و در حضور جمعی از مردم اظہار داشت: ہمہ شاهد باشید کہ زید پسر خواندہ من است او از من ارث می برد، و من از او۔ و بدین ترتیب زید را «دعی» و پسر خواندہ رسمی خود اعلان نمود۔

خانواده زید از دید این واقعه خوشحال شده و با رضایت برگشتند این حادثه پیش از بعثت صورت گرفت و از آن پس زید را هم به نام زید بن محمد می خواندند تا این که ماجرای زینب بنت جحش پیش آمد و زید از فرزند خوانده گی خلیع یا طرید شد.

## خلیع یا طرید چیست؟

خلیع و طرید درست نکتهٔ مقابل سنت تبنی است، در سنت تبنی یک بیگانه را به فرزندی می پذیرند و او را (دعی) می نامند اما هرگاه فرزند و یا برادر یا یکی دیگر از اعضای خانواده را از عضویت خانواده و یا قبیله خلع و یا طرد نمایند شخص رانده شده را به نام (خلیع و طرید) مسمی می نمایند.

در همه جوامع بشری در قرون بدوی و وسطائی و حتی در سده معاصر ما مخصوصاً در جوامع قبیله یی افراد در بسا موارد به نام شخصی شناخته نمی شوند بلکه مربوط به قبیله هستند و بدون وابسته گی به قبیله تنها و بی کس یعنی بی یار و یارو اند و جز بیابان و صحرا جای، خانه یا کاشانه یی ندارد و نا گفته پیداست که صحرا و بیابان جای امنی برای زندگی کردن و به سر بردن نیست.

فرد خلع شده از خانواده و یا قبیله همه چیزی خود را از دست می داد و همه رابطه حقوقی اش با قبیله قطع می شد دیگر وارث پدر نبود و از پناه و پشتبانی قبیله محروم بود، یعنی از هر جهتی بی کس و بی پناه می شد.

همان طوری که رسم پسر خوانده گی رایج بود در یکی از مراکز عمومی و در مقابل جمعی از مردم اعلام می داشتند که فلان فرد را به فرزندی گرفتیم، همین گونه رسم خلع و طرد هم بود و چنین می گفتند: (فرزندم فلانی را خلع کردم و

رشته خویشی و خونی خود را با وی بریدم و اگر او را کسی کشت خون خواهی نخواهم کرد).

از این جا است که فرد خلیع و طرید در حقیقت امر از همه چیز طرد و خلع و خالی می شده و شدید ترین تاثیر روحی و روانی به وی وارد می شود این در مورد زید بن حارث می تواند صادق باشد زیرا وی به یک باره پدرخوانده و مقام و منزلتی را که در نزد مردم و جامعه داشت از دست داد و از همین جا بود وی دیگر چاره یی جز اتخاذ تصمیمی مبنی بر اشتراک در جنگ به قصد کشته شدن و به اصطلاح استشهاد نداشت و همین کار را نیز انجام داد و کشته شد و محمد آیه بیست و سوم سوره احزاب را برای او و عموی خودش حمزه گویا از آسمان به زمین آورد و نازل کرد:

سوره احزاب آیه ۲۳ - ترجمه: ابولقاسم پاینده.

(از جمله مومنان مردانند که پیمان خویش با خدا وفا کرده اند، بعضی از ایشان به تعهد خویش بسر برده «و شهادت یافته» و بعضی از ایشان منتظرند و بهیچوجه تغییری نیافته اند.) ۲۳

#### منابع:

- ۱ - تاریخ کامل - نوشته: عزالدین ابن اثیر - ترجمه: دکتر سید حسین زوحانی - جلد سوم صفحات ۱۰۸۷ - ۱۰۹۲ و ۱۱۷۷ - ۱۱۸۵.
- ۲ - تاریخ کامل - تالیف عزالدین ابن اثیر، جلد سوم صفحات ۱۰۱۵ و ۱۰۱۶.
- ۳ - تاریخ طبری ترجمه ابولقاسم پاینده جلد چهارم ۱۲۹۴.
- ۴، نهآیه الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۶۱، - ۱۶۲
- ۵ - تاریخنامه طبری، گردانیده، منسوب به بلعمی از کهن ترین متون فارسی - بخش چاپ نشده - تصحیح و تحشیه - محمد روشن - جلد اول صفحه ۳۰۹.
- ۶ - طبقات، از محمد بن سعد کاتب واقدی - ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی - جلد اول صفحه ۴۹۲ - ۴۹۴.



حر مسرای محمد

زنانی که محمد با آنان ازدواج کرد



۱- خدیجه: دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی بن کلاب قرشی و مادرش فاطمه دختر زائده بنت اصم است.

نخستین شوهر خدیجه ابوهاله بن زرارۀ بن نباش بن عدی بن حبیب بن سرد بن سلامۀ بن جروۀ بن اسید بن عمرو بن تمیم تمیمی بوده و برایش پسری به نام هند و دختری به نام زینب به دنیا آورد.

دومین شوهر خدیجه عتیق بن عابد بن عبدالله بن عمر بن مخزوم است و برایش پسری به نام عبدالله و دختری به دنیا آورد.

سومین شوهر خدیجه محمد است که به هنگام چهل ساله گی با وی که جوانی بیست و پنج ساله بود ازدواج کرد.

قرار گفته ابن اسحق و دیگر تاریخ نویسان اسلامی، خدیجه برای محمد هشت فرزند به دنیا آورد که هفت آن پیش از بعثت متولد شدند. ۱- قاسم یا ابوالقاسم ۲ - زینب ۳ - رقیه ۴ - فاطمه ۵ ، ام کلثوم ۶ - طیب ۷ ، طاهر و ۸ - عبدالله که پس از بعثت تولد شد اما پسران وفات کردند و دخترانش همه زنده ماندند .

عاص بن وائل سهمی روایت می کند که نسل محمد قطع شد و او بی سر و سامان و بدون عقب شد و در قرآن چنین گفته شده ( آیه سوم سوره ۱۰۸ کوثر):

(ان شائک هو الابر)

ترجمه: ابولقاسم پاینده:

که دشمن توهمو، بی دنباله است.

تا هنگامی که خدیجه زنده بود، محمد با زن دیگری ازدواج نکرد. با مرگ وی نه تنها که همسر عزیزش را از دست داد، بل که با مرگ وی و ابوطالب کاکایش که یک هفته پس از مرگ خدیجه واقع شد بهترین یاوران و پشتیبانان خود را که از اذیت و تعرض مخالفان در پناه آنان حفظ بود از دست داد و در نتیجه سه سال پس از وفات آنان ناگزیر به ترک دیار خود مکه شده و رو به مدینه آورد.

در زمینه زناشویی محمد با خدیجه بخاری در صحیح خویش حکایه هایی دارد که برخی از آنها در اینجا به خوانش می گیریم:

باب (۳۲): ازدواج نبی اکرم با خدیجه و فضیلت خدیجه رضی الله عنها

۱۵۵۵- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: مَا غِرْتُ عَلَى أَحَدٍ مِنْ نِسَاءِ النَّبِيِّ ﷺ مَا غِرْتُ عَلَى خَدِيجَةَ، وَمَا رَأَيْتَهَا، وَلَكِنْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُكْثِرُ ذِكْرَهَا، وَرَبَّمَا ذَبَحَ الشَّاةَ، ثُمَّ يَقْطَعُهَا أَغْضَاءً، ثُمَّ يَبْعَثُهَا فِي صَدَائِقِ خَدِيجَةَ، فَرُبَّمَا قُلْتُ لَهُ: كَأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا امْرَأَةً إِلَّا خَدِيجَةُ، فَيَقُولُ: «أَنْ هَا كَأَنْتَ وَكَأَنْتَ، وَكَانَ لِي مِنْهَا وَلَدٌ». (بخاری: ۳۸۱۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: بر هیچ یک از همسران نبی اکرم ص به اندازه خدیجه، رشک نبردم. او را ندیده بودم ولی رسول اکرم ص به کثرت از او یاد می کرد و چه بسا که گوسفندی را ذبح می نمود، آن را قطعه قطعه می کرد و برای دوستان خدیجه می فرستاد. گاهی به آن حضرت ص می گفتم: گویا در دنیا زنی به جز خدیجه، وجود نداشته است. رسول خدا ص می فرمود: «فضایل زیادی داشت و من از او، فرزند دارم».

۱۵۵۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَتَى جَبْرِيلُ النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَذِهِ خَدِيجَةُ قَدْ أَتَتْ، مَعَهَا إِنَاءٌ فِيهِ إِدَامٌ أَوْ طَعَامٌ أَوْ شَرَابٌ، فَإِذَا هِيَ أَتَتْكَ فَأَقْرَأْ عَلَيْهَا السَّلَامَ مِنْ رَبِّهَا وَمِنِّي، وَبَشِّرْهَا بِبَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ مِنْ قَصَبٍ لَا صَخَبَ فِيهِ وَلَا نَصَبَ. (بخاری: ۳۸۲۰)

ترجمه: ابوهریره می گوید: جبریل نزد نبی اکرم ص آمد و گفت: او خدیجه است که با ظرفی از خورش یا غذا و یا آب می آید. پس هنگامی که نزد تو آمد، از طرف پرودگارش و از طرف من به او سلام برسان و او را به خانه ای در بهشت بشارت بده که از مروارید میان تهی، ساخته شده است و هیچگونه خستگی و سر و صدایی در آن، وجود ندارد.

۱۵۵۷- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: اسْتَأْذَنَتْ آلَتُ بِنْتِ خُوَيْلِدٍ - أُخْتُ خَدِيجَةَ - عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَعَرَفَ اسْتِئْذَانَ خَدِيجَةَ، فَارْتَاعَ لِذَلِكَ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ آلَتُ». قَالَتْ: فَغَرَّتْ، فَقُلْتُ: مَا تَذَكَّرُ مِنْ عَجُوزٍ مِنْ عَجَائِزِ قُرَيْشٍ حَمْرَاءِ الشُّدَقِيِّينَ، هَلَكَتْ فِي الدَّهْرِ، قَدْ أَبْدَلَكَ اللَّهُ خَيْرًا مِنْهَا. (بخاری: ۳۸۲۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: هاله دختر خویلد؛ خواهر خدیجه رضی الله عنها؛ از رسول الله ص اجازه ورود خواست. آن حضرت ص چون از شنیدن صدای او به یاد اجازه خواستن خدیجه رضی الله عنها افتاد، تکان خورد و فرمود: «بار الها! هاله است». عایشه می گوید: از شنیدن این جمله، رشک بردم و گفتم: چرا از پیر زنی قریشی که سرخی لثه هایش آشکار بود (دندان نداشت) و مدت ها است که از دنیا رفته است، این همه یاد می کنی در حالی که خداوند، زنان بهتری از او به شما عنایت فرموده است.

## منابع

- ۱- «نهاية الارب» تالیف: شهاب الدین احمد نویری - جلد اول صفحه ۱۰۳ و جلد سوم صفحات ۱۵۱ و ۱۸۶.
- ۲- «تاریخ طبری» تالیف: محمد بن جریر طبری - جلد سوم صفحه ۸۳۲.
- ۳- «تاریخ کامل» تالیف عزالدین ابن اثیر - ترجمه - دکتر سید حسین روحانی - جلد سوم صفحه ۱۱۷۷ الی ۱۱۷۸.
- ۴- طبقات - محمد سعد کاتب واقدی - ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی - جلد اول صفحه ۱۲۶ - ۱۲۸.
- ۵- تاریخنامه طبری جلد اول صفحه ۳۰۸
- ۶- سیرت رسول الله - مؤلف: محمد بن اسحاق - جلد اول - صفحات ۱۶۵ - ۱۷۰

۲ - سوده: دختر زمعه بن قیس بن عبد الشمس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی و از طرف مادر سوده شمس دختر قیس بن زید بن عمرو بن لبید بن خدش بن عامر بن غنم بن عدی بن بخار است. محمد پس از مرگ خدیجه از عایشه خواستگاری کرد. از این که عایشه شش سال عمر داشت و نظر به تقاضای ابوبکر پدر وی ازدواج با محمد را سه سال پس به تعویق انداخت، اما در این جریان با سوده که قبلاً همسر پسر عموی خود سکران بن عمره و برادر سهیل بن عمره از قبیله بنی عامرین لوی بود و از وی بیوه شده بود ازدواج کرد.

سه سال پس که عایشه ۹ ساله شد با وی ازدواج کرد و می خواست سوده را طلاق دهد، اما سوده گفت مرا طلاق مده. من با شما زنده گی می کنم و آنچه زن ها می خواهند، از شما انتظار ندارم و من روزی را که نوبت زندگی در خانه من است، به عایشه می بخشم، محمد وی را پیش خود نگهداشت تا وی در زمان خلافت عمر بن خطاب در گذشت.

منابع:

- ۱ - «نهایة الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری - ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی ، جلد سوم صفحه ۱۵۴ .
- ۲ - «تاریخ کامل» تالیف عزالدین ابن اثیر - ترجمه - دکتر سید حسین روحانی - جلد سوم صفحه ۱۱۷۸ .
- ۳ - تاریخ طبری از محمد بن جریر طبری - جلد چهارم صفحه ۱۲۹۱ .
- ۴ - طبقات - محمد سعد کاتب واقدی - ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی - جلد اول صفحه ۴۹۲ - ۴۹۳ .
- ۵ - تاریخنامه طبری جلد اول صفحه ۳۰۹

۳ - عایشه: بن ابوبکر نام مادرش ام رومان دختر عامر بن عویمر بن عبدالشمس بن عتاب بن اذینه بن سبیع بن دهمان بن حارث بن غنم بن مالک بن کنانه است. محمد پس از مرگ خدیجه، شبی عایشه را در حالی در خواب می بیند که در رو پوش حریری پیچیده شده بود و فرمود: «اگر تقدیر الهی باشد خودش ترتیب خواهد داد» از وی خواستگاری کرد. در حالی که عایشه قبلاً نامزد جبیر بن مطعم بن عدی بود در شوال سال دهم بعثت او را عقد کرد. از این که شش ساله بود نتوانست ازدواج کنند.

در شوال سال اول هجری محمد عایشه را یعنی هفت ماه پس از هجرت در مدینه که نه ساله بود، ازدواج کرد و محمد ۵۴ یا ۵۵ ساله بود و در هنگام مرگ محمد عایشه هیجده سال عمر داشت.

عایشه در سال پنجاه و هفت یا پنجاه و هشت هجری در شب سه شنبه شبی هفتم رمضان به عمر ۶۳ ساله گی در گذشت و قرار وصیت وی که باید شبانه دفن شود و در نیم شب در بقیع به خاک سپرده شد و ابوهریره نماز جنازه وی را خواند و پنج نفر از برادرزاده هایش داخل آرامگاه شده وی را در گور گذاشتند، آنان عبارت بودند از عبدالله و عروه پسران زبیر «خواهرزاده هایش» و قاسم بن محمد و عبدالرحمن بن ابی بکر و عبدالله بن محمد بن ابی بکر «برادرزاده هایش» بود.

منابع:

- ۱، «نهأیة الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۵۴ الی ۱۵۷،
- ۲، «تاریخ کامل» تالیف عزالدین ابن اثیر - ترجمه - دکتر سید حسین روحانی - جلد سوم صفحه ۱۱۷۸.
- ۳ - تاریخ طبری از محمد بن جریر طبری - جلد چهارم صفحات ۱۲۹۱ - ۱۲۹۲.
- ۴ - طبقات - محمد سعد کاتب واقدی - ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی - جلد اول صفحه ۴۹۲ - ۴۹۳.
- ۵ - تاریخنامه طبری جلد اول صفحه ۳۰۹

باب (۴۳): نکاح نبی اکرم ص با عایشه رضی الله عنها و آمدن عایشه به مدینه  
و عروسی آن حضرت ص با وی.

۱۵۷۲- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: تَزَوَّجَنِي النَّبِيُّ ص وَأَنَا بِنْتُ سِتِّ سِنِينَ، فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ، فَنَزَلْنَا فِي بَيْتِ الْحَارِثِ بْنِ خَزْرَجٍ، فَوُعِكَتُ فَتَمَرَّقَ شَعْرِي فَوَفَى جُمَيْمَةً، فَأَتَتْنِي أُمِّي أُمُّ رُومَانَ، وَإِنِّي لَفِي أَرْجُو حَهْ وَمَعِيَ صَوَاحِبٌ لِي، فَصَرَخَتْ بِي فَأَتَيْتُهَا لَا أَدْرِي مَا تُرِيدُ بِي، فَأَخَذَتْ يَدَيَّ حَتَّى أَوْفَقْتَنِي عَلَى بَابِ الدَّارِ، وَإِنِّي لَأَنْهَجُ حَتَّى سَكَنَ بَعْضُ نَفْسِي، ثُمَّ أَخَذَتْ شَيْئًا مِنْ مَاءٍ فَمَسَحَتْ بِهِ وَجْهِي وَرَأْسِي، ثُمَّ أَذْخَلْتَنِي الدَّارَ فَإِذَا نِسْوَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فِي الْبَيْتِ، فَقُلْنَ عَلَى الْخَيْرِ وَالْبِرْكَهَ وَعَلَى خَيْرِ طَائِرٍ، فَأَسْلَمْتَنِي إِلَيْهِنَّ فَأَصْلَحْنَ مِنْ شَأْنِي، فَلَمْ يَرُعْنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ضَحَى فَأَسْلَمْتَنِي إِلَيْهِ، وَأَنَا يَوْمَئِذٍ بِنْتُ تِسْعِ سِنِينَ. (بخاری ۳۸۹۴)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: دختری شش ساله بودم که نبی اکرم ص با من به نکاح خود در آورد. سپس به مدینه، هجرت کردیم و در محله بنی حارث بن خزرج، منزل گرفتیم. در آن جا مبتلی به تب شدم که به علت آن، موهای سرم ریخت. پس از مدتی، دوباره روید تا این که به شانه هایم رسید. سرانجام، روزی، با دوستانم مشغول تاب بازی بودم که مادرم؛ ام رومان؛ آمد و مرا صدا زد. نزد او رفتم ولی نمی دانستم از من چه می خواهد. او دستم را گرفت و مرا که نفس نفس می زدم، کنار دروازه خانه نگهداشت. اندکی، آرام گرفتم و نفس زدنم، بر طرف گردید. آنگاه، کمی آب برداشت و به سر و صورتم زد و دستی بر آن ها کشید. سپس مرا به داخل خانه برد. چند زن انصاری در آن جا نشسته بودند. آنان به من تبریک و خوش آمد، گفتند. مادرم مرا به آن ها سپرد. آنان مرا آراستند و هیچ چیزی مرا نترساند مگر دیدن رسول خدا که هنگام ظهر آمد و مرا به او سپردند. در آن هنگام، من دختر نه ساله ای بودم.



۱۵۷۳- وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لَهَا: «أُرَيْتِكِ فِي الْمَنَامِ مَرَّتَيْنِ، أَرَى أَنَّكَ فِي سَرَقَةٍ مِنْ حَرِيرٍ، وَيَقُولُ: هَذِهِ أَمْرَاتُكَ فَاكْشِفْ عَنْهَا، فَإِذَا هِيَ أَنْتِ، فَأَقُولُ: إِنَّ يَكُ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ يُمُضِيهِ». (بخاری: ۳۸۹۵)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که نبی اکرم خطاب به او فرمود: «دوبار تو را در لباس ابریشمی، خواب دیدم. و شخصی می گفت: این، همسر توست. چادرش را کنار بزن. ناگهان، می دیدم که تو هستی. با خود می گفتم: اگر خواب از جانب خدا باشد، به آن، جامه عمل می پوشاند.»

۳ - حفصه: حفصه دختر عمر بن خطاب است، او خواهر عبدالله بن عمر است

و مادرش زینب دختر مضمون بن حبيب بن وهب بن حذافه بن جمح بود. حفصه از جمله زنان هجرت کننده است. پیش از این که با محمد ازدواج کند، همسر خنیس بن حذافه بن قیس بن عدی سهمی بود که در جنگ بدر درگذشت و حفصه بیوه شد. قرار گفته تاریخ نویسان عمر اول از ابوبکر خواست که با وی ازدواج کند اما ابوبکر پاسخ نداد و پس از عثمان خواست که با حفصه ازدواج کند. عثمان در پاسخ گفته پس از مرگ رقیه نمی خواهم به این زودی ازدواج نمایم، هر دو نپذیرفته.

عمر نزد محمد رفت گله و شکایت از آن ها کرد که خواست وی را رد کردند، محمد گفت: (کسی با حفصه ازدواج خواهد کرد که بهتر از عثمان است و عثمان هم با کسی ازدواج می کند که از حفصه بهتر است).

آنگاه حفصه را از عمر خواستگاری و با او ازدواج کرد این وصلت سی ماه بعد از هجرت به مدینه صورت گرفت، بعد از این جریان ابوبکر، عمر را دید و گفت «از من ناراحت نباش پیامبر (ص) موضوع ازدواج خود را با حفصه بطور محرمانه به من فرموده بود و من نمی خواستم راز پیامبر را پیش تو بازگو کنم در صورتی که اگر پیامبر (ص) او را نمی گرفت، من با او ازدواج می کردم».

شهاب الدین احمد نویری در کتاب نه‌آیه‌ الارب از ابن عبدالبر روایت می کند که «محمد یک بار حفصه را طلاق داد و سپس دوباره رجوع فرمود، و از این جهت رجوع کردند که جبرئیل آمد گفت: به حفصه رجوع کن که زنی بسیار روزه دار و نماز گزار است و او در بهشت هم همسر تست».

همین گونه راوی دیگری به نام «عقبه بن عامر گوید که محمد حفصه را طلاق داد هنگامی که این خبر به عمر رسید، گفت خاک بر سرم ریخت و گفت خداوند

پس از این به عمر و دختر او عنایتی نخواهد فرمود، فردای آن روز جبرئیل نازل شد و گفت: (خداوند می فرماید به حفصه رجوع کنی برای رحمت به عمر)». حفصه تا وفات یافت همسر محمد ماند و در مورد درگذشت وی اختلاف است از قول احمد بن ایوب نقل می کند: (که حفصه در سال بیست هفتم هجری در گذشت)، به روایت ابومعشر می گوید: (در جمادی الاولی سال ۴۱ هجری درگذشت)، کسان دیگر گفته اند: (در شعبان سال ۴۵ هجری وفات یافت)، و مروان بن حکم که در آن ایام از طرف معاویه بن ابوسفیان فرماندار مدینه بود تابوت او را بر دوش گرفته و بر او نماز گذاشت و بعد به خاک سپرده شد.

.....  
منابع:

- ۱ ، «تاریخ کامل» تألیف عزالدین ابن اثیر - ترجمه - دکتر سید حسین روحانی - جلد سوم صفحه ۱۱۷۸.
- ۲ - «نهایة الارب» شهاب الدین احمد نویری - جلد سوم صفحات ۱۵۸ الی ۱۵۹ .
- ۳ - تاریخ طبری از محمد بن جریر طبری - جلد چهارم صفحات ۱۲۹۲ - ۱۲۹۳ .
- ۴ - طبقات - محمد سعد کاتب واقدی - ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی - جلد اول صفحه ۴۹۲ - ۴۹۳ .
- ۵ - تاریخنامه طبری جلد اول صفحه ۳۰۹

۴ - زینب: دختر خزیمه بن حارث بن عبدالله بن عمرو بن عبد مناف بن هلال بن عامر بن صعصعه بن معاویه بن بکر بن هوازن است او را متعلق به چند قبیله می دانند هم از بنی قیس و هم از هوازن و هم عامریها و هم هلالی ها که پیش از اسلام معروف به «ام المساکین» (مادر بینوایان) بود. زینب پیش از این که با محمد ازدواج نماید، همسر طفیل بن حارث بن مطلب بن عبدمناف بود که او را طلاق داد و بعد برادر طفیل، عبیده بن حارث با او ازدواج کرد و عبیده در جنگ بدر درگذشت، بعد از آن محمد در ماه رمضان در سی یکمین ماه بعد از هجرت بود یعنی یک ماه بعد از ازدواج با حفصه با زینب ازدواج کرد. زینب بعد از ازدواج با محمد هشت ماه زنده بود و در آخر ماه ربیع الاخر در گذشت و محمد برای او نماز گزارد و در گورستان «بقیع» دفن گردید.

منابع:

- ۱، «تاریخ کامل» تالیف عزالدین ابن اثیر - ترجمه - دکتر سید حسین روحانی - جلد سوم صفحه ۱۱۷۹
- ۲، «نهاية الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۵۹ الی ۱۶۰
- ۳ - تاریخ طبری - تالیف: محمد بن جریر طبری - ترجمه: ابولقاسم پاینده - جلد چهارم صفحه ۱۲۹۵.
- ۴ - طبقات - محمد سعد کاتب واقدی - ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی - جلد اول صفحه ۴۹۲ - ۴۹۳.
- ۵ - تاریخنامه طبری جلد اول صفحه ۳۰۹

**۵ - ام سلمه:** هند دختر ابوامیه حذیفه که معروف به زادالراکب - به معنای «توشه مسافر» مغیره عبدالله بن عمر بن مخزوم بن یقظه بن مره بن کعب بن لوی که قرشی و از خاندان مخزومی و مادر ام سلمه، عاتکه دختر عامر بن ربیع بن مالک بن خزیمه بن علقمه بن فراس بود.

ام سلمه پیش از ازدواج با محمد همسر ابوسلمه عبدالله بن عبدالاسد بن هلال بن عبدالله بن عمر بن مخزوم بود و برای همسرش ابوسلمه چهار فرزندان به نام های عمر، زینب، درّه و سلمه به دنیا آورد.

نظر به روایت ابن عبدالبر در کتاب «نهایة الارب» محمد در سال دوم هجری و پس از جنگ بدر با ام سلمه ازدواج کرده است. اما بعضی دیگر از تاریخ نویسان می گویند که در ماه شوال ازدواج کرده همین گونه در باره تاریخ وفات وی اختلاف است گفته شده است در سال شصت هجرت در گذشته است و دیگری گوید در رمضان یا شوال سال پنجاه و نه هجرت، دیگری گوید: ام سلمه در سال شصت و دوم هجرت در گذشته است.

.....

#### منابع:

- ۱، نهایة الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۶۰ الی ۱۶۱.
- ۲، تاریخ طبری - تالیف: محمد بن جریر طبری - ترجمه: ابولقاسم پاینده - جلد چهارم صفحه ۱۲۹۵.
- ۳ - «تاریخ کامل» تالیف عزالدین ابن اثیر - ترجمه - دکتر سید حسین روحانی - جلد سوم صفحه ۱۱۷۸ تا ۱۱۷۹
- ۴ - طبقات - محمد سعد کاتب واقدی - ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی - جلد اول صفحه ۴۹۲ - ۴۹۳.
- ۵ - تاریخنامه طبری جلد اول صفحه ۳۰۹

**۶- زینب:** محمد پس از ازدواج با ام سلمه، با زینب دختر جحش بن رئاب بن یعمر بن صبره بن مره بن کبیر بن غنم بن دودان بن اسد بن خزیمه، و از طرف مادر دختر امیمه دختر عبدالمطلب بن هاشم یعنی دختر عمه محمد بود، ازدواج کرد.

نام اصلی زینب بره بود. محمد نامش را زینب گذشته و در اول ماه ذیقعده سال چهارم و یا پنجم هجری با زینب ازدواج کرد. در آن هنگام زینب ۳۵ سال عمر داشت و محمد ۵۷ یا ۵۸ ساله بود.

ازدواج با زینب یکی از پرجنجال ترین ازدواج های محمد است. در این مورد چندین آیات در قرآن هم ذکر شده، زینب پیش ازدواج با محمد، همسر زید بن حارثه بود که پس از پسرخوانده شدنش از جانب محمد اسمش زید بن محمد شد مگر با لغو پسرخوانده گی اش از جانب محمد که علتش را عاشق شدن بر زینب خانم وی می داد، زید بن حارثه زینب را طلاق داد و به منظور پایان دادن به رنجهای درونی اش داوطلبانه به جنگ «موت» شرکت ورزید و در جریان جنگ به منظور به اصطلاح استشهاد ( و در واقع خود کشی ) خیلی بی باکانه به قلب دشمن حمله ور شد و از هر کناری مورد حمله شمشیر دشمن واقع شده سوارخ سوارخ گردید.

منابع:

- ۱ - تاریخ طبری از محمد بن جریر طبری - جلد چهارم صفحه ۱۲۹۴
- ۲ - سورة احزاب آیه ۳۷ - ترجمه ابولقاسم پاینده: «هنگامی با آن کس که الله نعمتش داده بود و تو نیز نعمتش داده بودی، گفתי جفت خویش نگهدار و از الله بترس و چیزی را که الله آشکار کن آن بود در ضمیر خویش نهان می داشتی که از مردم بیم داشتی و الله سزاوار تر بود که از او بیم کنی و چون «زید» تمنائی از او برآورد جفت تو اش کردیم تا مؤمنان را در مورد پسر خوانده گانشان هنگامی پسر خواندگان تمنائی از آن ها برآورده اند، تکلفی نباشد و فرمان الله انجام گرفتی بود ۳۷ برای پیامبر در مورد آن چیزها که الله بر او مقرر کرده تکلفی نیست...».
- ۳ - طبقات - محمد سعد کاتب واقدی - ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی - جلد اول صفحات ۴۹۲-۴۹۳.
- ۴ - تاریخنامه طبری جلد اول صفحه ۳۰۹

۷ - جویریه: دختر حارث بن ابی ضرار بن حبیب بن عائذ بن مالک بن جذیمه از قبیله ازد که از دو شاخه خزاعه و مصطلقی ها تشکیل شده، می باشد، جویریه پیش از ازدواج با محمد، همسر مسافع بن صفوان مصطلقی بود و نامش بَرَّة ( به فتح باء و فتح و تشدید راء و تاء تأنیث مفعولۀ ) بود. محمد اسمش را جویریه گذاشت. داستان ازدواج جویریه با محمد را عایشه چنین روایت می کند: در جنگ (مریسیع یا به گفته ابن هشام جنگ با بنی المصطلق) پس از فتح جنگ اسیران زیادی گرفتند. جویریه از جمله اسیران بود و در تقسیمات غنائم جنگی یی که از این قبیله گرفته شده بود، به ثابت بن قیس بن شماس پسر عموی عایشه رسیده بود.

ثابت بن قیس با جویره قرارداد نوشت که وی با پرداخت «۹ اوقیه» طلا آزاد شود، عایشه می گوید: جویره بسیار زیبا و نمکین بود و هرکس می دیدش، مجذوب وی می شد، او پیش رسول خدا (ص) آمد تا از آن حضرت در مورد پرداخت تعهد خود کمک بگیرد، عایشه می افزاید: همین که او را کنار در حجره خود دیدم، ناراحت شدم و فهمیدم وقتی من زیبایی او را می پسندم، بدیهی است پیامبر هم خواهد پسندید. جویره پیش پیامبر آمد و گفت ای رسول خدا من جویره دختر حارث بن ابی ضرار سالار قوم خویش هستم و گرفتار شده ام و در سهم ثابت بن قیس یا پسر عموی عایشه قرار گرفته ام و قراردادی برای خلاصی خود نوشته ام و اکنون آمده ام تا در پرداخت آن از شما کمک بگیرم، پیامبر فرمود آیا موافقی کاری بهتر از این انجام شود؟

جویره گفت چه کاری؟ حضرت فرمود من تعهد ترا می پردازم و با تو ازدواج می کنم، گفت آری ای رسول خدا و پیامبر فرمود چنین کردم، عایشه می گوید: چون این خبر به من رسید، اسیران خویشاوندان سببی رسول خدا شدند و آنان را آزاد کردند.



جویریہ در سال ششم ہجرت در هنگام ازدواج با محمد بیست سالہ بود و محمد ۵۹ سال داشت و در ماہ ربیع الاول سال پنجاہ و شش بہ عمر ہفتاد سالہ گی در مدینہ در گذشت، مروان بن حکم کہ در آن زمان فرماندار مدینہ بود بر او نماز گزارد و در همان جا دفن گردید.

.....  
منابع:

- ۱، نہ آیۃ الارب» تالیف شہاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحہ ۱۶۳ الی ۱۶۴
- ۲ - «تاریخ کامل» تالیف عزالدین ابن اثیر - ترجمہ - دکتر سید حسین روحانی - جلد سوم صفحہ ۱۱۷۹
- ۳ - تاریخ طبری از محمد بن جریر طبری - جلد چہارم صفحہ ۱۲۹۳ .
- ۴ - طبقات - محمد سعد کاتب واقدی - ترجمہ دکتر محمود مہدوی دامغانی - جلد اول صفحہ ۴۹۲ - ۴۹۳ .
- ۵ - تاریخ نامہ طبری جلد اول صفحہ ۳۰۹
- ۶ - سیرت رسول اللہ رفیع الدین اسحق بن محمد ہمدانی جلد دوم صفحہ ۷۸۳

**۸ - ریحانه:** دختر زید بن عمرو، از بنی قریظه یا بنی نضیر است، ریحانه پیش از ازدواج با محمد همسر مردی به نام حکم بود. ریحانه در جنگ بنی قریظه اسیر شد و جزء سهم محمد قرار گرفت و محمد وی را آزاد گذاشت که اگر می خواهد یهودی باشد یا مسلمان شود ریحانه مسلمان شد و در محرم سال ششم هجرت محمد با وی ازدواج کرد و «دوازده و نیم اوقیه» طلا مهریه او را تعیین کرد و در منزل ام منذر سلمی دختر قیس که از قبیله بنی نجار بود او را سکونت داد و در سال هشتم هجری در مدینه درگذشت و در گورستان (بقیع) به خاک سپرده شد.

.....  
منابع:

- ۱، ، نهآیه الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۶۴ الی ۱۶۵،
- ۲ - تاریخ طبری از محمد بن جریر طبری - جلد چهارم صفحه ۱۲۹۶ .
- ۳ - تاریخنامه طبری جلد اول صفحه ۳۱۱
- ۴ - طبقات - محمد سعد کاتب واقدی - ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی - جلد اول صفحه ۴۹۲ - ۴۹۳ .

**۹ - ام حبیبہ رملہ:** دختر ابوسفیان صخر بن حرب بن امیہ بن عبدالشمس بن عبد مناف بن قصی قرشی و از شاخه اموی است و از طرف مادر ام حبیبہ دختر صفیہ دختر ابی العاص بن امیہ و هم عمه عثمان بن عفان خلیفہ سوم بود.

ام حبیبہ با شوهرش عبیداللہ بن جحش مسلمان شد و به گروه دوم یا ہجرت دوم به حبشہ رفتند و پس از مدتی عبیداللہ بن جحش شوهرش مسیحی شد و از اسلام برگشت و در حال مسیحیت در گذشت. ولی ام حبیبہ مسلمان باقی ماند.

محمد در سال ہفتم ہجرت عمرو بن امیہ ضمیری را پیش نجاشی بہ حبشہ فرستاد تا ام حبیبہ را بہ ازدواج محمد در آورند، نجاشی این کار کرد و ام حبیبہ را بہ ازدواج محمد در آورد و مبلغ چہارصد دینار از طرف محمد مہریہ او قراردادہ و شرحبیل بن حسنہ و بہ قولی عثمان بن عفان را عہددار کرد تا وی را بہ مدینہ اعزام دارد.

ام حبیبہ در سال چہل و چہار ہجری در گذشت و در مدینہ مدفون شد.

منابع:

- ۱ ، نہایۃ الارب» تالیف شہاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحہ ۱۶۵ الی ۱۶۷،
- ۲ ، «تاریخ کامل» تالیف عزالدین ابن اثیر - ترجمہ - دکتر سید حسین روحانی - جلد سوم صفحہ ۱۱۷۹،
- ۳ - تاریخ طبری از محمد بن جریر طبری - جلد چہارم صفحہ ۱۲۹۳ .
- ۴ - تاریخنامہ طبری جلد اول صفحہ ۳۰۹

۱۰ - صفیه: دختر حیی بن اخطب بن سعیه بن ثعلبه بن عبید بن کعب بن حارث بن ابی حبیب بن نضیر بن نحام بن نحوم از مردم بنی اسرائیل و از خاندان هارون بن عمران و از طرف مادرش «بره یا ضره» دختر سمول و خواهر رفاعه بود، پدر صفیه سالار قوم بنی نضیر بود.

صفیه پیش از ازدواج با محمد اولا همسر سلام بن مشکم قرظی شاعر بود پس از این که وی را طلاق داد با مردی به نام کنانه بن ربیع بن ابی الحقیق نضری که شاعر بود ازدواج کرد. کنانه در جنگ خیبر کشته شد، صفیه از هر دو شوهر صاحب فرزند نشده بود.

داستان ازدواج محمد با صفیه به گفته محمد بن اسحاق در کتاب مغازی و ابوبکر احمد بن حسین بیهقی در کتاب دلائل النبوه و طبری و دیگر نویسندگان تاریخ اسلام بر این روایت هم نظر هستند که صفیه بن حیی از جمله اسیران جنگ خیبر است که پس از فتح قلعه قموص که حصار ابن ابی الحقیق بود و پس از قتل همه مردان، زنان و کودکان زیادی اسیر شدند.

ازانس بن مالک و ابن عبدالبر و ابن شهاب در کتاب نهآیه الارب روایت شده که صهب می گفته است چون اسیران خیبر را جمع کردند، مردی به نام «دحیه» پیش محمد آمد و دختری از اسیران را برای خود طلبگار شد و محمد برایش گفت که یکی را خوش کن، او صفیه را انتخاب کرد اما به محمد گفته شد که این زن بهترین زنی از بنی قریظه و بنی نضیر است و برای خود شما مناسب تر است، محمد به دحیه گفت زنی دیگر انتخاب کن و صفیه را خود نگاه داشت.

محمد صفیه را در سال ششم هجرت و ۶۲۷ م ازدواج کرد و صفیه در زمان ازدواج با محمد هنوز هم به سن هفده ساله گی نرسیده بود، محمد در ازدواج با وی آزادی اش را به عنوان مهریه قرار داد، صفیه در سال سی و ششم هجرت و ۶۵۷ م در گذشت.

صفیه در ماه رمضان سال پنجاه و یا پنجاه و دوم هجری در مدینه در گذشت و در گورستان بقیع دفن شد. آنچه که صفیه از خود به میراث گذاشت، به ارزش صد هزار درم بود که قیمت زمین ها و دیگر لوازم زندگی او بود و قرار وصیتش یک سوم آن را به خواهرزاده اش که یهودی و از اهل زمه بود، بخشید.

منابع:

- ۱ ، نه‌آیه‌ الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۶۷ الی ۱۶۹ .
- ۲ - «تاریخ کامل» تالیف عزالدین ابن اثیر - ترجمه - دکتر سید حسین روحانی - جلد سوم صفحه ۱۱۸۰ .
- ۳ - تاریخ طبری از محمد بن جریر طبری - جلد چهارم صفحه ۱۲۹۵ .
- ۴ - تاریخنامه طبری جلد اول صفحه ۳۰۹
- ۵ - طبقات - محمد سعد کاتب واقدی - ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی - جلد اول صفحه ۴۹۲ - ۴۹۳ .
- ۶ - سیرت رسول الله - مؤلف: محمد بن اسحاق - جلد دوم - صفحه ۸۲۳ .

## باب (۹): آنچه که در مورد (حکم) ران آمده است

۲۴۰- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ  $\tau$ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ  $\rho$  غَزَا خَيْبَرَ، فَصَلَّيْنَا عِنْدَهَا صَلَاةَ الْغَدَاةِ بِغَلَسٍ، فَرَكِبَ نَبِيُّ اللَّهِ  $\rho$ ، وَرَكِبَ أَبُو طَلْحَةَ، وَأَنَا رَدِيفُ أَبِي طَلْحَةَ، فَأَجْرَى نَبِيُّ اللَّهِ  $\rho$  فِي رُقَاقِ خَيْبَرَ، وَإِنَّ رُكْبَتِي لَتَمَسُّ فَخِذَ نَبِيِّ اللَّهِ  $\rho$ ، ثُمَّ حَسَرَ الْإِزَارَ عَنْ فَخِذِهِ، حَتَّى إِنِّي أَنْظُرُ إِلَى بَيَاضِ فَخِذِ نَبِيِّ اللَّهِ  $\rho$ ، فَلَمَّا دَخَلَ الْقَرْيَةَ قَالَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ، حَرَبَتْ خَيْبَرُ إِنَّا إِذَا نَزَلْنَا بِسَاحَةِ قَوْمٍ، فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ». قَالَهَا ثَلَاثًا، قَالَ: وَخَرَجَ الْقَوْمُ إِلَى أَعْمَالِهِمْ، فَقَالُوا: مُحَمَّدٌ وَالْخَمِيسُ يَعْنِي: الْجَيْشَ، قَالَ: فَأَصَبْنَاهَا عَنُوءَةً، فَجَمَعَ السَّبْيُ، فَجَاءَ دَحِيَّةُ الْكَلْبِيِّ  $\tau$  فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، أَعْطِنِي جَارِيَةً مِنَ السَّبْيِ، قَالَ: «أَذْهَبُ فَخُذْ جَارِيَةً». فَأَخَذَ صَفِيَّةَ بِنْتَ حَيْسَى، فَجَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ  $\rho$  فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، أَعْطَيْتَ دَحِيَّةَ صَفِيَّةَ بِنْتَ حَيْسَى سَيِّدَةً قُرَيْظَةً وَالنُّضِيرَ، لَا تَصْلُحُ إِلَّا لَكَ، قَالَ: «ادْعُوهُ بِهَا». فَجَاءَ بِهَا، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا النَّبِيُّ  $\rho$  قَالَ: «خُذْ جَارِيَةً مِنَ السَّبْيِ غَيْرَهَا». قَالَ: فَأَعْتَقَهَا النَّبِيُّ  $\rho$  وَتَزَوَّجَهَا وَجَعَلَ صَدَاقَهَا عِتْقَهَا حَتَّى إِذَا كَانَ بِالطَّرِيقِ، جَهَّزْتَهَا لَهُ أُمَّ سُلَيْمٍ فَأَهْدَتْهَا لَهُ مِنَ اللَّيْلِ، فَأَصْبَحَ النَّبِيُّ  $\rho$  عَرُوسًا، فَقَالَ: «مَنْ كَانَ عِنْدَهُ شَيْءٌ فَلْيَجِئْ بِهِ». وَبَسَطَ نَطْعًا، فَجَعَلَ الرَّجُلُ يَجِيءُ بِالْتَّمْرِ، وَجَعَلَ الرَّجُلُ يَجِيءُ بِالسَّمْنِ، قَالَ: وَأَحْسِبُهُ قَدْ ذَكَرَ السَّوِيقَ، قَالَ: فَحَاسُوا حَيْسًا، فَكَانَتْ وَلِيمَةً رَسُولِ اللَّهِ  $\rho$ . (بخاری: ۳۷۱)

ترجمه: انس می گوید: رسول الله ص برای جهاد با اهل خیبر، به راه افتاد. ما نماز فجر را نزدیک خیبر، در تاریکی خواندیم. آن حضرت ص پس از نماز فجر، بر مرکب خود، سوار شد. ابوطلحه نیز بر مرکب خود، سوار شد. من هم پشت سر ابوطلحه سوار شدم. نبی اکرم ص در کوچه های خیبر براه افتاد. چون کوچه های خیبر، تنگ بود، زانوی من به ران (مبارک) رسول الله ص برخورد می کرد. رسول اکرم ص ایزارش را بالا کشید، بطوری که من سفیدی ران ایشان را دیدم. رسول اکرم ص پس از ورود به خیبر، فریاد زد: «الله اکبر، نابود گشت خیبر! هر گاه ما وارد سرزمین قومی بشویم که بیم داده شده اند، آنگاه، برای آن قوم، بامداد بدی خواهد بود». و این جمله را سه بار تکرار نمود.

راوی می گوید: هنگام ورود آن حضرت ص به خیبر، مردم سر کارهایشان بودند. آن ها با دیدن لشکر مسلمانان، گفتند: محمد با لشکرش آمد، محمد با لشکرش آمد. سر انجام، خیبر به زور شمشیر، فتح شد. هنگامی که اسیران جنگ، جمع آوری شدند، دحیه کلبی آمد و گفت: ای پیامبر خدا! از این اسیران، کنیزی به من بده. رسول الله ص فرمود: «برو و کنیزی برای خود انتخاب کن». او صفیه بنت حُئی را انتخاب کرد. سپس شخصی آمد و به رسول الله ص گفت: ای پیامبر خدا! صفیه دختر حُئی؛ بی بی بنی قریظه و بنی نظیر؛ را به دحیه عنایت کردی؟ صفیه تنها شایسته شما است. رسول الله ص فرمود: «دحیه و صفیه را صدا کنید». هنگامی که رسول الله ص صفیه را دید، به دحیه فرمود: «به جای او می توانی کنیز دیگری انتخاب کنی».

انس می گوید: رسول الله ص صفیه را آزاد کرد و سپس با وی ازدواج نمود. و همین آزادی، مهریه او قرار گرفت. در راه بازگشت، صفیه به وسیله ام سلیم رضی الله عنها آراسته شد و زفاف انجام گرفت. رسول الله ص صبح روز پس، فرمود: «هر کس، هر چه دارد، حاضر کند». سپس سفره چرمینی را پهن کرد. بعضی ها خرما، برخی ها روغن و بعضی دیگر، آرد جو آوردند و روی سفره چیدند و از مواد غذایی موجود، یک نوع شیرینی درست کردند. و همین، ولیمه رسول الله ص بود.

۱۶۳۱- عَنْ أَنَسٍ قَالَ: أَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ خَيْبَرَ وَالْمَدِينَةِ ثَلَاثَ لَيَالٍ يُبْنَى عَلَيْهِ بِصَفِيَّةَ، فَدَعَوْتُ الْمُسْلِمِينَ إِلَى وِلِيمَتِهِ، وَمَا كَانَ فِيهَا مِنْ خُبْزٍ وَلَا لَحْمٍ، وَمَا كَانَ فِيهَا إِلَّا أَنْ أَمَرَ بِلَالًا بِالْأَنْطَاعِ فَبَسِطْتُ، فَأَلْقَى عَلَيْهَا التَّمْرَ وَالْأَقِطَ وَالسَّمْنَ، فَقَالَ الْمُسْلِمُونَ: إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ أَوْ مَا مَلَكَتْ يَمِينُهُ؟ قَالُوا: إِنَّ حَجَبَهَا فَهِيَ إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ، وَإِنْ لَمْ يَحْجُبْهَا فَهِيَ مِمَّا مَلَكَتْ يَمِينُهُ. فَلَمَّا ارْتَحَلَ وَطَأَ لَهَا خَلْفَهُ وَمَدَّ الْحِجَابَ. (بخاری: ۴۲۱۳)

ترجمه: انس میگوید: نبی اکرم ص سه شب، میان خیبر و مدینه توقف کرد و با صفیه ازدواج نمود. من، مسلمانان را به ولیمه اش دعوت کردم. در آن ولیمه، نان و گوشتی، وجود نداشت. بلکه به بلال دستور داد تا سفره های چرمین را پهن کند. آنگاه، رسول خدا ص بر آن ها خرما، کشک و روغن گذاشت. مسلمانان گفتند: آیا صفیه یکی از مادران مؤمنان و یا کنیز اوست؟ با خود گفتند: اگر او را حجاب کند، پس یکی از مادران مؤمنان است و گرنه، کنیزش بشمار خواهد رفت. سرانجام، هنگام سفر، رسول خدا ص پشت سر خود، برایش، جایی مهیا ساخت و بر او پرده انداخت.



۱۱ - میمونه: دختر حارث بن حزن بن بجیر بن هزم بن رویه بن عبدالله بن هلال بن عامر بن صعصعه بن معاویه بن بکر بن هوازن بن منصور بن عکرمه بن خصفه بن قیس عیلان بن مطر، و از طرف مادر میمونه هند دختر عوف بن زهیر بن حارث بن حماطه بن حمیر از قبیله کنانه است و از همین جهت وی را هم زهیر بن حارث بن کنانه گفته اند.

میمونه پیش از ازدواج با محمد نخست همسر مسعود بن عمرو بن عمیر ثقفی بود و مسعود وی را طلاق داد و پس از آن با ابورهم بن عبدالعزیزی بن ابوقیس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی ازدواج کرد تا این که وی وفات یافت با محمد ازدواج نمود.

ابن عبدالبر از قول ابن عباس روایت می کند، هنگامی که محمد در سال هفتم هجری برای عمره القضاء به مکه آمد، جعفر بن ابی طالب از میمونه دختر حارث برای محمد خواستگاری کرد و اسماء بنت عمیس خواهر مادری میمونه همسر جعفر بن ابی طالب بود و خواهر دیگرش سلمی هم همسر حمزه بود و خواهر دیگرش ام الفضل همسر عباس بن عبدالمطلب بود، میمونه تقاضای جعفر بن ابی طالب را پذیرفت و اختیار عقد خود را به عباس بن عبدالمطلب واگذار شد. عباس او را برای محمد عقد کرد و پس از ختم حج عمره محمد با میمونه در یکی از محلات نزدیک مکه به نام «سرف» عروسی کرد.

میمونه در سال پنجاه و یکم هجری به عمر هشتاد ساله گی در سرف درگذشت و در همان جا دفن گردید.

منابع:

- ۱، نه‌آیه‌ الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۶۹ الی ۱۷۱.
- ۲ - «تاریخ کامل» تالیف عزالدین ابن اثیر - ترجمه - دکتر سید حسین روحانی - جلد سوم صفحه ۱۱۸۰.
- ۳ - تاریخ طبری از محمد بن جریر طبری - جلد چهارم صفحه ۱۲۹۵
- ۵ - تاریخنامه طبری جلد اول صفحه ۳۰۹

### باب (۲۴): عمره القضاء

۱۶۳۷- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: تَزَوَّجَ النَّبِيُّ ﷺ مَيْمُونَةَ وَهِيَ مُحْرِمَةٌ،  
وَبَنَى بِهَا وَهِيَ حَلَالٌ، وَمَاتَتْ بِسَرِفٍ. (بخاری: ۴۲۵۸)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ص در حالت احرام، میمونه را نکاح کرد و زمانی که از احرام بیرون آمده بود (در سرف) با وی ازدواج نمود. و سرانجام، میمونه در همان سرف، فوت کرد.

زنانی که محمد آن با عقد کرد یا خود را به وی بخشیدند و زنانی که

طلاق شدند



**۱۲ - فاطمه:** دختر ضحاک بن سفیان بن عوف بن کعب بن ابوبکر که همان عبید بن کلاب بن ربیعہ بن عامر است، محمد در ذوالقعدہ سال هشتم هجرت به هنگام مراجعت از «جعرانہ» فاطمه را عقد کرد. در باره طلاق دادن فاطمه روایات زیادی تحریر شد است که بیشتر به افسانہ شبیہ است تا یک روایت تاریخی که بتوان دلیل قانع کننده یی برای دادن طلاق باشد. اما روایت شیخ ابو محمد دمیاطی حاکی از آن است که: (پیامبر فاطمه دختر ضحاک را به بهانه این که دچار بیماری برص (مرض جلدی پس) و هم تکلیف روانی شده بود طلاق داد و هم هنگامی که پیامبر به مسجد می رفت، او از خانه میان مسجد سرک می کشید) فاطمه در سال شصتم هجرت درگذشت.

منبع:

۱، نہایۃ الارب» تالیف شہاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحہ ۱۷۱ الی ۱۷۲.

**۱۳، سنا:** دختر سفیان بن عوف بن کعب بن ابوبکر بن کلاب ہم از جملہ زنان عقد شدہ حرامسرای محمد بود.

منبع:

۱، نہایۃ الارب» تالیف شہاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحہ ۱۷۲.

**۱۴ - عَمْرَة:** بنت یزید بن عبید بن رواس بن کلاب ، به گفته ابن عبدالبر : ( پیامبر با او ازدواج کرد و سپس او را طلاق داد چون که مبتلا به مرض برص بود).

.....

منابع:

۱ ، نهآیه الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۷۲،

۲ - تاریخ طبری از محمد بن جریر طبری جلد چهارم صفحه ۱۲۹۸

**۱۵ - عالیہ:** دختر ظبیان بن جون بن عوف بن کعب بن ابی بکر بن عبید بن کلاب است، ابن عبدالبر می گوید: پیامبر با او ازدواج و مدتی زندگی کرد و سپس طلاقش داد وی از قبیله بنی کلاب بود.

.....

منابع:

۱ - نهآیه الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۷۲ .

۲ - تاریخنامه طبری جلد اول صفحه ۳۰۹

۳ - تاریخ طبری - تالیف: محمد بن جریر طبری - ترجمه: ابولقاسم پاینده - جلد چهارم صفحه ۱۲۹۷

**۱۶ ، فاطمه:** دختر سریح، ابن اثیر می گوید: نامش فاطمه بنت سریح بود و از جمله همسران محمد شمرده شده است.

.....

منابع:

۱ ، نهآیه الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۷۲ .

۲ - «تاریخ کامل» تالیف عزالدین ابن اثیر - ترجمه - دکتر سید حسین روحانی - جلد سوم صفحه

۱۱۸۱ .

۳ - تاریخ طبری از محمد بن جریر طبری جلد چهارم صفحه ۱۲۹۷

۱۷ - اسماء: دختر نعمان بن ابی الجون بن اسود بن حارث بن شراحیل بن جون بن آکل المرار کندی است که پدر اسما دخترش را با مهریه دوازده و نیم اوقیه به عقد محمد در آورد، در باره زندگی و طلاق اش از محمد روایات گوناگون نقل شده که ضرورت به ذکر آن نیست.

منابع:

- ۱، نه‌ایه الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۷۲ الی ۱۷۴.
- ۲، «تاریخ کامل» تالیف عزالدین ابن اثیر - ترجمه - دکتر سید حسین روحانی - جلد سوم صفحه ۱۱۸۱
- ۳ - تاریخ طبری از محمد بن جریر طبری جلد چهارم صفحه ۱۲۹۶

۱۸ - امیمه بنت شراحیل ازدواج کرد، بخاری در صحیح خود حدیثی از ابواسید ساعدی را نقل می کند با این تفاوت که می گوید: پیامبر با امیمه دختر شراحیل ازدواج کرد و چون پیش او رفت و او خواست به او دست بزند مثل اینکه ناراحت شد و پیامبر به ابواسید دستور فرمود او را دو دست جامه بده و وسایل سفرش را فراهم ساز، در روایت دیگری از قول ابواسید نقل شده است که می گفته است جونیه را به حضور پیامبر آورده بودند - چندین روایت در این باره نقل شده. کدام یکی درست است کاری است که خیلی مشکل می باشد...

منابع:

- ۱، نه‌ایه الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۷۴.

۱۹ - جونیه: جونیه " زنی از کنده غیر از اسماء، که ابو اسید ساعدی او را بر پیامبر وارد کرد و عایشه و حفصه آرایش و ترتیب کارش را بعهدہ گرفتند. پس یکی از آن دو به او گفت: راستی رسول خدا از زنی خوشش می آید که هر گاه بر او در آید و دست خویش را بسوی او دراز کند، بگوید: از تو بخدا پناه می برم، پس چنان کرد، و پیامبر دست خویش را بر روی خود نهاد و رو بدان پوشیده داشت و سه بار گفت: "عذت فعذت" پناه بردی پس پناه برد".

سپس بیرون رفت و [ابو] اسید ساعدی را فرمود که دو جامه کتان سفید بدو دهد و او را به خانه اش بازگرداند، و چنان گمان برده اند که او از غصه مرد.

منابع:

۱، نهایه الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۷۴ .

۲۰ - قتیله: دختر قیس و خواهر اشعب بن معد یکرب بن معاویه کندی است، خواستگاری و عقد او در سال دهم هجرت یعنی دو ماه پیش از درگذشت محمد صورت گرفته است.

منابع:

۱، نهایه الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۷۴ و ۱۷۵ .

۲، «تاریخ کامل» تالیف: عزالدین ابن اثیر» ترجمه: دکتر سید حسین روحانی، جلد سوم صفحه ۱۱۸۱ .

۳ - تاریخنامه طبری جلد اول صفحه ۳۱۰



**۲۱ - عمره:** دختر معاویه کندی است، شعبی روایت می کند: محمد زنی از کنده ازدواج کرد ولی پس از رحلت به مدینه رسید. ابوالفرج بن جوزی هم این موضوع را در کتاب اش (التلخیص) آورده است.

منابع:

- ۱، نه‌آیه‌ الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۷۵.
- ۲، تلخیص فہوم اهل الاثار فی مختصرالسير و الاخبار است به نقل زرکلی در الاعلام صفحه ۸۹

**۲۲ - اسما یا سناء:** دختر صلت ابوالفرج بن جوزی هم این موضوع را در کتابش (التلخیص) آورده است، اما ابن عبدالبر می گوید نامش (وسنا دختر صلت بن حبیب بن حارثه بن ہلال بن حرام بن سماک بن عوف بن عمرو القیس بن بہتہ بن سلیم است)، پیامبر او را بہ ہمسری برگزید ولی پیش از آن کہ او بہ مدینہ برسد، پیامبر رحلت فرمود.

ابن اثیر می گوید: «نشا» زنی از بنی کلاب (دختر رفاعہ) را ہمسر خود ساخت. برخی گویند: نام او (شنا) دختر اسماء بن صلب بود و برخی گویند: دختر صلب بن حبیب بود.

بہ ہر صورت، روایات مختلف در بارہ اسم وی شدہ نامش سنا، اسما، و سنا ہرچہ باشد، مہم نیست. آنچه مہم است کہ محمد ہمسری بہ ہمچو نام ہایی داشت کہ در تاریخ ذکر شدہ است.

منابع:

- ۱، نہ‌آیه‌ الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۷۵ و ۱۷۶.
- ۲ - «تاریخ کامل» تالیف عزالدین ابن اثیر - ترجمہ - دکتر سید حسین روحانی - جلد سوم صفحه ۱۱۸۰.

۳ - تاریخنامہ طبری جلد اول صفحه ۳۰۹

**۲۳ - ملیکه:** دختر کعب لثی، در ماه رمضان سال هشتم هجرت با وی ازدواج کرد و بعد از مدتی در زمان حیات محمد در گذشت.

منابع:

۱، نه‌آیه‌ الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۷۶ الی ۱۷۷.

**۲۴ - دختر جندب:** بن ضمیره جندعی است، ابو محمد دمیاطی روایت می کنند که پیامبر با دختر جندب بن ضمیره ازدواج فرموده است.

منابع:

۱، نه‌آیه‌ الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۷۷.

**۲۵ - شنبای غفاری (یا کنانی):** محمد با وی پیوند همسری بست، دمیاطی می گوید برخی از سیره نویسان نوشته اند که پیامبر با زنی از قبیله غفار ازدواج کرد هنگامی که در بدن برهنه او لکه مرض برص (پسی) دید، وی را طلاق داد. ابن اثیر می گوید: محمد با شنبای ازدواج کرد اما پیش از آن که با وی درآید، پسر محمد ابراهیم وفات کرد. شنبای گفت: اگر پیامبر می بود، پسرش نمی مرد، محمد وی را رها ساخت.

منابع:

۱، نه‌آیه‌ الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۷۷.

۲، «تاریخ کامل» تالیف عزالدین ابن اثیر - ترجمه - دکتر سید حسین روحانی - جلد سوم صفحه ۱۱۸۰

**۲۶ - خوله:** دختر هذیل بن هبیره قبیصه بن حارث بن حبیب بن حرفه بن ثعلبه بکر بن حبیب بن عمرو بن غنم بن ثعلبه و مادرش خریق دختر خلیفه بن فروه بن فضاله بن زید بن امروالقیس کلبی است، گویند: پیامبر با وی ازدواج کرد و در بین راه پیش از آن که به حضور پیامبر در مدینه برسد در گذشت.

منابع:

- ۱ ، نهآیه الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۷۷ .
- ۲ - تاریخ طبری - تالیف: محمد بن جریر طبری - ترجمه: ابولقاسم پاینده - جلد چهارم صفحه ۱۲۹۷ .
- ۳ - تاریخنامه طبری جلد اول صفحه ۳۱۰

**۲۷ - شراف:** دختر خلیفه بن فروه کلبی و خواهر دحیه بن خلیفه کلبی است. دمیاطی می گوید ابن کلبی می گفته است شرقی بن قطامی نقل می کرده است که چون خوله دختر هذهل مرد، پیامبر با اشراف دختر خلیفه ازدواج ولی با او عروسی نکرد، ابن عبدالبر می گوید او هم پیش از عروسی در گذشت.

منابع:

- ۱ ، نهآیه الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۷۷ .

**۲۸ - خوله:** دختر حکیم ابن امیه بن حارثه بن اوقص بن مره بن هلال بن فالح بن ثعلبه بن ذکوان بن امروالقیس بن سلیم است، نام او را خویله هم نوشته اند، و نام مادرش صفیه دختر عاص بن امیه بن عبدشمس بن مناف بن قصی است. ابن کلبی می گوید: خوله دختر حکیم پیشاً همسر عثمان بن مظعون که در گذشته بود، وی از جمله زنان پیامبر است که خود را به پیامبر بخشیده بود.

منابع:

- ۱، نهآیه الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۷۷.
- ۲ - «تاریخ کامل» تالیف عزالدین ابن اثیر - ترجمه - دکتر سید حسین روحانی - جلد سوم صفحه ۱۱۷۸.

**۲۹ - لیلی:** دختر خطیم بن عدی بن عمرو بن سواد بن ظفر بن حارث بن خزرج بن عمرو است، لیلی دختر خطیم خود را به پیامبر بخشید و پیامبر قبول فرمود و سپس نادم شد و قول خود را پس گرفت.

منابع:

- ۱، نهآیه الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۷۸ و ۱۷۹.
- ۲ - تاریخ نامه طبری - گردانیده منسوب به بلعمی - از محمد بن جریر طبری - جلد اول - ۳۱۰
- ۳ - تاریخ طبری - تالیف: محمد بن جریر طبری - ترجمه: ابولقاسم پاینده - جلد چهارم صفحه ۱۲۹۷ - ۱۲۹۸

**۳۰ - لیلی:** دختر حکیم انصاری از قبیله اوس است که خود را بدون مهر و کابین به پیامبر بخشید.

منابع:

- ۱، نهآیه الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۷۹.

**۳۱ - ام شریک غزیه:** دختر دودان بن عوف از خاندان بنی عامر بن لوی و از طایفه معیص است، ام شریک خود را به محمد بخشید اما وی نپذیرفت و با او ازدواج نکرد تا این که درگذشت. در رابطه نام این خانم و همچنان در ز مینه این که آیا محمد با وی عروسی کرد یا نه روایات مختلف ذکر شده است و مشکل است بتوان یکی از این روایات را پذیرفت، به هر صورت ام شریک یکی از زنان حرمسری محمد بود تا وفات یافت.

منابع:

- ۱، نه‌آیه‌ الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۷۹ الی ۱۸۰
- ۲ - تاریخ طبری - تالیف: محمد بن جریر طبری - ترجمه: ابولقاسم پاینده - جلد چهارم صفحه ۱۲۹۷ .

**۳۲ - شنباء:** دختر عمرو غفاری از طایفه بنی قریظه بود و به روایت دیگری از کنانی گفته اند. شیخ ابو محمد دمیاطی او را از جمله زنان پیامبر نام برده است.

منابع:

- ۱، نه‌آیه‌ الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۸۱ .
  - ۲ - «تاریخ کامل» تالیف عزالدین ابن اثیر - ترجمه - دکتر سید حسین روحانی - جلد سوم صفحه ۱۱۷۸ .
- تاریخ طبری - تالیف: محمد بن جریر طبری - ترجمه: ابولقاسم پاینده - جلد چهارم صفحه ۱۲۹۵ .



نام زنانی که خواستگاری شدند و محمد با بعضی از آنان ازدواج

کرد





۳۳ - ام هانی: دختر ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم و از طرف مادر دختر فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبدالمنف و خواهر تنی علی شاه مردان و برادرانش عقیل، جعفر و طالب بن ابوطالب بوده است، بعضی نامش را فاخته و دیگری هم هند ذکر کرده.

از ابن عباس روایت شده است که محمد پیش از بعثت از ام هانی خواستگاری کرد اما ابوطالب وی را به ازدواج هییره بن ابی وهب بن عمرو بن عائد بن عمران بن مخزوم درآورد، محمد از عمویش ابوطالب جو یا ی این عمل شد؟ ابوطالب به بهانه این که ما از آنان دختر گرفته بودیم و شخص کریم باید نسبت کریم پاداش خوب بدهد از تقاضا محمد شانه خالی کرد.

ام هانی مسلمان شد و از شوهرش جدا شد، محمد بار دیگر از وی خواستگاری کرد. این بار ام هانی داشتن بچه خرد سالش را بهانه کرده و پاسخ رد داد.

منابع:

- ۱ ، نهآیه الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۸۱ الی ۱۸۲
- ۲ - «تاریخ کامل» تالیف عزالدین ابن اثیر - ترجمه - دکتر سید حسین روحانی - جلد سوم صفحه ۱۱۸۲ .
- ۳ - تاریخنامه طبری جلد اول صفحه ۳۱۰ .

**۳۴ - ضباعه:** دختر عامر بن قرط بن سلمه بن قشیر بن کعب بن ربیعہ بن عامر بن صعصعہ است. هشام بن محمد کلبی روایت می کنند، ضباعه دختر عامر اولاً همسر هودہ بن علی حنفی بود هنگامی که وی درگذشت، مال و ثروت زیادی برای ضباعه به ارث گذاشت. پس از آن، عبدالله بن جدعان تیمی با او ازدواج کرد. چون از وی صاحب فرزند شده نتوانست، تقاضای طلاق کرد. عبدالله وی را طلاق داد، و سپس با هشام بن مغیره ازدواج کرد و فرزندى به نام سلمه متولد شد هشام وفات یافت.

قرار گفته سیره نویسان، ضباعه بانویی تنومند با موهای زیبا و بلندی بود. هنگامی که خبر این صفات و زیباییها برای محمد رسید، از پسرش سلمه مادرش را خواستگاری کرد. سلمه گفت من باید از مادرم اجازه بگیرم اما در این جریان کسی به محمد گفت ضباعه فعلاً سالخورده شده است.

سلمه با پاسخ مثبت از مادرش برگشت اما محمد سکوت کرد و پاسخ نداد.

منابع:

۱، نه‌آیه‌ الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۸۲.

**۳۵ - صفیه:** دختر بشامه بن نضاله عنبری است، دمیاطی روایت می کنند، او در جنگی اسیر شد. محمد از وی خواستگاری کرده گفت اگر می خواهی همسر من باش یا می خواهی بیش شوهرت برگردد، صفیه شوهرش را انتخاب کرد. محمد وی را آزاد کرده و پیش شوهرش فرستاد.

منابع:

- ۱، نهآیه الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۸۲ .
- ۲ - «تاریخ کامل» تالیف عزالدین ابن اثیر - ترجمه - دکتر سید حسین روحانی - جلد سوم صفحه ۱۱۸۲ .
- ۳ - تاریخنامه طبری جلد اول صفحه ۳۱۰ - ۳۱۱
- ۴ - تاریخ طبری - تالیف: محمد بن جریر طبری - ترجمه: ابولقاسم پاینده - جلد چهارم صفحه ۱۲۹۹ .

**۳۶ ، جمره:** دختر حارث بن عوف مزنی است، محمد از پدرش جمره را خواستگاری کرد اما پدرش خواست وی را رد کرد به دلیل این که جمره مبتلی به بیماری برص یا پیسی شده است.

منابع:

- ۱ - نهآیه الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۸۲ .
- ۲ - «تاریخ کامل» تالیف عزالدین ابن اثیر - ترجمه - دکتر سید حسین روحانی - جلد سوم صفحه ۱۱۸۲ .
- ۳ - تاریخنامه طبری جلد اول صفحه ۳۱۱
- ۴ - تاریخ طبری - تالیف: محمد بن جریر طبری - ترجمه: ابولقاسم پاینده - جلد چهارم صفحه ۱۲۹۹ .

۳۷ ، سوده قرشی: محمد از وی خواستگاری کرد اما سوده به خاطر داشتن  
فرزند کوچک خواست محمد را رد کرد.

منابع:

۱ ، نهآیه الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۸۳ .

۳۸ - امامه: دختر حمزه بن عبدالمطلب دختر کاکایش که نامش را عماره هم  
گفته اند .

منابع:

۱ ، نهآیه الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۸۳ .

۳۹ - حوینه:

منابع:

۱ ، نهآیه الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۸۴ .

۴۰ - کلابیه: ابن اثیر وی را به نام عربہ کلابی دختر جابر کلابی یاد کرده که  
محمد وی را به همسری خویش درآورد.

منابع:

۱ ، نهآیه الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۸۴ .

۲ - «تاریخ کامل» تالیف عزالدین ابن اثیر - ترجمه - دکتر سید حسین روحانی - جلد سوم صفحه  
۱۱۸۱ .

کننیران محمد



**۴۱ - ماریه:** دختر شمعون قبطی، از ناحیه جفن که از منطقه انصنا و از صعید مصر بوده است، ماریه را مقوقس جریح بن مینا به محمد هدیه داده بود، چون ماریه برای محمد ابراهیم را به دنیا آورد هر دو را آزاد ساخت. ماریه در محرم سال شانزدهم هجرت در زمان خلافت عمر بن خطاب درگذشت و عمر شخصاً مردم را برای تشییع جنازه اش دعوت کرده و بر جنازه او نماز گزارد و در «بقیع» دفن گردید.

منابع:

- ۱، نه‌آیه‌ الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۸۴.
- ۲ - تاریخ طبری - تالیف: محمد بن جریر طبری - ترجمه: ابولقاسم پاینده - جلد چهارم صفحه ۱۲۹۹
- ۳ - تاریخنامه طبری جلد اول ۳۱۱

**۴۲ - ریحانه:** دختر زید قرظی از بنی نضیر است.

منابع:

- ۱، نه‌آیه‌ الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۸۴.
- ۲ - تاریخنامه طبری جلد اول صفحه ۳۱۱
- ۳ - تاریخ طبری - تالیف: محمد بن جریر طبری - ترجمه: ابولقاسم پاینده - جلد چهارم صفحه ۱۲۹۹

۴۳ - جمیله: که از جمله اسرای جنگی بود که اسیر شد و ضمن غنایم جنگ به محمد داده شد.

منابع:

۱، نهآیه الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۸۵.

۴۴ - ربیحه قرطی: که به نام مصفر نیز ضبط شده و گفته اند که از قبیله بنی نضیر است نه بنی قریظه است. ۱.

منابع:

۱، نهآیه الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۱۸۵.

ابوعبید روایت می کنند: گروهی از کنیزان محمد به این شرح ثبت شده اند:  
۱ - ام عیاش ۲ - امیمه ۳ - ام رافع سلمی ۴ - برکه ام ایمن ۵ - ماریه ۶ - ریحانه  
۷ - ربیحه ۸ - دختر ابی عسیب، خضره، رضوی، ام ضمیره ..... ۱.

منابع:

۱، نهآیه الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۲۰۹.

۲ - تاریخ طبری - محمد بن جریر طبری جلد چهارم صفحه ۱۲۹۹

۳ - طبقات / محمد بن سعد کاتب واقدی صفحه ۴۹۰ - ۴۹۲



## خدمتگزاران آزاده شده محمد یازده تن بود.

- ۱- انس بن مالک بن نصر بن ضضم بن زید انصاری بخاری...
- ۲- ۳- هند و اسماء پسران حارثه بن هند از قبیله اسلمند...
- ۴- ربیعہ بن کعب بن مالک بن یعمر اسلمی که کنیه اش ابوفراس بوده است...
- ۵- عبدالله بن مسعود بن غافل بنحیب بن شمش بن فار بن...
- ۶- عقبه بن عامر بن عبس جهنی که از قبیله جهنیه بن زید...
- ۷- بلال بن رباح موذن در آغاز برده ابوبکر صدیق بود ...
- ۸- سعد او هم از بردگان ابوبکر و بعد در زمره خدمتگزار محمد شد...
- ۹- ذومخمر که برادر زاده یا خواهرزاده نجاشی است...
- ۱۰- بکیر بن شداخ لیشی نام او را بصورت بکر هم نوشته اند...
- ۱۱- ابوذر غفاری کنیه او را بصورت ابوالذر هم نوشته اند...\*

.....

منابع:

- ۱ ، نه‌آیه‌ الارب» تالیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۲۰۱- ۲۰۳ .
- ۲- طبقات / محمد بن سعد کاتب واقدی صفحه ۴۹۰- ۴۹۲

## برده گان محمد:

شیخ ابومحمد دمیاطی برده گان محمد را سی و یک تن روایت کرده است.

- ۱- زید بن حارثه بن شراحیل کلبی ...
- ۲- اسامه بن زید بن حارثه که مادرش ام ایمن بر که کنیز محمد بود...
- ۳- ثوبان بن بجدد، کنیه او به صحیحتر روایت ابو عبدالله است، او اهل سراه است که جایی میان مکه و یمن است...
- ۴- ابو کبشه سلیم در جنگ بدر و دیگر جنگها شرکت داشت...
- ۵- آسه که کنیه اش ابومسرح با ابومسروح است غلام زادگان منطقه سراه که در جنگ بدر شرکت کرده اند...
- ۶- شقران، نامش صالح و از اهالی حبشه است گویند محمد او را از پدر خود به ارث برده بود...
- ۷- رباح، از سیاه پوستان نوبه بود محمد او را از نمایندگان قبیله عبدالقیس خرید...
- ۸- یسار، او هم از اهالی نوبه بود و محمد او را در یکی از جنگها اسیر گرفت...
- ۹- ابورافع، نامش را اسلم و ابراهیم گفته اند از بردگان عباس بود که او را به محمد بخشید...
- ۱۰- ابومویهبه، از غلام زادگان مزینه بود پیامبر او را خرید...
- ۱۱- رافع، شیخ ابومحمد عبدالمؤمن از بردگان سعید بن عاص بود...
- ۱۲- فضاله، نام او را هم ضمن خدمتگزاران و بردگان محمد بود...
- ۱۳- مدعم، سیاه پوستی است که او را رفاعه بن زید جذامی به محمد بخشید...
- ۱۴- کرکره، عهددار نگهداری استر محمد بود...
- ۱۵- زید، که پدر بزرگ بلال یسار بن زید است...

- ۱۶ و ۱۷ - عبید و طهمان که هر دو از بردگان محمد بود...
- ۱۸ - مابور، که او را مقوقس به محمد هدیه داد...
- ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ - واقد، ابو واقد، هشام...
- ۲۲ - ابو ضمیره گفته شده است نامش سعد حمیری است...
- ۲۳ - حنین، ابن عبدالبر می گوید از بردگان و خدمتگزاران محمد بود...
- ۲۴ - ابو عسیب، که نامش احمر بوده است...
- ۲۵ - ابو عبیده سفیته، از بزرگان ام سلمه همسر رسول خداست...
- ۲۶ - ابوهند، ابن عبدالبر می گوید محمد او را هنگام بازگشت از حدیبیه خرید و آزاد کرده بود...
- ۲۷ - انجشه، برای شتران محمد آواز می خواند...
- ۲۸ - انیسه، حبشی زبان آوری بود که در جنگ بدر هم شرکت داشت...
- ۲۹ - ابولبابه متعلق به یکی از عمه های محمد بود...
- ۳۰ - رویف، محمد روز جنگ حنین او را از قبیله هوازان به اسیری گرفت...
- ۳۱ - سعد، او همان کسی است که ابو عثمان نهدی از قول او روایتی نقل می کند و این عبدالبر در استیعاب از او نام برده است...
- دمیاطی می گوید تعداد بردگان محمد به ۴۰ تن می رسد و روایت دیگری ۵۰ تن شمار می کنند. ۱.

منابع:

- ۱، نه‌آیه‌ الارب» تألیف شهاب الدین احمد نویری جلد سوم صفحه ۲۰۴ - ۲۰۹.
- ۲ - تاریخ طبری - محمد بن جریر طبری جلد چهارم صفحه ۱۲۹۹ - ۱۳۰۲
- ۳ - طبقات / محمد بن سعد کاتب واقدی صفحه ۴۹۰ - ۴۹۲



یادداشت‌ها



## توتم چیست؟

توتم: آئین توتم اکثر مردم جهان باستان بعضی از اقسام موجودات و اشیاء را مقدس شمرده و آن را توتم نام گذاشتند. بعضی از جامعه شناسان و مورخین آنرا بدوی ترین ادیان میدانند.

واژه توتم را (آلگون کین ها Algonkins) که از بومیان آمریکای شمالی هستند بکار بردند. برای اولین بار یک تن بومی که (لنگ Long) نام داشت آنرا در کتابی که در سال ۱۷۹۱ م در لندن منتشر ساخت بکار برد، در هر حال بومیان آمریکای شمالی اولین کسانی هستند که سازمانها و عقاید کیش توتم را مطالعه کردند. در اواسط قرن نوزدهم کشف گردید که در بسیاری موارد مانند آن در میان بدویان استرالیا یافت میشود. در اواخر قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم دو محقق بزرگ انگلیسی به نام های (بالدوین اسپنسر Baldwin Spencer) و (گیلن Gillen) در میان قبایل مرکزی استرالیا به بررسی پرداختند. یک کشیش آلمانی به نام (کارل سترلو Carl Strehlow) که سالیان زیادی را در استرالیا زندگی کرده بود و به زبان های محلی هم آشنائی داشت در این رشته تحقیقات سودمندی انجام داده و می نویسد: استرالیا ناحیه ایست که در آنجا عقاید توتم بهتر محفوظ مانده است.

بهر اندازه که ما با اندیشه و عقاید توتم بهتر آشنا می شویم این نظر قویتر می گردد که این آئین نقش بزرگی را در تاریخ عقاید دینی انسان تا امروز بازی کرده و می کند. در نیمه قرن نوزدهم (مک لنان Mac Lennan) ادیان باستانی و (ربرت سن اسمیت Roberson Smith) ادیان سامی را با آئین توتم سنجیده و مقایسه کردند. در پایان قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم میلادی دانشمند انگلیسی به نام (جیمس ژرژفرازر James George Frazer) در مورد توتم اسناد جالبی جمع آوری کرده. (دور کیم Durkeim) دانشمند قرن نوزدهم فرانسوی در کتاب خود به نام «اشکال ساده زنده گانی دینی» در باره توتم بحث جالبی دارد.

## توتم چیست؟

وجود اساسی آئین توتم عبارت از: (توتم Totem و مانا Mana و تابو Tabou) قواعد اساسی بر دو نوع است ۱- مراسم مثبت ۲- مراسم منفی.

- واژه توتم نام برخی از موجودات و یا اشیاء است که تمام اعضاء یک قبیله یا یک طائفه آنرا مقدس و غیر عادی و روحانی و نیروی مافوق طبیعت تصور می کردند، این اشیاء و موجودات حیواناتی مثل کانگورو، گاو میش، خوک، عقاب، بازها و طوطی و حشرات و گیاهها، درختان، چاهها و چشمهها، دریاها و یا باران، آفتاب، مهتاب و ستاره گان می باشد.

تمام قبیله کانگورو، تمام انواع کانگورو را مقدس می دانند و توتم نام تمام افراد قبیله و آنان را متحد می ساخت. در بعضی از اجتماعات کودک نام توتم را از مادرش به ارث میبرد و همچنان توتم شعاری است که از علائم نسب یک دسته یا یک قبیله به شمار می رود در ایام جنگ علائم توتم را روی سپر و یا چادرها و یا بیرقها و یا منزل خود رسم می کردند یا روی جلد خود علامت توتم را خال کوبی می کردند که حتی امروز در این عصر نیز وجود دارد.

روی شخص زنده قبل از عضو شدن به قبیله و روی مرده قبل از به خاکسپاری تصویر توتم را رسم می کردند و مردم قبیله تلاش داشتند تا صورت و قیافه توتم خویش را به خود بگیرند. با آویزان کردن حلقهها در گوش یا بینی و یا لبان و یا آویزان کردن وزنهها به بدن خود و انواع این حرکات عقاید توتم قبیله را بیان می نمودند، مثلاً در قبیله ای که توتم آنان گاو میش است موهای سر خود را به صورت شاخ آرایش می کنند و در قبیله دیگری که توتم آنان سنک پشت است سر خود را تراشیده و بشکل شش حلقه که نشانه پنجه و دم حیوان می باشد و سر خود را به آنطور آرایش می کردند و یا جمجمه حیوان را بالای سر خود می



گذاشتند و از استخوان آن حلقه های درست کرده بگردن آویزان می کردند و اگر توتم یک پرنده می بود پرهای پرنده مذکور را تاجی برای سر خود درست می کردند.

- دور کیم در باره توتم نظر متفاوتی با بسیاری از دانشمندان دارد، وی توتم را قبل از هر چیز یک نام و یک شعار می داند، توتم را در حالیکه یک آئین اجتماعی می داند باور به خصلت دینی آن نیز دارد که نظر بدین عقیده تمام اشیاء به مقدس و نامقدس طبقه بندی می شوند . فرد باورمند پیش از آن که توتم را بداند و درک کند یا ببیند و یا لمس و حس کند مقدس می داند ، تا آنجا که صفات و تاثیرات توتم برای اشخاص منتقل می شود و دلیل این تقدس شخصی اینست که انسان بدوی معتقد بود که خودش از جنس همان توتم یا حیوان به شمار می رود و از همین جهت نام توتم را به خود میگیرد ، این هم نامی باعث همسانی با توتم می شد، مثلاً یک عضو قبیله یا طایفه کانگورو خود را کانگورو مینامد و خود را به معنی واقعی حیوانی از آن نوع می داند.

بعضی از قسمتهای بدن انسان مثل خون و موی مقدس است همینطور در آئین توتم رتبه و مقام به افراد قبیله یک سان نیست مردان از زنان و پیران بر جوانان برترند. توتم غالباً پدر و نیاکان افراد قبیله یا (کلان) است، در قبیله یی که توتم به کلان ها تقسیم می شود تمام اشیاء و موجودات نسبت به رابطه ای که با توتم دارند طبقه بندی می شود. تمام حیوانات و گیاه ها و باران و رعد و برق ستاره گان، زلزله، طوفان، آفتاب و مهتاب و غیره اشیاء و موارد واقعی و طبیعی بین توتم های گوناگون تقسیم می شود، در یکی از قبایل استرالیائی خورشید با نوعی با طوطی سفید خویشی دارد و آنرا طوطی سفید می نامند و مهتاب با طوطی سیاه خویشی دارد از این جهت طوطی سیاه نامیده می شود.

زیگموند فروید روانشناس آلمانی اتریش تبار، (در کتاب توتم و تابو)، علت اساسی تفکر بشر را در آن عصر براساس یک نظام فکری می داند که اشیاء را مثل خود می دانستند، این نوع جهان بینی را محققان و روانشناسان زنده بینی نام گذاشته اند. روش زنده بینی که اساسی ترین نقطه آغازین تفکر در نوع بشر است، در یک روند تاریخی رشد می کند. زنده بینی چیست؟: عبارتست از موجودات روحانی به مفهوم تصویری یا تخیل به طور کلی اصطلاح انیماتیسم ANIMATISE وجود دارد که عبارت از زنده دیدن همه اجزاء طبیعت بوده و اصطلاحات انیمالیسم Animalisme و مانیزم Manisme نیز از مشتقات همان مقوله است. اصطلاح انیمیزم Animisme (به معنای زنده بینی) در گذشته مبین یک مکتب و نظام فلسفی معین و مشخص بود. چیزی که پدید آورنده اصطلاحات مزبور شد، همانا معرفت نحوه بسیار مرموز تلقی گروه های بدوی شناخته شده اعم از مرده و زنده، از طبیعت و جهانست. آنان براین باور بودند که جهان شامل عده زیادی از موجودات روحانی است، که نسبت به انسان خیر خواه یا بد خواه هستند و انسان ها همه پدیده های طبیعی را به این ارواح شرو و یا بی آزار نسبت می دادند و معتقد بودند که این موجودات نه تنها به جانوران و نباتات جان می دهند بلکه به اشیای ظاهرا بی جان نیز جان می بخشند. نکته مهمی در این نظام مشاهده می شود که بعداً منجر به فلسفه طبیعت شد که پدیده های طبیعی را معلول نیروهای بی نام و غیر شخصی Impersomnel می داند. انسان های اولیه همان گونه که در مورد جانوران و اشیای بیجان دیدیم، عقیده داشتند که انسان نیز مقرر ارواحی است که بدو جان می بخشند. در مورد انسان چنین می اندیشیدند که افراد بشری واجد ارواحی هستند که ممکن است آنها را ترک کرده وارد جسم افراد دیگری شوند.

اغلب محققان به این عقیده اند که هسته اولیه نظام زنده بینی همین تصورات و تجسمات مربوط به ارواح است. ارواح چیزی جز همان روح های افراد نیست

که حالا دیگر مستقل شده اند و روح جانوران و گیاهان و اشیا به مثابه روح انسان تلقی می شود. یعنی اینکه به دو مفهوم جسم و روح جدا از هم در نظر گرفته می شوند که نظام زنده بینی براساس آن استوار است، اما چگونه توانست در فکر انسان اولیه این افکار رشد کند؟ روانشناسان و دیگر محققان بر این باوراند که نادانی از خودش و جهانی که در آن می زیست و ترس و وحشتی که بر آن حاکم بود باعث این امر شده است و هم چنان این طرز فکر معلول مشاهده پدیده هایی مثل رویا و یا خواب و مرگ است و هم چنین تلاش افراد برای تعبیر و تفسیر این حالات بسیار ناآشنا و مانوس یکایک افراد بود و مخصوصاً مسأله مرگ باعث ظهور این باور شده است. بقای حیات یعنی فنا ناپذیری، از نظر انسان اولیه مرگ امری معمولی و کاملاً طبیعی بوده است. اما مفهوم مرگ بعداً به وجود آمد و با شک و تردید هم بهتر است بگوییم که از نظر روانشناسی نیز فاقد محتوا و فهمش دشوار است. اما نقشی که مشاهدات و تجارب مربوط به تصاویری که در رویا بر شخص ظاهر می شود و سایه ها و تصاویری که در آینه منعکس می گردد و غیره، درین وسط بازی می کند مهم است. (در این رابطه من دربخش دوم مقاله یی تحت عنوان دین چیست؟ مفصلاً پرداخته تا بتوانیم نتیجه مثبتی در یافت کنیم، در اینجا فقط اشاره کردم تا فکر بشر را در آن عصر درک کنیم).

انسان اولیه تحت تاثیر پدیده های مختلفی بود که در ذهن او تحمیل می شد. اینطور عکس العمل ها سبب میشد تا مفهوم ارواح به وجود آید و بعد آنرا به اشیا و جهان خارجی تسری دهد. این پدیده خود یکی از ساده ترین و طبیعی ترین واقعیت هاست. (سینسرو وونت) در باره زنده بینی انسان اولیه می گوید: عین همین مفهوم ارواح در اقوام متعددی که در ادوار متفاوت زندگی می کردند دیده شده و این مفاهیم محصول روند جبری وجدان خلاق اساطیر است و زنده بینی ابتدایی را باید مظهر روحی حالت طبیعی بشری، تا آنجا که این

حالت برای ما قابل مشاهده است، به حساب آورد. نکته دیگری را می‌خواهم بدان اضافه کنم. نظریات (هیوم از کتاب تاریخ طبیعی مذهب) در بشر‌گرایی همگانی وجود دارد مبنی بر اینکه همه موجودات دیگر را هم‌نوع خود تلقی کند و به اشیاء همان صفاتی را نسبت دهد که مانوس انسان است و به آن نیز آگاه است.

به هر صورت زنده بنی، نظامی فکریست. نه تنها فلان پدیده جزئی را تعبیر و تفسیر می‌کند بلکه جهان را به صورت کلی بزرگ در نظر می‌گیرد که از یک دیدگاه واحد قابل رویت است. چنانکه از گفته‌های علما بر می‌آید، بشریت طی زمان متوالی با سه نظام فکری ازین مقوله یعنی با سه نوع استنباط و جهان بنی بزرگ روبرو شده است:

۱- استنباط زنده بنی (اساطیر)

۲- استنباط آیینی

۳- جهان بنی علمی که تا به امروز بشر بدان نایل شده و افکارش را بازسازی می‌کند. ذکر این موضوع براین دلیل بود تا متوجه تحقیق و نظریات محققان و روانکاوان شویم که بشر در ابتدایی‌ترین دوران حیات خود در این کره خاکی از بطن کدام تفکر پای به عرصه حیات گذاشته و در حالی که زبان، قاعده و قانون را نمی‌شناخت فقط تحت تاثیر کنجکاوی‌های خیالی و عطش دانستن رویا‌های خود به خلق جهان بنی‌های اولیه خویش پرداخته است...

شکل دیگری در آئین توتم عقیده به مانا است. این واژه ملا نزی است. مانا عبارت از نیروی مستقل مادی و روحانی است که در همه جا پراکنده است، در تمام شعارها و موجودات و اشیاء مقدس مشترک است.

یک کشیش انگلیسی به نام (کودرینگتون Codrington) که اولین بار در باره این آئین در ملا نزی تحقیق کرده واژه مانا را چنین تعریف می کند: «نیرو و نفوذی است غیر مادی و در یک معنی مافوق طبیعت که به وسیله قدرت مادی یا هر نوع قدرت برتری که انسان دارا است ظاهر می شود.» نیروی مانا در یک شخص یا شیء مشخص نیست بلکه می تواند در همه اشیائی حضور داشته باشد یک دیندار در ملانزی خود را در پناه مانا قرار می دهد خواه برای استفاده خودش یا دیگران باشد.

در میان بومیان امریکای شمالی همین طرز تفکر را می توان یافت فقط با کمی تفاوت که در آنجا (سی یوها Sioux) واژه واکان Wakan و ایروکو ها Iroquois عبارت اورندا Orenda و آلگون کین ها، اصطلاح مانیتو Manitou را بجای آن بکار می برند.)

دورکیم در این باره چنین می نویسد: آئین توتم در استرالیا عقیده به یک اصل مشترک و شعار دارد که مخصوص افراد مقدس اعضای قبیله یا طایفه است. اصطلاح شورینگا Churinga برای تعیین چنین اصلی به کار می رود و در حقیقت مراسم باین اصل مشترک مربوط است، به عبارت دیگر، کیش توتم، را میتوان دینی نام نهاد که در آن نه حیوانات و نه انسان ها هیچ کدام نقش و تاثیری ندارند بلکه میتوان گفت: توتم یک نیروی بی نام و بدون شخصیت است که در هر یک از موجودات و اشیاء یافت می شود اما با هیچ یک از آنها

مخلوط نمی شود و هیچکس کاملاً دارای نیرو توتم نیست و در آن شرکت ندارد از این جهت مستقل از اشیاء و اشخاص مخصوص است که در آنها حلول می کند. این نیرو بر این اشیاء مقدم است، زیرا پس از نابودی آنها باز میماند، افراد می میرند، نسلها تغییر می نمایند ولی این نیرو همیشه جاوید و در وضع فعلی باقی می ماند در حالیکه زنده و شبیه خودش است نسلهای امروز را مانند نسلهای گذشته جان می دهد. همانطوریکه نسلهای آینده را جان خواهد داد، پس به ساده گی می توان گفت: مانا خدائی است که مردمان بدوی پرستش می کنند. الله یا خدا نیروی است یا همان توتمی هست بی شخصیت و بی نام و نشان و گم و ناپیدا و هیچ انسان تا به امروز وی را ندیده و یا با حواس انسانی که مایه شناخت وی است حس نکرده و الله بدون تاریخ و اما جاوید در جهان که در جمعیتی بیشمار از اشیاء پراکنده است. توتم چیزی جز یک شکل مادی نیست که به وسیله آن تصورات این جوهر غیر مادی نمایان می شود، این نیرو در اطراف تمام اشیاء مختلف الجنس پراکنده است و تنها هدف حقیقی آئین است.

# تابو

در آئین یا کیش توتم عبارت تابونیز موجود است، واژه تابو یک واژه پلینزی است یعنی سازمانی را بیان می کند که براساس آن بعضی اشیاء و پدیده ها کارها و اعمال انسان را از هم تفکیک می کنند، (مقدس و پلید) (محرمات و منهیات)، اصطلاحی است به معنی متضاد آن: یعنی هم مقدس و هم نجس ، اسرارآمیز خطرناک و وحشتناک، بنابراین تابو به معنای غیر قابل وصول و اساساً به معنای محدود و ممنوع است. اصطلاح معروف (وحشت مقدس) که این واژه با همان مفهوم خودش تا امروز موجود است. به هر صورت آن نوزاد وقتیکه توتم می شود در مقابل تابو قرار می گیرد یعنی باید از آنچه پرهیز کند که برایش حرام است. واژه حرام (به معنی مقدس است مثل بیت الحرام ووو).

۱ - پرهیز ازدواج با زنی از هم قبیله به جز ازدواج با بیگانه.

۲ - پرهیز از خوردن توتم چه گیاه و یا حیوان باشد، کشتن و خوردن حیوان توتم، مثل خوک که یهودیان و مسلمانان آنرا حرام می دانند و چیدن و خوردن سبزیجاتی که در آنها نیروی توتم وجود دارد جز در بعضی از تشریفات های رسمی دینی ممنوع و حرام است و هم بعضی اوقات دست زدن و نگاه کردن به اشیای مقدس و سخن گفتن هنگام تشریفات دینی و کار کردن و خوردن در روز های معین و ایام جشن ها یا عید ها حرام است.

حتا کار کردن یک امر پلید است چون کار مانع عبادت می شود چون کار انسان را با اشیاء و نیاز های دنیوی مصروف می سازد از این جهت تا امروز ما رخصتی ها یا تعطیلی های مذهبی داریم به طور نمونه، مسلمانان روز جمعه و یهودیان روز شنبه و مسیحیان روز یکشنبه را روز عبادت می دانند.

براین اساس اسپنسر پایه نظر های مربوط به (نیاپرستی) یا پرستش نیاکان را بر افسانه ها و داستان های یونان و روم باستان میگذارد. و از اسطوره ها یا افسانه های کهن عبریان یا یهودیان باستان نیز استفاده کرده و می گوید: انسان های پیش از تاریخ نه تنها به ارواح مرده گان احترام می گذاشتند بلکه به شدت از آنها می ترسیدند. وی ترس و وحشت را یکی از پایه های اساسی بسیاری از ادیان می داند.

ادوارد تایلر مردم شناس انگلیسی در این باب می گوید: اجداد باستانی بشر و بعضی انسان های امروز نیز نه تنها برای جانداران بلکه به روح هم اعتقاد دارند، و هم سنگ، کوه، دریا، بیابان را نیز دارای روح می شناسند. این دانشمند نیز به این نتیجه می رسد که سرچشمه اعتقاد به وجود روح را در خواب ها یا رویا های انسان پیش از تاریخ باید جستجو کرد.

ویل دورانت در کتاب در س های از تاریخ صفحه ۵۶ از قول لوکرتیوس می گوید: (این ترس بود که نخست خدایان را آفرید) ترس از نیروهای پنهان زمین و آسمان، ترس از قدرت رودها و اقیانوسها درختان و بادها پرستش این نیروها با پیش کش کردن و قربان کردن و جادو کردن و دعا خواندن، نماز خواندن برای آنکه خشمشان فرو نشیند دین را پدید آورد. از آن وقت که پیشوایان دینی این ترسها و شعائر مربوط به آنها را به سود اخلاق و قانون به کار گرفتند دین برای دولت نیرویی شد حیاتی و در عین حال رقیب و هم آورد. در تعالیم خود به مردم گفت که اخلاق و قانون آنها را، خدایان وضع کرده اند.

پژوهش های علمی ثابت می کند که نخستین اندیشه هایی که می توان آنها را اندیشه های دینی نامید ریشه عاطفی و احساسی دارند. ویلهلم ووندت روانشناس مشهور آلمانی می گوید: ریشه افکار دینی را باید در ترس و وحشت جستجو کرد. وی می افزاید که سرچشمه بسیاری از آئین ها و رسم های دینی در نخستین انسان های پیش از تاریخ و همچنین در مورد آدم های قبیله های ابتدایی



امروز، غلبه بر ترس و درخواست مهربانی از نیروهای مرموز طبیعت است. یکی دیگر از روانشناسان به نام (مارت) نیز ریشه اندیشه‌ها و افکار دینی را عواطف و احساس‌های گوناگون بشر اولیه و به ویژه احساس ترس و وحشت می‌داند. همینطور بسیاری از روانشناسان بر این باوراند که در طبیعت پدیده‌های ترسناکی چون آتشفشان، رعد و برق، طوفان، مریضی و مرگ سبب ترس و وحشت نخستین انسان می‌گردید. اولین اندیشه‌های دینی برای غلبه بر این ترس و وحشت و چاره‌جویی در برابر این پدیده‌های طبیعی افکار دینی را به وجود آورد.

یکی از بزرگترین دین‌شناسان جهان به نام (جیمز فریزر) می‌گوید: نخستین بنیادگذاران اندیشه‌های دینی پیش از تاریخ گروهی از انسان‌ها بودند که می‌توانیم آنها را (جادوگران یا ساحران) دوران خود بنامیم. اینها نه تنها پدیده‌های ترسناک و وحشت‌آوری را که موجب بیم و هراس مردم می‌شدند می‌شناختند بلکه ادعا می‌کردند که شیوهء جلب محبت و رام‌سازی پدیده‌های ترسناک را نیز می‌دانند. و همچنان می‌گویند: در ادوار قبل از تاریخ دین و جادوگری و آنچه سحر و افسون نامیده می‌شود باهم یکی بوده و جدایی ناپذیر بوده‌اند، در آن عصر دین به معنای امروزی وجود نداشته، روحانیون دوران‌های پیش از تاریخ بیشتر جادوگر، ساحر، افسونگر و طلسم‌بند بوده‌اند، تا به معنای روحانی که بعد‌ها یا امروز شناخته می‌شود. این جادوگران حتی (حکیم و طیب) جامعه خود نیز بودند و می‌کوشیدند تا با خواندن دعاها چرخ زدن، خیز زدن به دور بیمار او را درمان کنند. بعد از گذشت قرن‌ها، از تکامل و دگرگونی طبقه ساحر یا جادوگر و افسونگر اولین روحانیون یا نگهبان دینی به وجود آمدند که دارای قدرت‌های غیرطبیعی و فوق‌انسانی در نظر گرفته شدند. این نگهبانان دینی از نظر مردم با عالم غیب و دنیای ارواح ارتباط داشتند و می‌توانستند توفان و آتشفشان را رام کنند یا مریضی را که در حال مرگ است شفا بخشند.

به همین دلیل بسیاری از مردم در جهان تا به امروز و یا در زمان پیدایش ادیان که مثل یهودیت، مسیحیت و اسلام از آنان توقع اعجاز یا انتظار نمایش معجزه داشتند، زیرا آنها می پنداشتند و یا می پندارند، که بزرگان دینی باید نیروهای مافوق بشری را دارا باشند. در افسانه های توراتی و قرآنی از همچو داستان هایی از موسی نقل شده که عصایش ازدها می شد و ماران را می خورد، عیسی مرده ها را زنده می کرد، و از محمد هم بارها قومش معجزه می خواستند که ثابت کنند فرستاده الله است. وی در جواب میگفت که معجزه وی فقط قرآن است، در حالی که این کتاب هم سی و پنج سال بعد از مرگش توسط چند نفر تحریر شده و نامش را قرآن گذاشتند و به خورد مسلمانان دادند. و هم باید متذکر شد که مسلمانان نیز بزرگان دین زردشتی را مجوس می نامند و آنان را ساحر و جادوگر می دانند.

ویلیام جیمز روانشناس بزرگ آمریکایی هم خاستگاه اندیشه دینی را اعتقاد به وجود نیروهای مرموز یا غیبی در طبیعت می داند و به این باور است که از دیدگاه انسان های پیش از تاریخ و از نظر مردم غیرمتمدن این نیروهای مرموز و غیبی بر زندگی و سرنوشت انسان اثر می گذارند و قدرت یا توانایی آنها (قدرتی مافوق) بشر می شود. از همین رو اکثر روانشناسان بر این باوراند، که دین نوعی (نیاز روانی) انسان اولیه می باشد. و ریشه این نیاز روانی در فرار از ترس و وحشت بوده و هدف آن جستجوی پناهگاه و پشتیبانی جستن است.

دورکهایم جامعه شناس و دین شناس مشهور فرانسه در سال ۱۹۱۲ م در کتابی به نام (اشکال مقدمات حیات مذهبی) می گوید: دین پدیده ای است جهانی. این پدیدهء فرهنگی در تمام جوامع بشر پدید آمد و پس از گذشت هزاران سال به شکل های گوناگونی در سراسر جهان تکامل یافته است، از آن زمان که نخستین گروه های انسان ، اولین جامعه خود را پدیده آوردند به این نتیجه رسیدند که در بیرون از جامعه آنان نیروهایی وجود دارند که بر جامعه آنان حکمروایی

می کنند. میزان توانایی این نیروها به حدی زیاد و توانا است که انسان ها باید از آنان اطاعت کنند و به هر ترتیب که شده دلشان را باید به دست آورند تا با افراد جامعه مهربان، رحیم و کریم باشند.

زیگموند فروید در آثار زیادی که در این باب تحریر داشته می گوید: سرچشمه پیدایش پدیده دین را نیازهای روانی و عاطفی تشکیل می دهند و چنین روان کاوانه ارائه می کند: از زمانی که کودک به وجود پدر و مادر خود پی می برد برای ادامه زنده گی خود را نیازمند مهر و محبت و پشتیبانی آنان می بیند. در کودکی پدرش نیرومندترین عامل جلوه می کند و در برابر او خود را کوچک، درمانده و ناچیز می داند. بعد ها که کودک به نو جوان و جوان تبدیل می شود قدرت ها و توانایی های پدر را به (الله) انتقال می دهد و در برابر این (قدرت عظیم) خود را کوچک و درمانده و ناچیز می بیند...

## ممنوعات یا محرمات

محرمات آئین توتم را می توان مراسم منفی نام نهاد، مراسم با تشریفات خاص برگزار می شود. بدویان استرالیا برای تازه واردان در دین هدایت می دهند که باید از جامعه کناره گیری کند، به زنان و کسانی که محرم اسرار نیستند نگاه نکند. تحت نظر چند تن مرد کهن سال که حکم پدر تعمیدی وی را دارند در خاک و خاشاک یا در جنگل زندگی کند. از خوردن بیشتر غذا باید پرهیزند و به غذاهای ممنوع نباید دست بزنند. غذا باندازه یی که زنده بمانند به وی داده می شود، غذا را پدر تعمیدی به دهانش می گذارد یا روزه باید بگیرد، از سخن گفتن و سرگرم ساختن خود یا شستشو و حرکت کردن خودداری کنند.

همین طور در بسیاری از ادیان امروزی عصر حاضر می توان توتم و تابو را مشاهده کرد چنان که مسیحیت برای کودکان نوزاد و گرویده گان تازه به این

دین غسل تعمید و در یهودیت و اسلام ختنه اجرا می شود، و کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله را حتماً و با آواز بلند بخواند و اعتراف به یکتائی الله و نبوت محمد و زندگی بعد از مرگ کند. و دیگر محرمات مانند خوردن گوشت خوک یا قربانی کردن حیوانات به نام الله. در مجموع در زندگی انسان نقش دین در مرحله تولد - ازدواج - و مرگ تاثیر گذار است. این همه محرمات ریشه در آئین توتم دارد که تا هنوز در ادیان مختلف اجرا می شود.

از دیدگاه بسیاری از ادیان، کار انسان یک امر پلید است. زیرا نتیجه آن فقط برای زندگی دنیوی است، کار انسان را به اشیاء عادی مربوط می سازد در صورتیکه در روزهای عید زنده گانی مذهبی به درجه استثنائی غیرعادی می رسد. باین طریق اختلاف میان دو نوع زندگی نمودار می گردد. بنابراین دو قسم زندگانی نمی تواند با یکدیگر شباهت داشته باشد.

رخصتی های مذهبی مثل شنبه یهودیان، یکشنبه مسیحیان و جمعه مسلمانان و یا عبادات روزانه که باید ترک کار کرد مثلاً در عربستان و بعضی دیگری کشور های اسلامی و یا در زمان حاکمیت طالبان وقتیکه صدای آذان بلند می شود باید همه به مسجد بروند در غیر آن از طرف امر بالمعروف و نهی عن المنکر جزا می بینند، براین اساس مقدس از پلید جدا می شود و در نتیجه نهی یا تابو به دست می آید.

## خدا-روح-تناسخ در آئین توتم

دروکیم: دین بدوی را در یک روند در توسعه و اساس عقیده ادیان امروزی مقایسوی نگاه می کند که از بطن آن نفس و روح و خدایان نمایان می شوند، از نگاه بومیان استرالیا جسم انسان دارای یک موجود درونی است که همان اصل روح است و بعضی از قبایل معتقدند که زن دارای روح نیست.

انسانها ابتدایی به این باور بوده اند که طفل نوزاد محصول رابطه جنسی زن و مرد نیست زیرا این آگاهی را نداشتند، آنان براین عقیده بودند که نوزاد روح اجداد است که در جسم وی نمودار می شود و هنگام مرگ به جهان ارواح برمی گردد، تا خود را برای داخل شدن در بدن دیگری مهیا سازد. اجداد دارای نیرو توتم حیوانات و گیاه هستند بنابراین نیاکان هر یک قسمتی از توتم را تشکیل می دهند که در بدن هر یک از افراد قبیله داخل شده، روح در معنی عمومی توتم نیست. میتوان گفت نوعی از مانا است که بدان شخصیت داده می شود. روح یک امر مقدس است، که در مقابل آن جسم پلید قرار می گیرد.

در اجتماعاتی که دین توتم ضعیف شده روح در حیوان تصور می شود. به عقیده سرخ پوستان امریکای شمالی و (بورورو Bororos) های برازیل روح در حیواناتی مثل خرس، گوزن، پرنده ها، مارها، سوسمارها و زنبور عسل است، که روح انسان بعد از مرگ شکل اصلی خود را می یابد و در جسم حیوان داخل می شود.

بعقیده دور کیم ریشه عقیده تناسخ را باید در این اقوام جستجو کرد که به عقیده آنان زندگی بعد از مرگ برای ارواح جهت ادامه زنده گانی اجتماعی لازم است، بعضی از ارواح نیاکان در زنان وارد می شوند و بعضی دیگر مردان را حمایت می کند و برخی از ارواح مردگان در جنگل ها و غار کوه ها زندگی می کنند. مراسم مشترک قبایل توسط این ارواح برگزار می شود. در حقیقت امر

این ارواح سازمان الهیات قبایل را تشکیل می دهد، بعضی اوقات در مراسم خاصی از قبایل دیگر دعوت می شود و نماینده گان ارسال شده با وجود آن که با آنان هم عقیده هستند یا نه در مراسم شکرگزاری مشترک اشراک می نمایند.

یکی از خدایان (بون ژیل Bunjil) نام دارد و در چند قبیله از وی ستایش می شود و با خدایان سایر قبایل دیگر شباهت دارد. بون ژیل خدایی است زنده و جاویدان زائیده دیگری نیست خودش خالق خود است مدتی در زمین زندگی و بعد در آسمان صعود کرده و در آنجا زندگی می کند و حاکم برای جان و حیات در زمین است، بون ژیل پدر و خالق همه چیز و خدای آئین توتم و پایه گذار خداپرستی و یگانه قدرت در جهان است.

---

### منابع:

- ۱ - تاریخ مختصر ادیان بزرگ - فلیسین شاله صفحه ۱۱ / دین اینجا اکنون جمعی از نویسندگان ترجمه مجید محمدی ۴۵ / تاریخ تمدن ویل دورانت جلد ۱ صفحه ۸۹-۹۱
- ۲ - تاریخ مختصر ادیان بزرگ - فلیسین شاله صفحه ۱۲ - ۱۵ / تاریخ تمدن ویل دورانت جلد ۱ صفحه ۸۷ - ۸۹
- ۳ - توتم و تابو از زیگموند فروید صفحه ۱۸۱ - ۲۰۹
- ۴ - تاریخ مختصر ادیان بزرگ از فلیسین شاله صفحه ۲۸ / نظرهای علمی در باره دین (پیدایش و تکامل دین) از دکتر احمد ایرانی صفحات ۸-۱۱ / تاریخ تمدن ویل دورانت جلد ۱ صفحه ۹۹-۱۰۶



- توتم این قبیله در اندیزیا مار است در حال اجرا طواف جسد با مار می باشند

## کاریزما:

نوعی شخصیت، رهبر، با جاذبه، تاثیر گذار، موثر، برخوردار بودن افراد از نوعی جاذبه یا کشش شخصی را کاریزما به معنی فر (یا فره به معنی فروغی است ایزدی که به دل هر که بتابد از همگنان برتری یابد) گویند.

چنین افرادی قادرند با بهره گیری از جذابیت و قریحه خویش، بر تخیل دیگران اثر بگذارند و در آنان حالت گوناگونی (تطور) ایجاد کنند. این افراد دیگران را مجذوب خود نموده، به راحتی ارتباط می گیرند و آن ها را از روی میل و رغبت به برآوردن خواسته هایشان راهنمایی می نمایند.

### کاریزماتیک از نگاه لغوی:

تیپ و قیافه، استایل، در فرهنگ لغت معین: شخصیت و جذابیت یک فرد که می تواند در مردم نفوذ کند و آنان را به شور و فداکاری وادار سازد. این مشخصه ابتدا در برخی فرقه های مسیحیت مشاهده شد و سپس در ادیان دیگر هم به چشم میخورد.

### کاریزماتیک در علوم سیاسی و اجتماعی:

فرهمنند، این اصطلاح بیشتر در علوم سیاسی و جامعه شناسی به کار برده می شود یعنی مجموعه ای از رهبرانی را که با استفاده از نیروی توانایی شخصی خود می توانند تأثیراتی عمیق و استثنایی در پیروان خود داشته باشند، توصیف کنند.  
(کتاب اصطلاحات سیاسی، به کوشش عبدالرحمان میاح)



این رهبران انسان های زرننگ و آگاه از شرایط زمان و خواسته های مردمان، وگوینده گان و سخنورانی چیره دست بوده از دل مردم می گویند و حرف هایشان تاثیرگذار می شود. مگر صحبت هایش آن همه حقیقت گویی، راست و درست نیست یعنی آنچه این رهبران می گویند، حرف آخر نبوده و به هیچ عنوان نمی تواند همه اش درست باشد. در این زمینه سه نکته را باید خیلی توجه کرد:

۱- آگاهی از اوضاع سیاسی و اجتماعی ...

۲ - خواسته ها و آرزوهای وقت یا مقطع زمانی مردم یک جامعه اعم از اقتصادی، سیاسی و یا دینی و مذهبی.

۳- نکته مهمی که حرف ها یا صحبت های رهبران کاریزما را تاثیرگذار بر مردم می سازد ناآگاهی مردم است. این رهبران می توانند به قول معروف از دل مردم بگویند. نکات اساسی صحبت خود را برمحور آن موضوع روز یا موضوعی که در آن مقطع زمان بازار گرم برای فروش دارد قرار داده وعده می دهند و از هزار نیرنگ ، جادو و طومار ها استفاده می کنند تا حرف خود را به کرسی یا به کله های مرد بنشانند... باید توجه کرد و این حرف را جدی گرفت ... یک فرق میان خوب صحبت کردن و صحبت خوب کردن وجود دارد. یعنی کسی که خوب صحبت می تواند یا می کند بدین معنا نیست که صحبت خوب می کند ...  
صحبت خوب یعنی بیان حقیقت ها بدون خواست های شخصی .... \*

\* برای معلومات بیشتر لطف کرده به آثار، ماکس وبر و اسلام و کتاب - اخلاق پروتستانی و روح سرمایه داری - روش شناسی علوم اجتماعی..

## علم:

علم . [ ع ] [ ع مص ] دانستن . || یقین کردن . ( از منتهی الارب ) ( از اقرب الموارد ) ( از ناظم الاطباء ) . || دریافتن . ( منتهی الارب ) . ادراک . ( اقرب الموارد ) .  
|| استوار کردن . ( از منتهی الارب ) . اتقان . ( از اقرب الموارد ) . || ( امص ، ا ) یقین .  
|| فضل . ( ناظم الاطباء ) . || معرفت دقیق و با دلیل بر کیفیات معینه و یا حضور معلوم در نزد عالم . ( ناظم الاطباء ) . دانست . ( منتهی الارب ) . معرفت و هر چیز دانسته . دانش و آگاهی و معرفت و شناسایی . ( ناظم الاطباء ) . ج ، غلوم : ما را از علم خویش بهره دادی و هیچ چیز دریغ نداشتی تا دانا شدیم . ( تاریخ بیهقی چ ادیب ص 338 ) . بی اجری و مشاخره درس ادب و علم دارد [ بوحنیفه ] . ( تاریخ بیهقی ص 277 ) . ما را صحبت افتاد با استاد بوحنیفه ُ اسکافی و شنوده بودم فضل و ادب و علم وی سخت بسیار . ( تاریخ بیهقی ص 276 ) . طلب علم و ساختن توشه ُ آخرت از مهماتست . ( کلیله و دمنه ) . بر مردمان لازم است که در کسب علم کوشند . ( کلیله و دمنه ) .

امثال و شواهد ذیل در کتاب امثال و حکم دهخدا جزء حکم و امثال آمده است که عیناً نقل می شود:

- امثال :

ولیکن پا به دانش نه درین راه  
که علم آمد فراوان عمر کوتاه .  
جامی .

علم از بهر دین پروردن است نه از بهر دنیا خوردن . ( سعدی ) .

علم است کیمیای بزرگیها  
شکر کنندت گر همه هیونی

مردم ز علم و فضل شرف یابد  
نه ز سیم و زرّ و از خز طارونی  
از علم یافت نامور افلاطون  
تا روز حشر نام فلاطونی .  
ناصر خسرو.

علم واژه است عربی و در زبان فارسی به معنی دانش است.

### عالم:

عالم [ ل ] (ع ص) خردمند. دانا. کسی که او را دانش باشد. مقابل جاهل . ج ،  
عَلَمٌ و عالمون . (از اقرب الموارد) (از المنجد) (از منتهی الارب) :  
چنین که کرد تواند مگر خدای بزرگ  
که قادر است و حکیم است و عالم و جبار.  
ناصر خسرو.

عالم که به جهل خود مقرر شد  
از جمله ُ صادقین شمارش .  
خاقانی .

اقوال پسندیده مدروس گشته و عالم غدار و زاهد مکار. (کليلة و دمنه).  
گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود  
تا اختیار کردی از آن این فریق را.  
سعدی (گلستان).

عالم دین:

دین چیست؟

در فرهنگ دهخدا و دکتر معین ویا برهان قاطع واژه دین را از ریشه dhi سانسکریت به معنی شناختن و اندیشیدن یعنی زایش بینش است، در اوستا مکرر کلمه دئنا dā یا daena و در پهلوی din، پازند din، ارمنی den کردی den از یک مصدر و به همان معنی یعنی خودگرایی، خود خلق کردن، خود بوجود آوردن، زئیدن را ارائه میکند اما در گاتها بمعانی مختلف، کیش یا خصایص روحی، تشخیص معنوی و وجدان بکار رفته، یعنی از جمله یکی قوای پنچگانۀ باطن انسان است. (۱) و نیز در اوستا نام ایزدی یا فرشته ایست که بمحافظت قلم مامور است از ایزدان آئین زرتشتی و نگهبانی روز بیست و چهارم ماه های شمسی و بایزد دین سپرده شده. ابوریحان بیرونی میگوید در این روز نکاح کردن و فرستادن فرزندان به مکتب نیک است و فارسیان قدیم این روز را دین نام گذاشتند و در سغدی هم دین و خوارزمی هم دین نام آنروز را گذاشتند. (۲) همینطور در زبان کردی واژه دین بمعنی زایش و یا زایندن، چیزی جدید را زایندن از همین جهت به زنی حامله دین دار میگویند یعنی در زایش است. (۳) در ادبیات زبان فارسی شاعران سروده های وافری سرودند در اینجا من فقط به دو شاعر اکتفا میکنم.

مسعود سعد چنین میگوید .

دین روز ای روی تو آ گفت دین

می خور و شادی کن و خرم نشین

همچنان زنده یاد دهخدا در یادداشت های خویش از کلمات همچو ماردین، افریدین، قودین، مشکادین، خرادین، و بهدادین. بمعنی شوکت، فر و شکوه یاد میکند. (۴) فردوسی در این باب میگوید:

بمان تا بیاید مه فرودین

که بفرزاید اندر جهان هور دین (۵)

اما واژه دین در زبان عربی از ریشه و ماخوذ از زبانهای سامی دارد. اعراب این واژه را از زبان اکدی گرفته اند، در زبان اخیر کلمات ( دنو denu ) و یا ( دینو dinu ) بمعنی قانون، حق و داوری است، دنو denu بمعنی حکم کردن و دیه نو dayyanu بمعنی قاضی است.

در عبری و آرامی دین din و دیان dina بمعنی قانون و حق داوری که از اکدی به آرامی وارد زبان عربی شده، و همچنان در زبان عبری واژه دین بمعنی قرض است.

در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی علماءاللغة اسلامی برای دین معانی مختلفی ذکر کرده اند که اساس کلیه آنها در سه معنی خلاصه می شود.

الف: از اصل آرامی عبری بمعنای قرض را دو باره دادند.

ب: عربی خالص و بمعنای عادت یا (استعمال) است که هر دو از یک اصلند.

ج: واژه ایست فارسی بمعنای دیانت و کلمه دین بمعنای دیانت در زبان اعراب قبل از اسلام به همین مفاهیم یعنی قرض، عادت یا استعمال از این ریشه است.

همینطور از نظر ادیان الهی یا دینهایکه بنای آنها بر اعتقاد به یگانگی الله است، احکام این ادیان بوسیله پیغمبران از جانب الله بمردم ابلاغ میشود که اساس این ادیان تسلیم بودن است به اراده و مشیعت الهی و باور داشتن بدان و پیروی کردن از قواعد و اصول آن، انسان را به الله نزدیک میکند. در دین اسلام و قرآن واژه های ملت و مذهب را هم ردیف به واژه دین بکار میبرند، از اقوال لغت نویسان و مفسران رجوع به تفسیر کشاف زمحشری و بیضاوی و تبیان طوسی و دیگر تفاسیر

در ذکر ابراهیم در قرآن از ملت ابراهیم به حنیف تعبیر شده که دین حنیف و دین فطرت خوانده شده است و دین مجموعهٔ دین و مذهب بکار رفته. (۶)

واژه دین مترادف به زبان انگلیسی Religion که از ریشه لاتین Religio گرفته شده که بمعنی ترس و وحشت همراه با حساس احترام از حضور یک شیخ می تواند اشیا، حیوان و یا شی، و شبیحی که خارج از ذهن و زاده تخیل باشد. (۷)

در فرهنگ مختصر آکسفورد تعریف دین به (شناخت یک موجود فوق بشری که دارای قدرت مطلقه است و خصوصاً باور داشتن به خدا یا خدایان مشخص که شایسته اطاعت و پرستش اند).

### تعریف دین:

آنطوریکه در معنی واژه دین در فرهنگ ها و واژه نامه ها مشاهده فرمودید، در هر فرهنگ و در هر مکان و زمان معنی و مفهوم خاص خودش را دارد و در یافتن یک تعریف کلی و جامع که بتواند مورد عنایت همه چه دیندار و چه بی دین و یا ادیانیکه به الله معتقداند و یا ادیانیکه به الله منتقداند قرار گیرد کار دشواری است. دشواری در تعریف واژه نیست بلکه در گوناگونی ماهیت ادیان و برداشت های متفاوت از آن است، اما آنچه از نگاه واژه دین در کل ادیان وجهه مشترک دارد که دین محصول اندیشه و ناشی از شرایط زندگی انسان در ادوار تاریخ است، انسان های دین را خلق کردند و خود را به آن باورمند ساختند تا خود را تسکین دهند.

بعضی از پژوهشگران و فیلسوفان که گرایش های دینی داشتند، دین را پدیدهء آسمانی تعریف کرده اند، که از سوی الله وحی و الهام شده است. ارنست رونا میگوید: (دین برترین و جالب ترین تجلی طبیعت انسان است). تعاریفی که دین را بر مبنای الهی توجیه میکنند نمی تواند جامع باشند. چون در جهان ادیان بزرگ

وجود دارد، که از الله الهام نمی گیرند مثل هندوگرایی و کنفوسیوس گرایی است که در این ادیان نام و نشانی از الله وجود ندارد. همینطور الاهیون (تئولوژیست ها) دین را ( علوم الاهی ) تعریف میکنند، که از سوی خالق جهان به رسولان الهام شده. واما ویلیام جیمز از دیدگاه یک روانشناس دین را ( احساسات اعمال و تجربیات افراد در هنگام تنهایی، آنگاه که خود را در برابر هر آنچه که الهی می نامند می یابند) و یا ( ت پارسونز - T. Parsons از دیدگاه جامعه شناسی دین را چنین تعریف کرده ( مجموعه ای از باورها، اعمال، شعائر و نهاد های دینی که افراد بشر در جوامع مختلف بنا کرده اند). و یا تعریف طبیعت گرایانه ( اس رایناخ Saloman Reinach مجموعه ای از او امر و نواهی که مانع عملکرد آزاد استعداد های ما می گردد). و یا تعریف ما تیو آرنولد Mathew Arnold که با همدلی بیشتری همراه است ( دین همان اخلاق است که احساس و عاطفه به آن تعالی، گرما و روشنی بخشیده است).

پاول تیلچ Paul Tilich فیلیوف و دانشمند شهیر آلمانی / امریکایی : دین را چنین تعریف میکند ( دین غایت و نهایت هدف بشر در زندگی است ). ( ۸ )  
اما برخی از دانشمندان، جامعه شناسان و روانشناسان در برابر آنها مثل زیگموند فروید روانشناس آلمانی اتریشی تبار ( دین را نوعی بیماری روانی در سطح جهان میدانند ). ( ۹ ) اگر رهبران و پیروان ادیان بزرگ مثل یهودیت، مسیحیت و اسلام، پدیده دین را بزرگترین عامل پیشرفت نوع بشر خوانده اند، در مقابل فیلسوفانی بودند و هستند، که دین را باعث بدبختی ها، جنگ ها و مانع پیشرفت بشر میدانند مثل کارل مارکس فیلسوف آلمانی (مقدمه نقد فلسفه هگل صفحه ۳۷) که دین را ( تریاک توده ها ) نامیده اند.

(این بخش را از یکی از نوشته هایم بنام «نگاهی مختصر» به واژه دین: از حامد یوسف نظری:» نقل کردم که در انترنت فعلاً موجود است).

## عالم دین

از زمانیکه جمهوری اسلامی در افغانستان حاکمیت را غضب کرده است. چندین واژه های من خود در آوردی بی معنی و بی مفهوم گفته و شنوده می شود مانند: نشت علمای دین - نظرات علمای دین که معنی آنرا در دانشنامه نمیتوان یافت که یکی آن واژه (عالم دین و جمع آن علمای دین) است.

این واژه ترکیبی از علم و دین، عالم دین یعنی دانشمند دینی است. آیا دین علم است؟

دین یک پدیده یا باور خرافاتی است و محصول ناآگاهی انسان از خودش و طبیعتی که در آن زندگی می کنند، دین را خلق کردند. دین و باور های دینی را الله، پیغمبر، کتاب آسمانی، تمام عبادات و تفکر زندگی بعد از مرگ بهشت و جهنم و.... را در کدام دانشگاه و یا لابراتوار می توان تحلیل و تجزیه کرد درستی و نادرستی آنرا ثابت کرد.

عالم دین یک واژه نادرست و بی جا و بی مفهوم است که به این گروه افراد دینی اطلاق می شود. در این اواخر از جانب مراجعی مختلف دولتی و هم نخبگان جامعه بدون اینکه به معنی و مفهوم آن اندیشیده باشند استفاده می شود.

در این چند سال اخیر ما شاهد نشت ها و کنفرانس هایی از ملایان و قاری هایی که همه افراد دینی هستند بنام علمای دینی در باره «امنیت و صلح و یا حقوق زنان و.....» برگزار می شود، من براین باورم، بجای عالم و علما، جعلکاری و واژه سازی های غلط را کنار بگذاریم و از همان واژه های درون دینی مانند روحانی یا روحانیون آخوند، مشتعد، ملا، قاری یا آگاهان دین ... بجا خواهد بود استفاده شود.